

بحران

درون جنبش زنان

فریده ثابتی

2013

فهرست مطالب

4.....	وضعیت زنان شاغل در جمهوری اسلامی ایران
4.....	شرایط عمومی
5.....	اشتغال زنان بر مبنای بخش های مختلف اقتصادی
8.....	و زنان دیگر
9.....	برون رفت از "بحران" یا بحران درون جنبش زنان
15.....	به بهانه روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان
15.....	"نه به خشونت علیه زنان!"
20.....	تاریخچه جنبش زنان و سازمان های زنان در ایران *
21.....	سازمان های مهم و شناخته شده زنان در ایران
23.....	وضعیت سازمان های زنان در جمهوری اسلامی
25.....	جنبش زنان و سازمان های زنان در جمهوری اسلامی
26.....	چه زنانی در ایران فمینیسم را نمایندگی می کنند؟
28.....	زن در فرهنگ عامه! *
43.....	8 مارس و زنان
50.....	در باره فحشا
51.....	چرا رژیم ها از خانواده حمایت می کنند؟
51.....	رابطه مرد سالاری با سرمایه داری و برعکس
52.....	سقط جنین
53.....	مساله زنان
53.....	مقدمه
56.....	موقعیت زنان در دوران های برده داری و فئودالیسم
58.....	انقلاب 1848 فرانسه
59.....	انقلاب 1848 آلمان
60.....	انقلاب فرانسه

- 61.....انقلاب صنعتي
- 62.....آغاز مبارزات زنان
- 63.....نتيجه گيري:
- 64.....فقر و جنسيت
- 70.....طبقه، جنسيت، نژاد و قوميت
- 70.....سمينار بين المللي فوروم جهاني در رابطه با زندانيان سياسي- دانمارك
- 73.....زن و طبقه
- 73.....STEPHANIE LUCE AND MARK BRENNE
- 73.....مقدمه:
- 74.....زنان و طبقه: در 40 سال گذشته چه رخ داده است؟
- 75.....اين ترندها چه چيزي را بيان مي كنند؟
- 75.....در طي 40 سال گذشته چه چيزي براي زنان كارگر تغيير کرده است؟
- 76.....چه زناني از اين تغييرات سود برده اند؟
- 77.....چه چيزي تغيير نيافته است؟
- 79.....چه چيزي زنان را در فقر نگه مي دارد؟
- 80.....توضيح ترند ها
- 83.....زنان كارگر چه نوع قدرتي دارند؟
- همه ي اين چيزها چه كاري براي خود سازمان دهی زنان انجام مي دهند؟
- 86.....
- 90.....جنس، نژاد و طبقه
- 90.....مقدمه:
- 110.....عدالت جنسيتي، نابرابري اجتماعي و فقر در اتحاديه اروپا
- 110.....مقدمه مترجم:
- 111.....اعتراضات ده سال بعد از چهارمين كنفرانس جهاني زن در پكنينگ
- 112.....آموزش: دختران در خط سبقت
- 113.....اشتغال در غرب: زنان بيشتر ي كار ميكنند
- 114.....به سوي شرايط بد
- 115.....زنان بار تغييرات را در شرق به دوش ميکشند
- 116.....زنانه كردن فقر - هم چنين در اروپا
- 117.....فشار جهاني شدن بر زنان

124..... جنگ و زنان

- 124..... مقدمه
- 126..... جنگ و زنان *
- 126..... مرگ زنان غیر نظامی
- 127..... تجاوز، شکنجه و استثمار جنسی
- 128..... مرگ و مجروح شدن با مین
- 129..... بیوه شدن ناشی از جنگ
- 130..... پناه جویان جنگ
- 131..... موخره

133..... شهر دختران *

143..... زنان در کارخانه فیات

- 143..... مقدمه ی مترجم
- 145..... استثمار دوگانه
- 146..... آیا زنان مطیع ترند؟
- 147..... زنان در مبارزات کارخانه

150..... مساله زنان: زن و سوسیالیسم

- 150..... زن به عنوان هستی جنسیتی
- 150..... میل جنسی
- 155..... ازدواج به مثابه شغل
- 157..... ازدواج پرولتری **
- 163..... زن در آینده

وضعیت زنان شاغل در جمهوری اسلامی ایران

شرایط عمومی

بازار کار که در ایران به طور سنتی مردانه است. تنظیمات بر مبنای جنسیت مقرر شده بازار کار، شانس های کاری زنان را محدود کرده است. بدین طریق الگوهای رفتاری فرهنگی سنتی، یک تبعیض مستقیم و هم غیرمستقیم را برای زنان در بازار کار فراهم کرده است. اشتغال زنان به طور نسبی بر تعداد اندکی از فرصت های شغلی با امکان پیشرفت ناچیز، محدود می شود. اکثر زنان به طور رسمی بعنوان کارمندان دولت یا در بخش خدمات کار می کنند. درآمد زنان در بخش خصوصی حدودا 40% درآمد مردان است اما مسلما مطلق و برای همه زنان و مشاغل نیست، و در بعضی موارد نیز درآمد زنان می تواند بیشتر باشد اما استثنا است.

با وجودی که دستمزد پایه برای کار یکسان در خدمات دولتی، یکسان است اما باز هم زنان در این بخش بدلیل تبعیض، در کاریکسان کمتر از همکاران مرد خود درآمد دارند. نرخ بیکاری برای زنان دوبار بزرگتر از مردان است. در حالی که نرخ متوسط بیکاری رسمی 14.6% اعلام شده است، این نرخ برای زنان در کل 20.8% و برای زنان جوان 38.6% است. باید توجه کرد که به طور سنتی بیکاران و به ویژه زنان بیکار یا در جستجوی کار خود را به ادارات کار معرفی نمی کنند و بدین طریق میلیون ها زن در لیست بیکاران قرار نمی گیرند در حالی که عملا بدنبال کار هستند. شاید این مساله تا حدی کمتر برای مردان نیز صدق کند اما بدلیل اجبار به رفتن سربازی معمولا لیستی از مردان در سن کار فراهم می شود. (منبع: بانگ مرکزی؛ اردیبهشت 1390)

اگر از نظر تاریخی به مساله کار زنان نگاه کنیم می بینیم که در سال 1354 بعنوان سال پایه، نرخ اشتغال زنان در ایران بیش از 14% بود. این رقم دو سال بعد از قیام 1357 به دلیل اخراج های توده ای زنان شاغل در بخش های مختلف، به 8% سقوط کرد. براساس آمارهای دولتی نرخ اشتغال زنان در سال 1390 بالا رفت و به 12.4% و یا بنا بر قولی دیگر به 16% رسید. در فاصله این دو سال مورد نظر، یعنی 36 سال گذشته جمعیت ایران از 35 میلیون به 75 میلیون نفر رسید یعنی بیش از دوبرابر سال مبدا، اما اشتغال زنان با رشد 0% مواجه بود. بدین طریق که تنها درصد های کاسته شده را با توجه به جمعیت امروزی جایگزین کرد.

اشتغال زنان بر مبنای بخش های مختلف اقتصادی

براساس داده های آماری دولتی اکنون تعداد 3.888.000 نفر از زنان بکار اشتغال دارند. آن ها در بخش های مختلف عمومی یا خصوصی کار می کنند. در بخش عمومی یا دولتی شرایط کار زنان به طور نسبی از بخش خصوصی بهتر است، اما در مقایسه با همکاران مردشان در این بخش باز هم شرایط کارشان بد است. آن ها در این بخش هم مورد تبعیض قرار می گیرند و با آن بدتر برخورد می شود.

23.1% زنان شاغل در بخش تولیدی کار می کنند که شامل کار در کارگاه های کوچک با کمتر از 10 شاغل در کارگاه های تولیدی پوشاک، در تولید لوازم آرایش، در تولید لوازم الکترونیکی و در مراکز تولید مواد غذایی، و در کارگاه های روستائی و در کار تکنیکی بکار اشتغال دارند. با توجه به این که کارگاه های کوچک زیر پوشش قانون کار قرار ندارند، دستمزد این زنان کارگر و شرایط کاری آن ها توسط کارفرمای خصوصی تعیین می شود. بنا بر این حتی حداقل دستمزدهای رسمی که خود یک تا دو سوم درآمد برای تعیین فقر جامعه است، برای آن ها صادق نیست و دستمزدهای آن ها از آن پایین تر و متغیر است. کارشان نامطمئن و بدون حمایت قانونی است. با رواج دستمزد قطعه ای این کارگران مجبور به خود استثماری هم می شوند. آن ها در کارگاه ها در خطر سوء استفاده جنسی و خشونت جسمی و زبانی توسط کارفرما قرار دارند و اغلب بدلیل نیاز مالی یا حفظ آبروی خانواده دم برنمی آورند. بارها از طرف زنان کارگر بیان شده است که از طرف کارفرما به داشتن رابطه جنسی و در غیر آن اخراج تهدید شده اند. تقریباً 90% شاغلان کارگاه های کوچک را زنان تشکیل می دهند.

بیش از 95% کار کارگاه های روستائی توسط زنان روستائی انجام می گیرد. در حالی که در بسیاری از موارد این زنان نان آور خانواده هستند، اما با وجود این کار زنان بعنوان کمک خرج به همسر و خانواده محسوب می شود نه کاری که براساس آن کارگر تحت پوشش قانون کار قرار گیرد و به او بیمه های بازنشستگی و بیماری و حقوق کار تعلق گیرد و یا حتی دستمزدی به خودش داده شود. تنها جایی که این زنان مورد توجه قرار می گیرند در مرکز آمار ایران برای بالا بردن آمارهای اشتغال در ایران است اما در همان جا نیز ذکر می شود کار بدون مزد فامیلی. میلیون ها زن و بخشا کودک در مناطق روستائی و شهرهای کوچک در دو میلیون کارگاه قالی بافی دستی مشغول بکارند. اکثر این کارگاه ها به جهاد سازندگی تعلق دارد و یا بخشا متعلق به بخش خصوصی است. در روستاهایی که زنان

قالیباف کارگاه خود را بعنوان تعاونی به ثبت رسانده اند، مدارک نه به اسم خود آن ها بلکه به اسم همسرانشان صادر شده است.

مشارکت زنان در کار تکنیکی بنا برآمار 3% است که شامل 34000 نفر از یک میلیون شاغل این بخش می شود. طی ده سال گذشته، شکل جدیدی از کارصنعتی پنهان رواج یافته که همان کارخانگی معروف است. زنان در این کار توسط بخش های مختلف اقتصادی به طور غیررسمی و با دستمزدی اندک بکار گرفته می شوند. کاری که قانونی نیست. زمان کار مشخص ندارد. در برابر خطرات کار مورد حمایت قرار نمی گیرد و هیچ حقوق قانونی کار شاملش نمی شود. این بخش کار بسیار گسترده است و از صنعت اتومبیل سازی برای مونتاژ قطعات کوچک تا صنایع الکترونیک تا سوپرمارکت ها برای پاک کردن و بسته بندی انواع حبوبات و سبزیجات و کارگاه های کوچک لباس دوزی برای آینه کاری، سنگ دوزی و دوخت کراوات و غیره.

46% زنان شاغل در بخش خدمات یعنی آموزش، بهداشت، مغازه ها، نظافت، انجام کار خانگی و در تحقیقات بکار اشتغال دارند. در بخش آموزش زنان 49% کارکنان این بخش را تشکیل می دهند در حالی که قبلاً 51% بود. آن ها در شرایط فشار شدید کار می کنند. بدلیل این شرایط مجبور به خودسانسوری و برخوردهای دوگانه می شوند. در مدرسه کارشان، نحوه ی پوششان، برخوردها و مناسباتشان با هم توسط جاسوسان دولتی مستقر در مدارس زیرنظر گرفته می شود. بدلیل عدم توجه دولت به ساخت مدارس جدید با توجه به رشد جمعیت و کهنه و غیرقابل استفاده شدن مدارس قبلی تعداد شاگردان در کلاس چنان زیاد است که نمی توانند در آن بخوبی تدریس کنند. گذشته از این موارد، سطح دستمزدها در بخش آموزش از سایر بخش های دولتی پایین تر است و یک بام و دو هوا وجود دارد. به همین سبب کارگران بخش آموزش همواره برای یک دستمزد عادلانه و زندگی بهتر مبارزه می کنند و این بخش یکی از بخش های فعال مبارزاتی ایران است و هم اکنون تعدادی از آن ها یا از کار اخراج شده اند یا در زندانند.

90% شاغلین بخش بهداشت را زنان تشکیل می دهند. سرانه بیمار به پرستار خیلی بالاست به نحوی که هرپرستار باید کار چند پرستار را انجام دهد. این سرانه که در سال 89 برابر با 9 تخت به یک پرستار بود اکنون به 12 تا 15 تخت رسیده است (دبیر کل خانه پرستار). یک تحقیق انجام یافته نشان می دهد که برای ایجاد بهبود اندکی در این وضعیت، نیاز به استخدام 200 هزار شغل جدید در این بخش است. اکنون تعداد 100.000 پرستار در بیمارستان ها و کلینیک های دولتی و 30.000 نفر در بخش خصوصی کار می کنند.

بیمارستان ها و مراکز بهداشتی در حالی با کمبود پرسنل مواجه اند که ده ها هزار پرستار، بهیار و سایر افراد آموزش دیده این بخش بیکار هستند - گرچه دولت می گوید در بین تحصیل کرده های این بخش بیکاری وجود ندارد. به همین دلیل با وجود سرکوب و خشونت و فشار حاکم در ایران، کارگران بخش بهداشت بسیار رزمنده اند و در طی 10 سال گذشته اعتصاب های مهمی را برای احقاق حقوق خود پیش برده اند.

زنان بعنوان فروشنده در فروشگاه ها و مغازه های شهرهای بزرگ و کوچک کار می کنند. جالب است که جمهوری اسلامی با آغاز قدرت گیری، با هدف خانه نشین کردن زنان و با این دید که کار زنان در آشپزخانه، ترو خشک کردن کودکان و خدمت به مردان خلاصه می شود، زنان شاغل بسیاری را بیکار و به حساب خود روانه آشپزخانه کرد، اما زنان خود را به جمهوری اسلامی و به جامعه تحمیل کردند و نه تنها در ادارت بلکه در بازارهای سنتی هم وارد شدند، اما در این بخش کار زنان در شهرهای کوچک شرایط بسیار ناگوار دارد. اغلب تمام وقت کار می کنند اما در آمدشان زیر حداقل دستمزد یا چندین بار کوچکتر از آن است. اغلب کارگران این بخش قرارداد کار مکتوب ندارند. به آن ها بیمه بیکاری، بهداشتی و بازنشستگی تعلق نمی گیرد و در خطر سوء استفاده جنسی قرار دارند. بخش اندکی ازین زنان کارگر در قیاس از جمله در فروشگاه های بزرگ وضعیت بهتری دارند. (وضعیت زنان کارگر فروشنده و منشی در کامیاران، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری)

در بخش نظافت و کمک کار خانه معمولاً زنان کارگر بصورت مستقل عمل می کنند یا در 10 سال اخیر بخشی از آن ها توسط شرکت های مثلاً کاربابی معروف به آدم فروشی که در ازای اجاره انسان ها به مراکز کار یا حتی افراد، بخش قابل توجهی از دستمزد ناچیز این کارگران را تصاحب می کنند، بکار گمارده می شوند. تنها بخش کوچکی ازین کارگران موفق به عقد قرار داد کار با کارفرما می شوند و در نتیجه بیمه بهداشتی و بازنشستگی دارند. زنان این بخش و بویژه دختران جوان در خطر سوء استفاده جنسی نه تنها در شرکت مورد نظر بلکه هم چنین خشونت جنسی در محل کار در خانه های مردم قرار دارند.

30% شاغلین بخش تحقیقات را زنان تشکیل می دهند. بنا بر تجربه شخصی خود من، در این بخش که به اصطلاح افراد با تحصیلات دانشگاهی بالا مشغول بکار هستند باز هم زنان تحت تبعیض قرار می گیرند و نسبت به همکاران مردشان دستمزد کمتری دریافت می کنند.

و زنان دیگر

باید به لیست بالا 16 میلیون زن خانه دار را اضافه کنیم که چندین کار را باهم در خانه انجام می دهند و جایی چند کارگر کار می کنند؛ یعنی کار پرداخت نشده خانگی، کار مراقبت و پرورش کودکان، و کار مراقبت از سالمندان و بیماران در خانواده و مهم تر کار بازتولید نیروی انسانی به نفع سرمایه. همه این کارهایی را که زنان بدون مزد در خانواده انجام می دهند جزو کارهای اجتماعا لازم است. وظیفه جامعه است که مراکز نگهداری و مراقبت از سالمندان را بطور آبرومندانه برقرار کند. بیماران را مورد مراقبت نیروهای تعلیم دیده قرار دهد. با ایجاد کودکان ها و مهد کودک ها، کودکان را زیر پوشش بگیرد.

6 میلیون زن در مناطق روستایی بین 50 تا 90% کار کشاورزی را انجام می دهند. کارگران سکس را اغلب زنانه تشکیل می دهند که نان آور اصلی خانواده اند یا زنان و دخترانی هستند که به دلیل فقر یا رفتار بد و تبعیض در خانواده، از خانه فرار کرده اند و به دلیل نداشتن حمایت مالی دولتی مجبور به خود فروشی شده اند. به گفته آقای فرید مدیر امور آسیب دیدگان اجتماعی در گزارش ایسنا؛ بیش از 50% کارگران جنسی را زنان متاهل تشکیل می دهند که بخشا صرفا به خاطر مسائل اقتصادی به این چرخه وارد می شوند. به گفته سعید مدنی تحلیلگر مسائل اجتماعی در ایران در مصاحبه با روزنامه شرق، سن کارگران جنسی به کمتر از 14 سال کاهش یافته است. مارس 2012

این مقاله برای چاپ در روزنامه 8 مارس 2012 متعلق به ائتلاف زنان هانوفر به زبان آلمانی نوشته شد. که فشرده ای از آن به چاپ رسید.

برون رفت از "بحران" یا بحران درون جنبش زنان

مطلبی با عنوان "راه حل پنج ماده ای ما زنان برای برون رفت از "بحران!" روز دوشنبه با امضای 34 نفر از زنان فعال مدنی منتشر شد و تاکنون بنا بر اطلاع سایت شبکه سراسری همکاری زنان ایران تعداد امضاها به 232 نفر رسید.

بحث من در این جا کاری به کمیت امضا کنندگان ندارد زیرا ممکن است بهترین پیشنهادات بنا بر روانشناسی جمعی توده ای کمترین نظر موافق را جلب کند و تنها بعدها توده ها به درستی آن اذغان آورند. مساله بر سر محتوی نظری است که بیانیه را ارائه می دهد حتی اگر بسیاری از دوستان عزیزم آن را تهیه یا امضا کرده باشند. روی سخن من نیز با این دوستان است نه امضاهایی که نمی شناسم.

دوستان چنین برخوردی روی دیگر همان سکه است که زمانی خود ما هم با آن بازی می کردیم. از ستمی که بر زنان می رفت و خود نیز جزئی از آن بودیم چشم می پوشیدیم. وقتی مساله پوشش اجباری زنان پیش آمد گفتیم مساله توده های زحمتکش نیست، و چنان که باید و روا بود با آن مبارزه نکردیم اما زنان همان توده ها بویژه زنان و دختران جوان بشیوه خود با آن در آفتابند. زحمتکش بودن برایمان معنی فقر می داد و احتیاج نه مفهوم طبقه ای تحت استثمار. طبقه ای که جز نیروی کار پیدی یا فکری خود مالک چیز دیگری نیست و مجبور است آن را برای گذران زندگی خود به هر قیمتی که برایش مشتری باشد بفروشد. هنوز کارگر برایمان با زور بازو و چکش و سندان تداعی می شد و کارگران فکری و خدمات را با واژه خرده بورژوازی معنی می کردیم و بیکاران نیز هیچ جایگاه طبقاتی نداشتند. به همین سبب وقتی در سال 1359 اخراج کارمندان و معلمان پیش آمد که بخش عمده آن را زنان تشکیل می دادند و در یک یورش 60 هزار معلم اخراج و یا به قول مسئولین نظام آموزشی پاک سازی شدند در بهترین تعریف آن ها را کسانی می دیدیم که از طبقه خود بریده و از منافع طبقه کارگر دفاع می کردند. بگیر و ببندهای سال های اولیه دهه 60 عده ای از ماها را روانه خارج از کشور کرد. خود را کمونیست های دو آتش می دانستیم. نم نم باران واقعیات، تریجا این آتش را افسرد بی آن که ققنوسی در آن پر بسوزاند. از یکسوی این خاکستر سرد دوباره سر بر آوریم اما شیرینی بی یال و دم و اشکم شدیم. دیگر

نه از زحمتکشان بودیم و نه از طبقه کارگر. زن بودیم بدون هویت طبقاتی به مفهوم مارکسی.

سعی کردیم جنبشی را که عمر مبارزاتی اش دو دهه هم قد نداد و به روز مره گی و زوال افتاد قبله ی آمال زنان جا بزینم و مبارزه طبقاتی جدید التاسیسی را پیش ببریم که در آن دو طبقه زنان و مردان در مقابل هم قرار دارند و شکاف طبقاتی بین شان بی وقفه گسترش می یابد لذا ضروری است همه ی زنان علیه مردان با هم متحد شوند. در این جا توجه تئوری پدر سالاری و مردسالاری از دید طبقاتی و موقعیت برتر مرد در سیستم تولید جامعه و نفعی که سیستم از تقویت و بازتولید این ساختار می برد نیست. در این جا جنسیت است که موقعیت ها را مهر می زند. بنا براین مبارزه هم باید از مجرای جنسیتی بگذرد و ساختار شکنی اش نه شکستن ساختار حاکم سیستم سرمایه داری که مردان و زنان را برای استثمار بیشتر علیه هم و به رقابت باهم می کشاند بلکه مبارزه با معلول است. مهم هم نیست که طبقه رنگین کمانی زنان مجموعه ای از تضاد باشد. در آن مارگریت تاچر، ملکه الیزابت، وحیده دستجردی، انگلا مرکل، هیلاری کلینتن و نمونه های موفق زنان در کنار زن مردان باشند و آرزو شود که کاش هر کشوری یک انگلا مرکل داشته باشد گویی که انگلا و هیلاری نمایندگان بخشی از طبقه حاکم نیستند و نه منافع سرمایه داران، که منافع زنان را نمایندگی می کنند! اما باید بگویم که در همکاری ام با نسل جوان فمینیست های چپ آلمان در پروژه های مختلف چنین گرایش ضد طبقاتی را نه این که نمی بینم بلکه برعکس آن را مشاهده می کنم. برگردیم به بیانیه

دوستان اگر کروی و موسوی بیانیه پنج ماده ای می دهند برای آن تعریف دارند و حتما خواهند گفت با تمسک به عنایات پنج تن (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین) ما مطالبات جنبش سبز (موسوی در جواب به سؤال این که چرا جنبش سبز، می گوید: اول این که سبز رنگ اسلام است و یاد آور اهل بیت و) را تنظیم کرده ایم و سایر موارد با عنایات این وجودهای عزیز تامین خواهد شد. اما چه کسی می تواند نقش مخرب اصلاح طلبان را که در آستانه قیام آن ها را نمایندگان سرمایه داران لیبرال می نامیدیم و امروز خود را ملی مذهبی می نامند در خاموش کردن آتش انقلاب و به بیراهه بردن آن فراموش کند. یادتان می آید که سعی همه خطوطی که خود را در پناه خمینی قرار داده بودند پایان دادن به جنبش و جلوگیری از رادیکال شدن آن بود و می خواستند ماشین سرکوب رژیم را دست نخورده تصاحب کنند و امنیت سرمایه را تضمین نمایند. در وهله اول می بایستی رگ اقتصادی جامعه را تصرف کنند و سپس تصمیمات دیگر را بگیرند. دیدیم که چگونه گام اول را

با خلع سلاح کارگران نفت آغاز کردند و افتخار آن بنام نهضت آزادی ثبت شد. سپس برای تغییر مسیر جنبشی که هنوز بعد از قیام نیز نفس می کشید به کارگران بخش های دیگر از طریق وزارت کار یورش بردند زیرا آنان به اهمیت مبارزه متحد این طبقه علیه سرمایه داری حاکم وافق بودند. سپس پای اصلاح طلبان جدید درست در زمانی که دیگر رژیم به بن بست رسیده بود و نمی توانست با شیوه های قبلی به حکومت ادامه دهد، بمیان آمد که حمایت ضمنی و یا علنی قبلی ها را داشت و توانست خطر بحران را موقتاً از رژیم دور کند. و جدیدترین سناریوی آن ها را با ورود موسوی برای مهار خیزشی که آن ها با شامه قوی خود بوی خطر آن را احساس کرده بودند با هدف نجات سیستم بروی صحنه آمد. پس اتفاق تازه ای نبود. همواره جناح های مختلف حکومت حول اهداف استراتژیک رژیم برای حفظ سیستم با هم یک نظر بودند، حتی اگر در تاکتیک ها با اختلاف داشتند و اتفاقاً این اختلاف تاکتیک همواره یاور برون رفت موقت از بحران بود. آیا شما ازین روند بی اطلاع بودید. مسلماً نه! در ده ساله اخیر بسیار ازین چرخش ها دیده ایم که دیگر نمی شود آن را به پای رفرمیسم راست یعنی توده ای ها و اکثریتی ها نوشت. رفرمیسم در جنبش چپ تدریجاً شرم حضور را کنار گذاشت و گام های بلندی را در مقابل رقیب راست برداشت و نشان داد که او هم می تواند بازی گرفته شود.

دوستان شما در کجا ایستاده اید و چه تعریفی برای 5 ماده ای بودن بیانیه خود دارید و سایر مطالبات و حتی مطالبات زنان را در کجا قرار می دهید. شما می نویسید که در بیانیه ی 5 ماده ای موسوی و کروبی موضع کسانی که خواهان تغییرات ساختاری هستند دیده نمی شود. راستی چه انتظاری شما از اینان داشتید؟ اینان به صد زبان گویا همواره گفته اند که تنها خواهان تغییراتی برای بازگشت به دهه اول حکومت در نظام جمهوری اسلامی هستند. همان دهه ی تبریک های سال نو با هدیه جسد های سوراخ شده رفقایمان، دهه ی کشتار ملیونی در جبهه ها و کشتار سراسری در زندان ها، دهه سرکوب همه جانبه زنان. دهه فرار و مهاجرت. دهه سرکوب و مهار جنبش کارگری و اعزام اجباری کارگران به جبهه ها و دهه هزاران درد بی دواي دیگر. دهه ی نمایش یک روی دیگر سرمایه.

می گوئید " خواسته هایمان و حضورمان همانگونه که انتظار می رفت در هیچیک از این بیانیه ها ملاحظه نشده است. انتظار دیگری هم نبود زیرا در هیچیک از بیانیه ها و اعلام مواضع آقایان، از فردای انتخابات به این سو، یعنی از زمانی که مساله جذب آرا منتفی شده بود، به خواسته های زنان توجهی نشده است." آیا قبل از انتخابات این آقایان جز به همراه آوردن همسران

خود حرفي از مطالبات زنان ارائه کرده بودند؟ آیا هیچ کدام از اینان برنامه اي ارائه دادند که در آن صحبت از مطالبات زنان نبود. آیا روشنفکري آقاي موسوي با روسري ترکمني و رنگي خانمش در زیر چادر حجاب اسلامي اش معني نمي شد و قند در دل جویندگان روزنه ي رفرم از همه نوع راست و چپش آب نمي کرد. آیا واقعا شما هم باین بازي انتخابات توهم داشتید که الان در فکر حل و برون رفت از بحران مشروعیت رژیم هستید؟ بحران رژیم بحران رژیم است نه بحران توده هاي معترض. حل بحران از طرف رژیم با سرکوب توده ها، با جلوگیری از تداوم جنیش و جلوگیری از چرخش تدریجي آن بسمت یک راه حل انقلابي ضد سرمایه داري، امکان پذیر است. نه دوستان یک تکمله کوتاه و مختصر با 5 بند باضافه ي مواد عمومي بیانیه 5 ماده اي موسوي و چند بند تکميلي دیگر خواسته هاي حتي عمومي جامعه را هم پاسخ نمي دهد. در راه حل شما زنان کارگر در کجاي کار قرار دارند. همان ها که 90٪ کارگران کارگاه هاي با کمتر از 10 کارکن را تشکیل مي دهند و از شمول همان قانون کار ضد کارگري رژیم هم خارج هستند. بیش از 20 میلیون زن خانه دار که کارگر بي مزد خانگي براي بازتولید نيروي انساني جهت نیاز آتي سرمایه براي استثمار نيروي کار هستند و هم چنین کارگران بدون مزد کارگاه هاي فاميلي در کجا قرار دارند؟ کارگراني که نه بیمه درمانی شامل حالشان مي شود و نه بازنشستگی، در حالی که ساعات کارشان در مجموع از دو شیفت کار رسمي نیز بیشتر است و زمان نمي شناسد. یک میلیون زن قالي باف که حتي حضورشان در تعاوني هاي قالي بافي نیز با نام همسرانشان مجوز مي یابد، در کجا قرار دارند. زنان معلم که هریک بدلیل کمبود معلم و کلاس درست باید حداقل شاگردان دو معلم یا بیشتر را خدمات آموزشی بدهند و این کار طاقت فرسا باضافه کاربردن مزد خانگي پیش از موعد فرسوده شان مي کند در کجا قرار دارند؟ براي زنان پرستار که با توجه به کمبود پرسنل و کمبود بیمارستان، سرانه بیمار براي آن ها چندین برابر بیماران مجاز است پیشنهادي ندارید؟ به دستمزدهاي ناچیز آن ها که در حد بخور نمیر است نگاهی انداخته اید؟ حتما مي دانید که با وجود صحبت از ماهیانه 800 هزار تومان براي خروج از خط فقر، براي سال جدید حداقل دستمزد را 264 هزار تومان تعیین کرده اند. پیشنهاد شما براي تعیین حداقل دستمزدی که پاسخگوي نیازهاي کارگران باشد در کجا نوشته شده است.

زنان روستايي که بیش از 90٪ کار کشاورزي از کشت و داشت و برداشت و صنايع دستی روستايي با آن هاست و اصولا نيروي فعال شاغل بحساب نمي آیند و از هیچ مراقبت تاميني برخوردار نیستند در کجا قرار دارند؟ براي

هزارها دختر خیابانی و دختران کارتن خواب که توسط باندهای مافیایی بی گمان زیر پوشش نامرئی حکومتیان، با استثمار جنسی روبرویند چیزی برای گفتن ندارید؟ برای دهها هزار زن از کار افتاده و پیر که پناهگاهی ندارند و با در مراکز سالمندان دولتی با بدترین شرایط ممکن زندگی می کنند و هر لحظه آرزوی مرگ دارند، در بیانیه شما جایی هست؟ هزاران زن که از استیصال اقتصادی و برای نجات زندگی کودکان خود به تن فروشی می پردازند چیزی اندیشیده اید؟ برای میلیون ها دختر دانش آموز که تحت شدید ترین فشارهای ایدئولوژیک هستند و علاوه بر آن بدلیل عدم امکانات ورزشی و محدودیت های تحصیلی در مدارس به بیماری های شدید جسمی ناشی از عدم تحرک و محرومیت از نور خورشید، و هم چنین به بیماری افسردگی دچار شده اند چه چیزی ارائه کرده اید؟ آیا برای زنان زندانی به دلایل غیر سیاسی که مورد سوء استفاده جنسی و سیاسی رژیم قرار دارند و در تظاهرات اخیر همه رسانه ها از آن ها با استفاده از عنوان زنان بدنام نام بردند، چشم اندازی دارید؟ می توانید یک و نیم میلیون کودک کار و کودک خیابانی را ندیده بگیرید که بسیاری از آنان دختر هستند؟ عکس های تظاهرات زنان در تهران را که به ضرورت پیوند جنبش زنان بعنوان بخشی از جنبش اجتماعی با جنبش کارگری جهت تقویت مطالبات زنان و قرار گرفتن در حیطه ی جنبش ضد سرمایه داری رسیده بودند را دیده اید یا فکر می کنید این کاهش مطالبات زنان است؟ برای صدها هزار زن تحصیل کرده بیکار که همراه با بیکاران مرد بخشی از ارتش بیکاران ایران را تشکیل می دهند چیزی برای گفتن نداشتید؟ توهم شما به بخشی از رژیم که به ادعای خود آن ها از عناصر سازمانده نظم سیاسی و اجتماعی نظام سرمایه داری اسلامی حاکم بودند فاجعه ای عظیم است. حتی اگر توهمی نداشته باشید این کار شما نطفه توهم را بسته است.

دوستان من همه این سؤال ها را تنها در رابطه با مسائل زنان مطرح کردم که ببینید مسائل زنان چقدر گسترده و پیچیده است و نمی شود با 5 ماده به آن ها پاسخ داد و پرونده اش را بست. دوستان من هم معتقدم که باید مسائل زنان را به هزار زبان بیان کرد و حتی در هر لفظه برایش میارزه کرد تا جامعه نیز به آن آگاه شود و به آن بیندیشد، چرا که نیمی از جمعیت جامعه را شامل می شود اما راه حل آن درست در زمانی که نظم سیاسی سرمایه به لرزه در آمده و حکومتگران به صورت کم سابقه ای به جان هم افتاده اند و توده ها نیز کاسه صیرشان لبریز شده و در مقابل سی سال بی حقوقی محض و سرکوب دست به شورش و طغیان زده اند، این گونه و به این سادگی نیست که با 5 ماده سروته اش هم بیاید. باید مبارزه علیه همه اشکال بی حقوقی زنان با

مبارزه براي همه ي بي حقوقي هاي ديگر در جامعه در هم ادغام شود. اين بي حقوقي ها تنها ناشي از شيوه بورکراتيک ديکتاتوري در رژيم نيست و به فرد رهبر يا ديگر افراد؛ مجتبي، رادان، مرتضوي، مصباح يزدي يا فلان فرمانده سپاه و بسيج ختم نمي شود اين ديکتاتوري سرمايه است که به لباس اين و آن خود را نشان مي دهد. همه ي اين بي حقوقي ها از ديکتاتوري سرمايه در جامعه است. ديکتاتوري اي که از همه ي ابزار ممکن بهره مي جويد. نگاهی مي اندازيم به صحبت هاي رئيس خانه کارگر مازندران تا موضوع روشن تر شود. او مي گويد: "دستمزد کارگران تنها یک چهارم مخارج زندگي آنها را پوشش مي دهد. يا 75 درصد کارگران مشمول قرار داد موقت هستند و تأمين اجتماعي و امنيت شغلي ندارند". اين وضع در همه جاي ايران حاکم است. اين ديکتاتوري محض است. چه مي توان گفت وقتي دو شيفت کار هم پاسخگوي یک زندگي بخور و نمير نيست و زن و دختر و حتي پسر خانواده براي کمک به گذران زندگي مجبور به خود فروشي مي شود. مي بينيد چقدر ظريف مساله زنان با مساله یک رابطه اجتماعي بنام سرمايه پيوند مي خورد که حاصل آن استثمار وحشتناک طبقه کارگر است که خود را در اين دستمزدهاي ناچيز و شمول 80٪ جامعه در زير خط فقر نمايان مي سازد. بنابر اين بايد همه اين مطالبات را حول یک محور يعني مطالبات پايه اي طبقه کارگر گرد آورد و به سرمايه داران گفت که حتي در اين شرايط و هم اکنون همه اين مطالبات بايد از آن ارزش توليد شده توسط ما که تو تنها یک دوازدهم را بعنوان دستمزد بما مي پردازي و يازده دوازدهم کار پرداخت نشده ما را بفع خود مصادره مي کنی، تأمين شود. مطالباتي که براي یک زندگي شايسته انساني ضروري است و به اختصار مي توان آن ها اين گونه آورد: تعيين حداقل دستمزد ماهانه کارگران براساس ثروتي که آنان براي جامعه توليد کرده اند («توليد ناخالص داخلي») و اختصاص سهم هرچه بيش تري از اين ثروت به ارتقاي سطح زندگي و رفاه آنان. پرداخت ماهانه ثابت به تمام افراد زير 18 سال از محل ثروتي که کارگران براي جامعه توليد کرده اند. از بين رفتن کارخانگي و پرداخت دستمزد معادل دستمزد کارگران شاغل به زنان دار. ايجاد فرصت هاي شغلي براي زنان و امکاناتي رايگان چون شيرخوارگاه، مهدکودک، سالن غذاخوري و رختشوي خانه به صورت گسترده و فراگير در محل هاي کار و سکونت تا زمينه اجتماعي شدن کارخانگي فراهم شود. رفع هرگونه تبعيض جنسي در مورد زنان از جمله قوانين مربوط به کار، ازدواج، انتخاب همسر، طلاق، چند همسري، حضانت، ارث، شهادت، و برابري زنان با مردان در تمام قوانين مدني و کيفري. لغو هر نوع قرارداد استخدام موقت و پرداخت به

موقع دستمزدها. برخورداری تمام افراد جامعه بدون هیچ قید و شرطی از آزادی های سیاسی از قبیل آزادی عقیده و بیان، آزادی نشریات و مطبوعات، آزادی اعتصاب، آزادی تجمع و تحصن و راه پیمایی و تظاهرات و آزادی های فردی چون پوشش، انتخاب همسر و عدم دخالت در نوع گرایش جنسی افراد. آزادی ایجاد هرگونه تشکل از جمله تشکل ضدسرمایه داری و سراسری طبقه کارگر. بهداشت و دارو و درمان رایگان برای همه. مراقبت رایگان از همه سالمندان و معلولان. لغو کامل کار کودکان. تهیه مسکن مناسب با تمام امکانات رفاهی و ارتباطی و وسائل خانگی برای شهروندان. استفاده از سرویس ایاب و ذهاب و غذای رایگان در محل های کار. آموزش و پرورش رایگان در تمام سطوح و ...

دوستان کاش کمی بیشتر وقت می گذاشتید. در انتخاب نام برای بیانیه خود دقت بیشتری می کردید و آن را نه بیانیه 5 ماده ای زنان برای حل بحران بلکه بنام بیانیه ما زنان امضا کننده برای بخشی از مطالبات زنان نام گذاری می کردید.

23 ژانویه 2010

به بهانه روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان

"نه به خشونت علیه زنان!"

Nein zur Gewalt gegen Frauen und Mädchen!
Say No to Violence against Women!

Unite to End Violence against Women!

25 نوامبر سال 1960 در جمهوری دومینیک، سه خواهر به نام های پاتریا، مینروا و ماریا ترزا میرابال که برای ملاقات همسرانشان روانه زندان بودند توسط نیروهای مخفی دیکتاتور رافائل تروخیلو به قتل رسیدند. این سه خواهر همراه همسرانشان در "جنش 14 ژوئن" علیه حکومت دیکتاتوری در کشورشان فعالیت سیاسی می کردند. آن ها بارها دستگیر و آزاد شده بودند. به همین سبب، سمبل مبارزه شده بودند و مردم آنان را به نام "پروانه ها" می شناختند.

In the Time of "the Butterflies" (در روزگار پروانه ها) در باره زندگی آن ها نوشت و کتاب در سال 2001 توسط فیوچر فیلم بصورت فیلم تلویزیونی در آمد. در سال 1981، در اولین کنگره زنان فمینیست آمریکای لاتین و کارائیب در بوگوتای کلمبیا، به یاد این سه خواهر و همه زنانی که برای ایجاد یک نظم اجتماعی برخوردار از حقوق برابر مبارزه کردند و می کنند و در این مبارزه قربانی انواع خشونت اعم از جنسی و غیر آن شده اند و می شوند، این روز به عنوان روز بین المللی "نه به خشونت علیه زنان" انتخاب شد. سپس، در سال 1999، سازمان ملل متحد نیز این روز را با این عنوان پذیرفت و بعد از آن هرساله زنان کشورهای مختلف جهان برنامه ها و مطالبات خود را در این زمینه و در زمینه حقوق زنان در اکسیون های خیابانی و سمینارها و جلسات بحث و گفتگو اعلام می کنند. در بعضی دیگر از کشورها در همین رابطه زنانی دیگر با خشونت دولتی دستگیر و با انواع تحدیدات حقوق فردی و اجتماعی مواجه می شوند تا دیگر حرفی از حقوق زنان و خشونت در جامعه مطرح نشود. اما همین خشونت ها نیروهای ضدخشونت بیشتری را به میدان مبارزه می آورد.

"سازمان ملل خشونت علیه زنان را با هر رفتار خشونت آمیز در مورد جنسیت که سبب آسیب جسمی، جنسی یا روانی و یا درد و رنج شود، یا آزادی ها و علایق زن را چه در زمینه فردی و هم اجتماعی مورد تضییق قرار دهد، تعریف می کند."

خشونت با قدرت و سلطه در جامعه در پیوند است. خشونت در جامعه موجود نتیجه و پیامد تسلط مناسبات سرمایه داری در جامعه است که در سطوح مختلف و با اشکال متفاوت خود را نشان می دهد. دولت، همان گونه که مارکس بیان کرده است، وسیله ای است در خدمت طبقه حاکم. خشونت دولتی از طریق قوانین در مجلس قانونیت پیدا می کند تا جامعه را زیر کنترل داشته باشد. براین اساس، موسسات و ابزار به کار گیرنده خشونت به صورت رسمی و غیررسمی، آشکار و مخفی علیه افراد و یا گروه های

مردمي و يا كل مردم ايجاد مي شوند. در اين مورد مي شود به زندان ها، نيروهاي امنيتي مخفي و آشكار، دستگاه هاي مراقبت مخفي مانند دوربين هاي مخفي، كنترل الكترونيكي مانند استراق سمع تلفني يا كنترل ارتباط الكترونيكي و غيره، انجمن ها و گروه هاي شبه نظامي مانند بسيج و لباس شخصي ها اشاره كرد. خشونت معمولاً با خود نيروهاي ضد اين خشونت يا نيروهاي مقاومت را ايجاد مي كند كه خود را در اعتراضات و تظاهرات سياسي به ويژه در جوانان نشان مي دهد. در خشونت دولتي از ابزارهاي فرهنگي، مذهبي، مالي و غيره استفاده مي شود تا به خشونت مشروعيت داده شود و مسيبان خشونت به عنوان ناجيان فرهنگ و سنت و مذهب و قربانيان خشونت به عنوان خاطي، ضدقانون و فرهنگ ستيز معرفي مي شوند.

در مناسبات سرمايه داري خشونت به امري روزانه و عادي و سپس طبيعي و دائمي و ضروري براي سلطه در جامعه تبديل مي شود و در همه سطوح اجتماعي راهش را مي گشايد و در هر جا كه نيروهاي تقابل كننده با خشونت ضعيف هستند و يا سازمان مدافع قدرتمندي ندارند، توليد و بازتوليد مي شود. زنان در اين زمره قرار دارند. بدین طریق خشونت ساختاري به پایگاه و مركز شكل گيري انواع ديگر خشونت تبديل مي شود اما مناسفانه در تحقيقات مربوط به خشونت عليه زنان، تنها به خشونت اعمال شده به زن توسط همسر يا اعضاي خانواده توجه مي شود و اين رفتار را به عنواني بخشي از مناسبات سلطه و قدرت در جامعه نمي بينند و به آن نمي پردازند. براي مثال، استثمار نوعي خشونت است كه بر طبقه كارگر اعمال مي شود كه طي آن علاوه بر اين كه ارزش اضافي ايجاد شده توسط كارگر، توسط غير يعني سرمايه دار تصاحب مي شود، شدت آن سبب تحليل رفتن نيروي جسماني كارگر نيز مي شود و از نظر روحي كارگر را از اين كه توان مقابله با اين دزدي را ندارد و يا تشكلي را ندارد كه جلوي اين كار را بگيرد فرسوده مي سازد. اين خشونت در مورد زنان كارگر شدت و حدت بيش تري دارد، زيرا زنان در ساختار سلطه سرمايه داري به عنوان كالايي براي مصرف كالاهاي ديگر و يا خود به عنوان كالاي سكس و يا نيروي كار ارزان ديده مي شوند. در اين جا، در شرايط محيط كار، در برابر كار برابر دستمزد كم تري دريافت مي كنند. اين فرسودگي عمومي ناشي از خشونت سرمايه باز هم براي شان با گذاشتن بار كار خانگي بر دوش آن ها شديد تر مي شود. بنابراين تبعيض هم چه در سطح خانواده و چه در محل كار و در كل اجتماع نوعي خشونت عليه زنان است. در بسياري از موارد و كشورها قانونا اين تبعيضات وجود ندارد اما در عمل خود را نشان مي دهد. اما در

بسیاری دیگر از کشورها از قبیل ایران تبعیض جنبه قانونی هم دارد و معتبر است و برایش توجیه قانونی هم تراشیده می شود. به طور مثال، همواره حقوق زنان با این تبعیضات پایمال می شود. زنی که با مردی خارجی ازدواج کند نمی تواند حتی اگر در کشور خود زندگی کند برای کودک خود شناسنامه بگیرد، زیرا کودک به مرد تعلق دارد و زن فقط زحمت بارداری و مراقبت را می کشد. اگر طلاق بگیرد می تواند دختر را تا 7 سال و پسر را تا دوسال نزد خود نگه دارد و بعد حقی بر آن ها ندارد. اگر شوهرش بمیرد بچه ها به خانواده شوهر تعلق دارند و آن ها می توانند قانوناً بچه را از مادر جدا کنند. این تبعیضات صدها بار بیشتر از شلاق خوردن زن را می آزارد، تحقیر و متلاشی می کند اما هیچ کس آن را به حساب خشونت نمی گذارد. این خشونت قانونی محض علیه زنان است.

از موارد دیگر خشونت قانونی علیه زنان، سنگسار است. اگر زنی همسر دار مرد دیگری را دوست بدارد و شوهرش شکایت کند که زن به او خیانت کرده، حتی اگر واقعا عملی هم صورت نگرفته باشد، زن سنگسار می شود و تنها مرد است که می تواند او را ببخشد. کسی معترض نمی شود و حق زن خیانتکار را مرگ می دانند. اما چند همسری برای مرد مقبول است و اگر هم با زنی رابطه داشته باشد و همسرش شکایت کند مرد می تواند این رابطه را با ازدواج قانونی مستحکم تر کند. کسی نمی گوید چه می شود اگر زن هم بتواند از مردی که دوست ندارد جدا و مساله مختومه اعلام شود. و اصولاً چرا همه دعاواها با مرگ خاتمه می یابد و چرا خط قرمز بر مجازات اعدام و مرگ نمی خورد و این مجازات غیرانسانی لغو نمی شود.

مورد دیگر خشونت قانونی که اجازه عمل به مرد می دهد حق مرد بر جسم زن است که به عنوان حق تمکین مشخص می شود. حق مرد است که هر وقت بخواهد حتی اگر زن تمایلی به رابطه جنسی نداشته باشد، میل خود را ارضا کند. این حق آن چنان مقدس است که زن اگر با نصیحت تمکین نکرد مرد حق دارد او را کتک بزند و در نهایت از خانه بیرون بیندازد. بسیاری از این زنان کتک خورده و آسیب دیده همواره مورد نصیحت قرار می گیرند که کاری نکنند که مرد عصبانی شود. در دادگاه قاضی او را به تمکین تشویق می کند. سنت به او می گوید که زن با چادر سیاه به خانه بخت می رود و با کفن سفید از آن خارج می شود. افراد خانواده می گویند باید آبروی خانواده را حفظ کند. خشونت جسمی با فشار و خشونت روانی و حس تحقیر و بی کسی و هیچ بودن تکمیل می شود. با چنین خشونتی آهن نیز پنبه خواهد شد.

مورد دیگر خشونت قانونی حق مرد - همسر، پدر و برادر - در دفاع از ناموس و پاک کردن دامن شرافت خانواده از لکه ننگ یعنی حق کشتن همسر، دختر و یا خواهر است. در این موارد، قاتل زن یا بخشوده می شود و یا با مجازاتی بسیار سبک مواجه می شود. اما اگر زنی برای دفاع از خود مردی را بکشد به عنوان قاتل اعدام خواهد شد. این یعنی حق دفاع از زنان به مردان خانواده سپرده شده است و زن خود حق دفاع از خود را ندارد. زنان بیشماري هر ساله به علت دفاع از خود کشته می شوند.

مورد دیگر خشونت قانونی محروم کردن فرد از حقوق دقیقاً فردی و شخصی اوست. مثال بارز این خشونت زیر پا گذاشتن حق انتخاب پوشش برای زنان است. اجبار به پوشش اسلامی معین با دستگیری، زندان، جریمه مالی، شلاق خوردن، حملات سازمان یافته نیروهای سرکوب جنبی، با حمله و اسید پاشی و نیروهای مختلف گشت و کنترل کننده و ضابط زنان و مردانه رسمی خیابانی تکمیل می شود. زنان یا باید از ترس به این پوشش تن دهند و یا هر روز با ترس خشونت از خانه بیرون بروند. هر دو سویی این انتخاب و ترس، خشونت به زنان است.

مورد دیگر خشونت قانونی در ایران حذف کارگاه های دارای کمتر از 10 کارگر از پوشش قانون کار است. با توجه به این که اکثریت کارگران این کارگاه ها را زنان تشکیل می دهند، این مصوبه یورشی سازمان یافته و قانونی علیه کارگران و به ویژه زنان بود. خشونت با این قانون کل زندگی و آینده کاری زن کارگر، سلامت جسمی و آسایش روانی او را هدف حمله قرار داد و امکان سوء استفاده جنسی از او را به دلیل احتیاج به درآمدی که با این قانون هرچه بیشتر کاهش یافت، افزود.

مورد دیگر از خشونت بر زنان، ترس از خشونت است. در جوامعی مانند ایران ترس از خشونت روان زنان را می آزارد. به دختر از سنین کودکی آموخته می شود که با ترس زندگی کند. ترسی که برایش متناقض است. از طرفی می بیند که پدر، برادر و مردان فامیل مهربان اند و دوستش دارند اما از طرف دیگر ترس از مردان را به او تزریق می کنند. و این ترس حتی بعدها در ایجاد یک رابطه متقابل زیبا بین زن و مرد اشکال ایجاد می کند. درد این است که این ترس نه برای خطری که جان و روان زن را خواهد آزرده بلکه برای حفظ شرافت خانوادگی انجام می گیرد.

از موارد دیگر خشونت علیه زنان، ختنه زنان است که به طور گسترده در کشورهای آفریقایی و بعضی کشورهای آسیایی دیده می شود. در ایران نیز در نواحی خوزستان، لرستان، کردستان و هرمزگان دیده می شود. این یعنی ناقص سازی جنسی زنان تا زنان نتوانند از رابطه جنسی لذت ببرند بلکه فقط

ابزار ارضايي نياز جنسي مردان باشند. متاسفانه در اين عمل زن ستيزانه، زنان و به ويژه مادران به دليل فرهنگ حاکم نقش عامل اجرايي را بازي مي کنند. 120-140 ميليون زن در جهان ختنه شده اند و با وجودي که در بسياري از اين کشورها اين امر قانوناً ممنوع شده است اما باز هم سه ميليون دختر هر ساله در معرض خطر آن قرار دارند.

بايد متذکر شد که خشونت عليه زنان در همه کشورها و در همه اقشار طبقات اجتماعي کاربرد دارد. طبق یک تحقيق انجام يافته توسط وزارت خانواده در آلمان 22٪ همه زنان مورد سؤال قرار گرفته در تحقيق از سن 16 سالگي حد اقل یک بار مورد مزاحمت و آزاد جنسي در محل کار، مدرسه يا در محل تحصيل حرفه اي قرار گرفته اند. 15 تا 35 درصد زنان آمريکايي مورد خشونت جسمي توسط همسران خود قرار مي گيرند. در هر 18 ثانيه یک زن و حتي حامله قرباني خشونت مي شوند. در افغانستان 80٪ زنان قربانيان خشونت هستند و سوء استفاده از زنان در آنجا به صورت یک سنت درآمده است. با وجود گسترش خشونت در ايران آمار رسمي واقعي از آن وجود ندارد. بسياري از زنان بنا به سنت جاري و از ترس آبروي خانواده دم برنمي آورند و يا بي پناهي اقتصادي و سرنوشت کودکان آن ها را مجبور به تحمل مي کند. اما بيشتر زناني که به قانون پناه مي برند و شاکي مي شوند نيز به دليل بي توجهي و يا زمان طولاني دادرسي و پيشنهاده گذشت از طرف رئيس دادگاه و بي حاصل بودن شکايت نااميد مي شوند. آمار نشان مي دهد که 90٪ قربانيان خشونت خانگي را زنان تشکيل مي دهند.

21 نوامبر 2009

تاريخچه جنبش زنان و سازمان هاي زنان در ايران*

مساله حقوق زنان تنها از اواخر دوره قاجاريه در ايران مورد توجه قرار گرفت در نتيجه سازمان هاي مربوط به زنان نيز از اين زمان موضوعيت يافته است که به طور مختصر به معرفي آن ها مي پردازم.

زنان در جنبش هاي اجتماعي فعالانه شرکت مي کردند و گاه نيز خواسته ها و مطالبات مربوط به زنان را نيز درم نظر داشتند. در زمان به قدرت رسيدن ناصرالدين شاه قاجار ميسيون هاي مذهبي مسيحي با چشمداشت هاي استعماري به ايران روانه شدند. آن ها به ايجاد مدارس اقدام کردند تا نظراتشان را تبليغ کنند اما مساله آموزش عمومي و تاسيس مدارس سوا از اهداف استعماري آن ها در جامعه جايگاه خود را پيدا کرد بنحوي که در سال 1254/ 1875 حکومت دستور تاسيس مدارس عمومي را صادر کرد اما

در این زمان مراجع دینی با آموزش زنان مخالفت کردند. شیخ فضل اله نوری با صدور یک فتوا سواد آموزی زنان را مخالف قوانین شرع اعلام کرد.

با وجود مخالفت های موجود اما زنان در مسائل اجتماعی فعال بودند. به طور مثال بی بی خانم استرآبادی از نادر زنان تحصیل کرده در ایران که اولین مدرسه دخترانه را بنام مدرسه دوشیزگان در خانه خود در تهران قبل از انقلاب مشروطه تاسیس کرد که کارش مورد انتقاد شدید روحانیون قرار گرفت و مجبور به بستن مدرسه شد. او در بروشوری در سال 1313 هجری قمری فرهنگ نظم مردسالارانه را مورد انتقاد قرار می دهد. او در این بروشور از تعیین نوع پوشش زنان توسط مردان، مساله کارخانگی زنان، ممنوعیت آموزش زنان، فشار علیه زنان و فقر توده ای در ایران صحبت می کند. در این سال زنان نامه ای برای مجلس نوشتند و در آن وضعیت ایران را با اروپا مقایسه کرده و به شرایط زنان در ایران بعنوان دلیلی بر عقب ماندگی ایران اشاره کردند. یازینب پاشا یک زن روستایی از تبریز که زنان را علیه امضا قرار رژی بین ایران و انگلیس و علیه فساد مالی سپس علیه حکومت سازماندهی کرد.

سازمان های مهم و شناخته شده زنان در ایران

اتحادیه غیبی زنان:

آن ها برای تغییر و تکمیل قانون اساسی فعالیت می کردند. آن ها در نامه ای به مجلس پیشنهاد می کنند که اگر مجلس نمی تواند کاری بکند نمایندگان استعفا کنند و انجام این وظایف را به عهده زنان بگذارند. آن ها می نویسند مجلس باید قانون تصویب کند. قوانین مصوبه شما کجاست؟ عدالت شما کجاست؟ در یک کشور یا خودکامگی حاکم است یا قانون، در ایران کدام یک وجود دارد؟ چهل روز مملکت را به ما واگذار کنید، ما قوانین را تصحیح می کنیم. سرچشمه های خودکامگی و فشار را از بین می بریم. در سیلوها را بروی مردم باز می کنیم. بانک ملی تاسیس می کنیم. آب مشروب تمیز را برای مردم فراهم می کنیم. همه خیابان ها و کوچه ها را تمیز می کنیم. شهرداری تاسیس می کنیم و شهردار انتخاب می کنیم و سپس استعفا می دهیم و بقیه کارها را به شما واگذار می کنیم.

اتحادیه غیبی زنان یک شبکه زنان درست کرد و زنان را در شهرهای مختلف برای انجام اعتراضات سازماندهی نمود. زمانی که تبریز توسط نیروهای دولتی محاصره شد، زنان به اشکال مختلف به جبهه انقلابی کمک می کردند. آن ها با لباس مردانه در جنگ شرکت کردند و کشته شدند. آن ها

زینت آلات خود را برای تأسیس بانک ملی و جلوگیری از استقراض خارجی هدیه کردند.

سال 1285/ 1906 بعد از استقرار دومین مجلس در ایران سازمان های زنان در تهران گسترش یافتند. زمانی که روسیه و انگلیس به ایران التیماتوم دادند، 300 زن مسلح به مجلس رفتند و به نمایندگان گفتند که اگر شما نمی توانید وظایف خود را انجام دهید، مردم اقدامات لازم را انجام خواهند داد و روز بعد اعتراض خود به صورت تلگرافی به همه شهرهای بزرگ فرستادند. آن ها کالاهای روسی و انگلیس را تحریم کردند. اما با وجود همه این کوشش ها زنان خود حق و حقوقی نداشتند.

انجمن نسوان وطن:

توسط آغا بیگم تأسیس شد یکی دیگر از سازمان های زنان در ایران بود. اهداف این انجمن دفاع از استقلال کشور، جلوگیری از استقراض خارجی و تبلیغ مصرف کالاهای تولیدی داخلی بود. در زمینه حقوق زنان حرفی در میان نبود.

انجمن آزادی زنان که در سال 1285/ 1906 در تهران تأسیس شد، اولین سازمان زنان است که به طور خاص حقوق سیاسی و اجتماعی زنان را مطرح می کند. یکی از دختران ناصرالدین شاه (تاج السلطنه) عضو آن بود که بعدها سوسیالیست شد.

هیات زنان اصفهان:

از دیگر سازمان ها بود که در سال 1287/ 1908 توسط خانم دولت آبادی تأسیس شد. آن ها روزنامه ای بنام زبان زنان داشتند که توانست سه سال منتشر شود. آن ها سوسیالیسم و دموکراسی را تبلیغ می کردند. روزنامه آن ها تبلیغ علیه موافقتنامه بین ایران و انگلیس ممنوع الانتشار شد.

انقلاب اکتبر در روسیه 1296 / 1917 تأثیر بسیار مثبتی روی ایران بویژه روی جنبش زنان در ایران داشت. آن ها در سال 1300 / 1921 در بندرانزلی 8 مارس روز جهانی زن را جشن گرفتند.

بیک سعادت نسوان:

در سال 1300 / 1921 در رشت تأسیس شد و در رابطه با برابری اجتماعی و سیاسی زنان فعالیت می کرد. آن ها کلاس های سواد آموزی برای زنان بیسواد؛ مدارس دخترانه و کتابخانه هایی را تأسیس کردند.

مجمع انقلابی زنان:

در سال 1306 / 1927 توسط یک دختر 18 ساله در شیراز تأسیس شد و در رابطه با آزادی و برابری حقوقی برای زنان و علیه حجاب فعالیت می کرد.

این انجمن بعد از سه ماه فعالیت ممنوع شد اما آن ها مجله ای را بنام دختران تا 7 شماره ارائه دادند.

علاوه بر این سازمان انجمن ها و سازمان های دیگری نیز در ایران تاسیس شد که فعالیت های زیادی انجام دادند و در ارتقا دانش و وضعیت زنان موثر بودند اما هیچ کدام ازین کوشش ها منجر به تغییرات رادیکال در وضعیت کلی توده های زنان در ایران نشد.

وضعیت سازمان های زنان در جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی از آغاز تاسیس دشمنی خود را با هرگونه جنبش اجتماعی و سیاسی و بویژه جنبش زنان نشان داد. تنها دو هفته بعد از کسب قدرت سیاسی، رژیم جمهوری اسلامی اولین حمله خود را با اعلام حجاب اسلامی اجباری علیه زنان آغاز کرد. زنان علیه این دستور بپا خاستند و اعتراض کردند که اولین اعتراض علیه حکومت جدید بود اما اکثر سازمان های سیاسی از این حرکت زنان حمایت نکردند. تحلیل شان این بود که مساله پوشش مساله طبقه کارگر نیست و زنان کارگر به هر حال با چادر در جامعه رفت و آمد می کنند. بزودی روشن شد که این امر فقط نوعی از پوشش برای زنان نیست بلکه آغاز فشار عمومی است که از ضعیف ترین حلقه اجتماعی شروع شد. با این دستور حاکمیت همزمان دو هدف را دنبال می کرد: می بایستی زنان به خانه و آشپزخانه بازگشت داده شوند زیرا کار خانگی پرداخت نشده آن ها برای بازتولید نیروی کار آتی ضروری بود و بورژوازی ایران را از وظایفش در این مورد معاف می کرد و این بمعنی بلیون ها صرفه جویی برای آن ها بود. دوم این امر خطراتی بود به دیگر جنبش ها و گروه های اجتماعی.

در این زمان هیچ جنبش سازمان یافته برابری خواه ویژه زنان در ایران وجود نداشت اما بدین معنی نیست که زنان هیچ گونه فعالیت سیاسی و اجتماعی نداشتند. در این زمان یک جنبش عمومی سیاسی با مطالبات عمومی سیاسی و اقتصادی وجود داشت که برای ما بعنوان فعالین سیاسی چیزی غیر عادی نبود، زیرا جنبش چپ جدید در ایران جوان بود و صدها هزار فعال جوان به آن پیوسته بودند که اطلاعات کمی در رابطه با سوسیالیسم، جنبش کارگری، جنبش زنان و دستاوردهای جهانی آن ها داشتند.

چنان که در بالا ذکر شد جنبش زنان در ایران یک سنت طولانی داشت. در 150 سال اخیر زنان با جنبش های اجتماعی و انقلابی مختلفی همکاری کردند اما صدا و مطالبات ویژه خود را نداشتند. زنان در انقلاب مشروطه 1285/ 1906 یا اولین حرکت مستقل بورژوازی ایران بسیار فعال بودند اما با وجود این در قانون اساسی جدید حقی برای زنان منظور نشد و

آن ها مي بايستي دوباره به خانه و آشپزخانه هاي شان باز مي گشتند، کارخانگي را انجام مي دادند و بچه توليد و تربيت مي کردند. بازهم حتي حقي بر بچه هاي شان نيز نداشتند.

بعد از اولين افزايش قيمت نفت در زمان شاه، ضرورت انطباق هرچه بيشتر کشور با شيوه توليد سرمايه داري از بالا فراهم شد و مثل همه کشورهاي سرمايه داري نياز به نيروي کار ارزان زنان براي صنايع در مد نظر قرار گرفت. به همين سبب در سال 1341/1962 با دستور شاه حق راي به زنان داده شد و سن ازداج براي دختران از 9 سال شرعي به 16 سال افزايش يافت. سپس قانون جديد خانواده و مساله کنترل مواليد به اجرا در آمد که کار زنان در صنايع هموار ساخت. با ورود زنان به بازار کار و استقلال اقتصادي موقعيت اجتماعي زنان تا حدودي تغيير کرد و زنان خواستار حق و حقوق بيشتر و دستيابي به امکانات اجتماعي، شغلي و پيشرفت شدند با وجود اين در سال 1356 تنها 13 درصد نيروي کار را تشکيل مي دادند.

جمهوري اسلامي اما خواهان برگشت همه اين تغييرات به حالت قبل بود. از ديد آن ها يک زن خوب؛ يک دختر خوب، يک همسر خوب و يک مادر خوب بايد باشد نه چيز ديگري. زن مستقل از همسر يا مرد برايشان معني نداشت. اما يک چيز را در اين ميان نياز داشتند و آن حق راي زنان بود که با آن مي شد از زنان سوء استفاده سياسي کرد در نتيجه به آن دستبرد نزنند بلکه تقويتش کردند و اصولاً با پايين آوردن سن انتخاب از 18 به 15 سال ميليون هاي راي دختران و پسران نوجوان را که آگاهي سياسي نداشتند مصادره کردند. سن ازدواج را براي دختران به 9 سال کاهش دادند و ذهن کودکان 9 ساله را با نمايش بي شرمانه جشن تکليف در مدارس به بيراهه کشاندند. سپس مساله کنترل مواليد را مخالف شريعت و ملغي اعلام کردند و شرايطي را ايجاد کردند که در کمتر از يک ربع قرن جمعيت ايران دوبرابر شد. آن ها تبليغ مي کردند که وظيفه اصلي زنان حفظ کيان خانواده و مادر بودن است. به همين سبب زنان بشماري کارشان را از دست دادند و نرخ اشتغال زنان از 13٪ مذکور در بالا به 8٪ سقوط کرد. اولين اقدام براي خارج کردن زنان از بازار کار در سال 1359/1980 اما به بهانه هاي سياسي انجام گرفت که طی آن 30 هزار نفر از زنان مشاغل خود را از دست دادند که شامل معلمان، کارمندان اداري و منشي ها و زنان کارد قصايي بودند. در اين امر همه ي جناح هاي حاکميت متفق النظر بودند يا حداقل به آن اعتراضي نکردند حتي بني صدر اولين رئيس جمهور جمهوري اسلامي ايران که اکنون داعيه آزادي خواهي دارد در آن زمان از اشعه اي صحبت مي کرد که از موي زنان ساق مي شود و در مردان ميل جنسي را بر مي انگيزد. بنا بر اين

زنان براي یک جامعه سالم يا بايد به خانه بازگردانده شوند يا در غير اينصورت بايد به لباس اسلامي ملبس شوند تا جلوي اين امر گرفته شود. جنبش زنان و سازمان هاي زنان در جمهوري اسلامي

مي شود گفت که زنان يعني نيمي از جمعيت ايران به طور مرتب و دائم در جمهوري اسلامي تحت فشار ويژه قرار دارند. تنها دو هفته بعد از استقرار حاکميت جديد سرمايه، زنان مورد حمله قوانين اسلامي قرار گرفتند زيرا اسلام در خدمت به سرمايه اکنون از حربه هاي ديگر کارآ تر بود. با وجود فقدان سازمان هاي مدافع حقوق زنان اما زنان قويا با اين سرکوب ها مبارزه کردند. آن ها شلاق خوردند، دستگير شدند، به جريمه هاي مالي محکوم شدند اما تسليم نشدند. آن ها مطالبات خود را در معرض عموم اعلام کردند و عليه تبعيض ها و نابرابري هاي مبارزه کردند گرچه در اين جامعه هيچ کس حقي ندارد و تبعيض و نابرابري به مساله اي همگاني تبديل شده است. زنان هيچ گاه مبارزه خود عليه نابرابري و تبعيض و به طور مثال عليه حجاب اجباري و پوشش اسلامي و عليه ايجاد محدوديت ها و سدهاي اجتماعي را قطع نکردند. اين کوشش ها اما عکس العمل غيرسازمان يافته اي بود که تدريجا تکامل يافت و انگيزه سازماندهي حرکت زنان را در درون خود روياند. در نشریه جهان نوین سازمان هاي زنان ايجاد شده در جمهوري اسلامي با اهداف شغلي و يا سياسي و اجتماعي را اين گونه معرفي مي کند:

"سازمان ملي پرستاران و بهياران ايران ، اتحاديه زنان حقوق دان انجمن رهايي زن. اين انجمن نشریه اي به نام "رهايي زن" منتشر مي کرد جمعيت زنان مبارز، اين جمعيت در اوایل اسفندماه 1357 طی اعلامیه اي موجوديت خود را اعلام کرد.. اين جمعيت نشریه اي به نام "زن مبارز" منتشر مي کرد.

اتحاديه زنان مبارز، اين اتحاديه در سوم بهمن 57 اعلام موجوديت کرد. اتحاد ملي زنان، فروردین 58 هيات موسس "اتحاد ملي زنان" با انتشار بيانیه اي اعلام موجوديت کرد.

کميته ايجاد جمعيت بيداري زنان، در اواسط دي ماه 1357 به وسيله ي تعدادي از زنان آزادي خواه تشکيل شد.

کميته زنان مبارز؛ اين کميته حدود فروردین ماه 1358 فعاليت خود را در شيراز آغاز کرد.

جامعه ي زنان مبارز سقز در اردیبهشت ماه 57 تشکيل شد." اکثر اين سازمان هاي وابسته بزنان گرچه خود را مستقل اعلام کرده بودند

اما در واقع بخش زنان گروه هاي سياسي فعال بودند. در اين زمينه مطالعاتي توسط زنان به ويژه زناني که در آن زمان در برخي از اين سازمان ها فعال بوده اند انجام گرفته است که مي شود به آن ها رجوع کرد. علاوه بر اين سازمان ها که بيشتر به جنبش چپ آن زمان ايران تعلق داشتند دو سازمان مذهبي زنان هم تشکيل شده بود که عبارت بودند از:

جامعه ي انقلاب اسلامي زنان؛ اين تشکل توسط اعظم طالقاني پايه گذاري شده بود و نشریه آن ”پيام هاجر“ تا سالها منتشر مي شد. و جمعيت مادران مسلمان که در 13 شهريور 58 تاسيس شد.

بعد از پايان جنگ بين عراق و ايران و مرگ خميني، در زمان رياست جمهوري رفسنجاني 1368-1376 / 97-1989 يك سلسله رفرم هايي انجام گرفت. نتيجه جنگ چيزي نبود جز خرابي و مرگ، فقر شتابنده و بيکاري. باوجود يك ميليون کشته در جنگ، جمعيت کشور دوبرابر شده بود. حقايق نشان داد که سياست خانواده رژيم غلط بود و مي بايستي تصحيح گردد. برميناي سياست اقتصادي ديکته شده بانک جهاني مي بايستي بودجه دولت کوچک مي شد. رفسنجاني تمام دستورات و راه حل هاي بانک جهاني را پذيرفت و به عمل در آورد. سپس خاتمي به قدرت رسيد و دولت اصلاحات ناميده شد. در زمان خاتمي استراتژي پذيرفته شده دوره رفسنجاني تقويت شد و در اين شرايط مساله زنان نيز از طرف زنان به سطح جامعه کشانده شد.

فمينيسم اسلامي مفهومي از سلسله مفاهيم اين دوره بود. فمينيسم اسلامي وظيفه داشت و مي بايستي چهره ي زن دشمنانه حکومت و آياتيد جنسي او را بزک کند و ملايم سازد. اسلام را با تمدن تطبيق دهد تا زنان بتوانند دستيابي اندکي به امکانات فرهنگي و اقتصادي حاصل کنند. آن ها نمي گویند که اين اندک گشايش حاصل بيش از 20 سال مبارزه طبقه کارگر، زنان و ساير گروه هاي اجتماعي است. آن ها خود را درگير تحليل طبقاتي نمي کنند و آن را قبول ندارند و نمي بينند که سرمايه داري و فرهنگ مردسالارانه اش با زنان چه کرده است. آن ها مردسالاري را تنها در قامت مردان مي بينند نه چيزي که در یک رابطه اجتماعي کارکرد دارد.

چه زناني در ايران فمينيسم را نمايندگي مي کنند؟

اين مساله در ايران شکل پيچيده اي دارد و ملغمه اي بهم آميخته از گروه هاي مختلف زنان است. از زنان وابسته به حاکميت تا زنان به اصطلاح سکولار يا غيرمذهبي. زناني که با رژيم يار غار بوده و همکاري کرده اند معتقدند که اسلام براي همه مشکلات اجتماعي پاسخ هاي مناسب دارد و مي تواند آن ها را حل کند و مساله زنان نيز یک از اين نوع است. آن ها معتقدند که بايد در قوانين شريعت رفرم صورت گيرد اما رفرم آن ها محدود به

قوانینی است که اصول شریعت را بزیر سؤال نبرد. آن ها معتقدند که نابرابری زنان از تفسیر مردانه قران می آید بنابراین تفسیری جدید از قران ضروری است. برای آن ها همانطور که گفتیم جامعه طبقاتی و سرمایه داری نقشی بازی نمی کند. آن ها حتی خواهان رفرم در قوانین ازدواج و قوانین مربوط به پرورش کودکان و حقوق والدین نسبت به آن ها نیز نیستند.

گروه دیگری از فمینیست های اسلامی خود را در محدوده اصول حقوق بشر درگیر مساله کرده اند. این گروه در خارج از ایران در اروپا و ایالات متحده آمریکا، برای فمینیست های ایرانی خارج از کشور بسیار محبوب هستند. آن ها برای سخنرانی در سمینارها و اجتماعات زنان ایرانی خارج کشور دعوت می شوند.

گروه زنان سکولار که تمرکز آن ها چنانکه مدعی اند روی رفرم هایی ساختاری است تا قوانین تبعیض آمیز را ملغی سازند و تبعیض های حقوقی نسبت به زنان را پایان دهند. آن ها معتقدند که بسیاری از پدیده های اجتماعی مانند دختران فراری و دختران بی خانمان یا خیابانی، فحشا و ازدواج های اجباری ناشی از قوانین تبعیض آمیز است. اما چنان که پیداست ساختار مورد نظر آن ها نه ساختار شیوه ی تولید حاکم یعنی سرمایه داری که در این جا به ضرورت اسلام در خدمتش قرار گرفته است، باید شکسته شود بلکه ساختار تنها قوانین اسلامی است که باید در آن ها رفرم صورت گیرد گویی که در کشور های پیشرفته که قرن های رفرم در آن ها می گذرد این پدیده ها وجود ندارد و کاملاً حل شده است. و اصولاً نمی دانند که دیر زمانی است رفرم حتی معنایی مثبت ندارد و وقتی حرف رفرم پیش می آید تن کارگران از ترس از دست دادن دستاوردهای دیگرشان به ریشه می افتد. در همین راستا گروه زنان یک میلیون امضا برای لغو قوانین تبعیض آمیز را می بینیم که گرچه توانستند زنان به ویژه زنان و دختران جوانی را از سراسر کشور جذب نمایند اما موفق به جذب توده زنان نشدند و بعد از سال ها، در حالی که بیش از 35 میلیون نفر از جمعیت ایران را زنان تشکیل می دهند هنوز به حد نصاب امضاها نرسیده اند زیرا توده زنان گرچه زبانی ندارند اما از این حاکمیت بیزارند و به رفرم در آن فکر نمی کنند.

گروه کوچکی از فمینیسم چپ نیز وجود دارد مبارزه علیه تفکر مردسالارانه را تبلیغ می کند اما این گروه و گروه های مارکسیست زنان چندان نمود خارجی ندارند.

همه این گروه های زنان یا جنبش زنان داخل ایران، برای ایجاد رفرم در قوانین دولتی مبارزه می کنند اما در این که این قوانین کدامند و چگونه باید تغییر یابند باهم هم نظر و همراه نیستند. آنان راه خود را می روند و آن چه

را که درتوان دارند انجام می دهند. اگر موفق به انجام رفرفمی شدند- چیزی که اکنون سیستم آن را بر نمی تابد- با آن سرچنگ نداریم اما آن چه که واضح است این است که ما در یک جامعه ی شذیدا طبقاتی زندگی می کنیم و نمی توانیم خود را تنها به عنوان زن، زنی که ماهیت طبقاتی ندارد بیان کنیم. زن مطلق، زن ناب وجود ندارد. تغییر واقعی در وضعیت و موقعیت زنان تنها و تنها با تغییر رادیکال ساختاری امکان پذیر می شود و یک جنبش ایزوله زنان نمی تواند به اهدافش دست یابد. مبارزه برای حقوق زنان و برای رهایی زنان نمی تواند بدون ارتباط با مبارزه طبقه کارگر حول مطالبات پایه ای آن و تداوم و ارتقا تدریجی این مطالبات و در یک کلام بدون مبارزه علیه سرمایه داری به نتیجه برسد.

مارس 2010

*- مقاله مذبور در سال 2004 به آلمانی نوشته شده و در ترجمه تغییرات اندکی وارد شده است.

زن در فرهنگ عامه!*

مساله زن به عنوان یک مساله اجتماعی، از ابعاد مختلفی قابل بررسی است. اما مسلم است که مبنای بررسی ما زمینی خواهد بود، چرا که ما با مساله ای زمینی سروکار داریم و نه مساله ای ذهنی، موهوم و آسمانی. مساله حول محور انسان می چرخد، اما نه انسان به طور کلی، که انسانی واقعی با همه ویژگی هایش. انسانی که زندگی اش بر مبنای جنیست اش، در درازای تاریخی طولانی، رقم می خورد.

برای بررسی مسأله‌ی زن این بار فرهنگ و باورها را انتخاب کردم. و به طور اخص، ضرب المثل‌ها و فرهنگ عامه را، و البته در جامعه‌ی ایران. در این رهگذر سعی می‌کنم وضعیت اقتصادی اجتماعی زن و مسأله ستم بر زن را در این جامعه دنبال کنم.

به دنبال تعریف ضرب المثل، کتاب‌های زیادی را ورق زدم، تعاریف جامع نبودند، اما خلاصه‌ی آن‌چه که در این جست‌وجو یافتم، عبارت‌اند از این که: امثال و حکم از نمونه‌های بارز هر تمدنی هستند. تجارب مردمی که در یک سرزمین زندگی می‌کنند، به مرور زمان و در یک جریان تدریجی ناآگاه به صورت امثال و تعبیرات و احکام کلی در آمده بر زندگی افراد تأثیر می‌گذارد؛ یا این که ضرب المثل، معرف فرهنگ، تمدن و آداب و رسوم یک کشور می‌باشد و گنجینه‌ای از حقایق در باره روش زندگی، دستورالعمل‌ها و آئین‌ها و حقایق مربوط به آن‌ها را نشان می‌دهند.

ضرب المثل‌ها در هر ملتی نماینده افکار و روحیات آن ملت است. و چه بسا با شناخت ریشه یک مثل، بتوان به قدرت فکر و چگونگی زندگی و اوضاع اجتماعی و ذوق ملتی پی برد؛ یا ضرب المثل‌ها به سبب دربرداشتن بسیاری از مسایل گوناگون اخلاقی و اجتماعی در خور تعمق و تدقیق می‌باشند، چرا که تحولات و دگرگونی‌های جوامع را تا حدودی ازین دهگذر مشخص می‌توان کرد.

هیچ یک ازین تعاریف از دید من کافی نیست، اما در مجموع حقایقی در آن‌ها وجود دارد، معرف تمدن بودن، بیانگر روش زندگی و اوضاع اجتماعی و تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی بودن، و نیز قابل استفاده بودن برای تعیین چگونگی این تحولات و دگرگونی‌ها، حقایقی را در خود دارد.

مسئله امثال و حکم در هر جامعه، بخشی از فرهنگ غالب در آن جامعه است و با توجه به مفاهیمی که ارائه می‌دهد- به هم راه دین و اخلاق و عرف و ... - در بطن ایدئولوژی مسلط، که ایدئولوژی طبقه حاکم است، جای می‌گیرد. اگرچه بسط آن نه به اجبار، که توسط توده‌های تحت سلطه، زبان به زبان و زمان به زمان به پیش برده می‌شود به نحوی که منشأ و هدف اولیه‌ی آن مشخص نمی‌گردد.

به هر حال امثال و حکم، تولید ذهنی انسان‌ها است. و این تولید ذهنی، رابطه‌ای مستقیم با فعالیت مادی آن‌ها دارد، به نحوی که اگر آن‌ها را دنبال کنیم، سرنخ به سیستم ایدئولوژیک جامعه می‌رسد که برخاسته از شیوه تولید حاکم و در خدمت و در پیوند با آن است. اما چرا این ایده‌ها- که ایده‌های طبقه حاکم است- توسط توده‌ها یا به بیان دیگر انسان‌هایی که به این طبقه

تعلق ندارند، به کار گرفته می شوند و منتقل می گردند؟! مارکس در این باره در ایدئولوژی آلمانی می گوید:

"عقاید حاکم بیان آرمانی مناسبات مسلط مادی است که به عنوان عقاید گرفته می شوند. مناسباتی که یک طبقه را طبقه حاکم می سازد، در نتیجه عقاید و پندارهای لازم را هم برای استیلای آن ها به وجود می آورد."

طبقه حاکم در یک دوره معین تاریخی، عقاید زمان خود را هم تنظیم، تولید و توزیع می کند. به همین دلیل هم این ها عقاید حاکم آن دوره می شود. یعنی طبقه ای که وسایل تولید مادی را در جامعه در اختیار دارد، وسایل تولید ذهنی را هم کنترل می کند. منافع و علایق خود را به عنوان منافع و علایق مشترک همه ی آحاد جامعه جا می اندازد. و به این طریق، عقاید آن هائی را که فاقد وسایل تولید اند، تابع خود می کند؛ به نحوی که طبقه تحت سلطه با سر طبقه حاکم می اندیشد و به بازتولید آن یاری می رساند.

بخش موثری از این بازتولید وجای گزینی در درون خانواده انجام می گیرد، جایی که هسته اولیه مالکیت- که رابطه و مناسبات آن تعیین کننده دوره های مختلف است- از آن جا آغاز می شود و طی یک روند زن و فرزندان به بردگی مرد خانواده درمی آیند: اولین بردگی در تاریخ. اما بردگی پنهان، که به دلیل خصلت پنهان بودنش- به رغم الغای سیستم بردگی به عنوان سیستم غالب تولید- و به خاطر نقش اش در این باز تولید تا به امروز کماکان ادامه دارد.

خانواده را از مهم ترین نهادهای اجتماعی می دانند، که توانسته طی تاریخ طولانی جامعه ی بشری پابرجا مانده است. تغیر کرده اما پا برجا مانده است. این نهاد، مقدس شمرده می شود و برای حفظ آن و تداومش، و در واقع به خاطر خدمتی که به سیستم حاکم می کند، ایدئولوگ ها، سیاست مداران، حقوق دانان و روحانیون طبقه حاکم هر دوره در مناقب آن، لزوم و نقش آن به تقریر افاضات می پردازند. شاعران درباره اش شعر می سرایند، مادر نمونه و همسر نمونه انتخاب می کنند و کلید بهشت را به زیرپایش می گذارند. (شاید هم مادر فقط کلید دار بهشت است و خود به بهشت موعود راهی ندارد!) هرچه هست، اما مهم آن است که زن کار این بهشت زمینی را برای شان به خوبی پیش ببرد.

مساله زن را باید در درون جامعه ای که در آن موجودیت می یابد، بررسی کنیم و چون در جامعه سرمایه داری، طبقات مختلفی وجود دارند، پس باید بررسی ما ما از مساله زن تنها می تواند یک بررسی طبقاتی باشد. زیرا ما از وجود کلی زن صحبت نمی کنیم. یک بررسی طبقاتی در این باره به منشأ

طبقات برمي گردد، يعني به آن جايي که بناي ستم برزن گذاشته مي شود. به راستي آيا زن همواره تحت ستم بوده است؟ پاسخ هاي متفاوتي خواهيم شنيد. دين مداران ستم بر زن را اصلا به رسميت نمي شناسند. مي گویند خدا آدم و حوا را آفريد و به هريک امتيازاتي داد. اگر حوا فريب شيطان را نمي خورد و آدم را به گمراهي نمي کشيد هر دو کماکان در بهشت بودند. شايد ديگر نه زميني بود به اين صورت وجود مي داشت و نه مائي که در آن چون و چرا کنيم! ديگري مي گوید، حوا از درخت دانش ميوه اي چيد و خورد و وقتي به دانش دست يافت، شروع به چون و چرا در کار خداوندي کرد و سپس آدم را که موجود مطيعي بود، اغوا نمود تا از درخت دانش بهره گيرد. و ديگر مهارين دو دانا مشکل بود، در نتيجه اين دو از بهشت رانده شدند و به زمين تبعيد گرديدند، تا در تلاش معاش فرصتي براي چون و چرا پيدا نکنند. يکي هم مي گوید، خدا آدم را آفريد و سپس از دنده چپ او حوا را و همين دليلي بر ناقص بودن حوا و سبب مواظبت و مراقبت او از جانب آدم است. بعضي ديگر درد زايمن را سزاي عمل حوا در فريب آدم براي دانائي مي دانند. برداشت ديني از مساله زن و جايگاه اجتماعي او بسيار به طبقات حاکم کمک کرد، اما کمي به ما براي توضيح و تحليل مساله ي ستم بر زن نمي کند؛ زيرا ما از بهشت نمي آئيم، زميني هستيم و يک مساله واقعي و زميني را در دست بررسي داريم. به قول حافظ :

راز درون پرده زردان مست پرس کاین حال نيست زاهد عالي مقام را
 نظرگاهي ديگر معتقد است که ستم برزن همواره وجود داشته است و پديده اي ثابت و شايع از زمان هاي بسيار دور مي باشد. و الگوي نقشي درست مانند رابطه جنسيتي و ستم بر زنان از طريق " طبيعت " مرد و " طبيعت " زن مستدل مي شود. دلايل اين امر را به تفاوت هاي بيولوژيکي و وجود يک جو رواني احاله مي دهند. و نتيجه مي گيرند، که مردان در ستم بر زنان مقصر هستند. بسياري از فمينيست ها اين استدلال را مي پذيرند و معتقدند، که اين مساله به چيرگي مردان بر زنان و بالاخره به سلطه مردان انجاميده است.

انگلس در اثر معروفش " منشا خانواده، مالکيت خصوصي و دولت " نشان مي دهد که ستم بر زن در دوره بي طبقه شکار و جمع آوري خوراک وجود نداشت. در اين جوامع، توليد براي برآوردن نيازها صورت مي گرفت و چون ابزار توليد بسيار ابتدائي و ساده بود، اضافه توليد هم وجود نداشت. زنان و مردان در انجمن هاي قبيله اي 30 تا 40 نفره زيست مي کردند و داراي استقلال کامل بودند. در اين جوامع، هيچ گونه موقعيت رسمي وجود نداشت. تصميم گيري ها در رابطه با مسايل روزمره، فردي و مستقل بود. مواد غذائي بين اعضاي قبيله تقسيم مي شد. و تنها تقسيم کاري که وجود

داشت، تقسیم کار طبیعی براساس مسایل بیولوژیکی بود. زنان به کار جمع آوری خوراک - که در آن زمان اهمیت بیشتری از شکار داشت - می پرداختند، که با نقش تولید مثل آن ها هماهنگ بود؛ زیرا بالا بودن مرگ و میر و نیاز قبیله به جمعیت سبب می شد که زنان در تمام دوران باروری طبیعی خود یا حامله باشند یا بچه کوچکی در بغل داشته باشند، که این مساله خود شرکت زنان را در شکار با مشکل مواجه می کرد. مردان به شکار می رفتند و ابزار شکار و احشام شکار شده به آن ها تعلق داشت. عدم تکامل و سادگی ابزار شکار اما، این کار را با موفقیت چندان هم راه نمی کرد و به موقعیت ویژه ای برای مردان منجر نمی شد. از این رو، این تقسیم کار مبنای تبعیض آمیزی نداشت. کودکان به قبیله تعلق داشتند و به طور جمعی نگه داری و مراقبت می شدند و چون مادران کودکان معلوم بودند، آن ها نسب از مادر می بردند. به طور کلی، زنان به خاطر نقش مهم شان در تولید مثل و هم جمع آوری خوراک بر مردان تفوق داشتند.

تدریجاً با تکامل ابزار تولید، دارائی های مرد بیش تر شد. کشاورزی که توسط زنان کشف شده بود، به کار مردانه تبدیل شد و جنگ ها سبب بکارگیری اسرا در کار گردید. در نتیجه، نیاز جمعیتی نیز تا حدودی فروکش کرد. با انبوه شدن ثروت و دارایی، مناسبات اجتماعی جدیدی بوجود آمد و مرد در موضعی برتر از زن قرار گرفت. موضع برتر زن در دوره ی قبل مساله ای را ایجاد نمی کرد، اما برعکس تغییر شرایط به نفع مرد - که با مالکیت اوبر ثروت و دارایی هم راه بود - تغییرات معنی داری در جامعه ایجاد کرد. حق مادری منسوخ شد. کودکان دیگر نسب و توارث از پدر می بردند. بدین طریق، "مالکیت" مبنای تغییرات گشت و نه "طبیعت جنسی" مرد. این تغییرات، کل تاریخ گذشته تا به حال را رقم زده است. انگلس در "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" در این باره می گوید:

"برافتادن حق مادری شکست تاریخی جهانی جنس مونث بود. با آن مرد فرمانروائی خانه را که تا کنون در اختیار زن بود نیز بدست آورد. زن تنزل مقام یافت، برده شد و به ابزار تولید مثل تبدیل گردید."

توارث از طرف پدر مستلزم معلوم بودن پدر کودک بود. در نتیجه تک شونی برای زنان بوجود آمد، که با تک همسری - که برای هردو همسر باید عمل کند - متفاوت بود؛ زیرا مرد علاوه بر همسر اختصاصی خود برای تولید فرزندان ارث بر، محدودیتی در استفاده جنسی از زنان برده نداشت. بدین طریق، تک شونی برای زن و چند زنی برای مرد بوجود آمد. چیزی که بعدها توسط ادیان و از جمله اسلام تقدیس شد، مساله ای اجتماعی که ریشه در مالکیت خصوصی داشت، به عنوان حق الهی تثبیت شد. با این امر، اداره

امور خانه خصلت عمومي خود را از دست داد و به صورت يك خدمت خصوصي درآمد و زن به اولين خدمت كار خانگي تبديل شد، كه نوعي بردگي خانگي بود و تا كنون و در بسياري از نقاط دنيا هم هنوز پا برجاست و به خاطر نقش مهمي كه در بازتوليد نيروي كار دارد، مورد نياز و حمايت نظام سرمايه داري مي باشد. مراجع ديني و قانوني نيز در هم آهنگي با اين سيستم موجود عمل مي كنند. براي اطلاعات مشروح در اين زمينه، خوانندگان را به كتاب " منشاء خانواده، مالكييت خصوصي و دولت" انگلس و براي اطلاعات بيش تر در باره كار كرد دين به نوشته اي به همين قلم در " سيماي سوسياليسم" شماره 8، تحت عنوان " زنان در جمهوري اسلامي ايران" مراجعه مي دهيم.

بعد از اين مقدمه کوتاه به ايران برمي گرديم. زماني دراز، نهاد خانواده در ايران به شكل گسترده پدرسالار وجود داشت، كه اساس آن بر اقتصاد كشاورزي حاكم، بود و در هماهنگي با مذهب و سنت ها ي قومي قرار داشت. خانواده اي پدرتبار و پدرمکان، كه بربرتري جنس مذكر استوار بود. در سلسله مراتب قدرت، پدر در راس خانواده قرار داشت و كودكان نام از پدرمي گرفتند. زن گوني به تنهائي وجود خارجي و واقعي نداشت، يا دختر مردمي بود يا همسر مردمي و يا مادر مردمي، و ديگر هيچ بي اهميتي وجود زن به لحاظ اجتماعي، در همه اشكال خانواده در ايران، چه خانواده شهري، و چه روستائي يا ايلي، مشهود بود. تنها وظيفه زن بعد از خدمت به شوهر و كودكان، يعني همان خدمت كاري خصوصي يا بيگاري پنهان خانگي، عهده داري اقتصاد داخلي خانه و حساب دخل و خرج خانه بود. قابل ذكر است، كه در تمام اين دوران ها بخش مهمي از كار كشاورزي نيز توسط زنان انجام مي گرفت. در كارگاه هاي خانگي، و بعد كارگاه هاي خصوصي قالي و گلیم بافي، نيز تقريباً تمام كار توسط زنان و كودكان انجام مي يافت. كارهاي دام داري خانگي و ايلي و تهيه محصولات لبني هم برعهده زنان بود. صنايع دستي، كار جمع آوري گياهان داروئي وغيره نيز كار زنان بود. اما اين ها در محاسبات اقتصادي وارد نمي شد و در زمره كمك به كيسه مرد بود.

با چنين ديدي نسبت به زن، مشاهده مي كنيم كه در ضرب المثل هاي رايج زن حتي قبل از تولد با بداقبالي مواجه مي شود؛ به نحوي كه اگر زني در دوران بارداري لك و پيس بياورد، زشت و تنبل شود، مقبوس و ترش روي، كاهل و بدخو باشد، و احتمالاً فعال نباشد، مي گویند كه حتماً دختر خواهد زانید. متأسفانه اين ضرب المثل را بيش تر خود زنان مورد استفاده قرار مي دهند.

با چنین پیش داوری هائی، وقتی کودک مونثی به دنیا می آید، می گویند که نبودش بهتر از بودنش است. و بعد هم فوراً پیشنهاد می کنند، که هر چه زودتر او را برای فرستادن به خانه شوهر آماده کنند؛ چرا که ننگی بزرگ ترازین نیست که دختری در خانه ی پدری بماند. در واقع، داشتن دختر را نه تنها مایه سرشکستگی در این دنیا، که حتا در آن دنیا هم می دانند:

- دختر نابوده به، چون نبود یا به شوی یا به گور.

- خجسته زنی کو ز مادر نژاد.

- چنین گفت دانا که دختر مباد

- به نزد پدر دختر ار چند دوست
اوست.

- ز دختر بد اختر شدم در جهان
ممات.

خدایا بده مرگشان از کرم

- زن و ازدها هر دو در خاک به
به.

- دختر که رسید به بیست

- یک ضرب المثل گیلکی می گوید: " اوسال که پسر ساله ، تو دتر چینی " یعنی " آن سال که سال پسر است، تو دختر می زائی؟! ". در این ضرب المثل، درواقع بدبختی اقتصادی را با دختر دار شدن توضیح می دهند. به دنیا آوردن پسر اما، با شادی هم راه است. جشن گرفته می شود، مزدگانی داده می شود و مرد سربلند به خانه می رود.

ادامه ی ماجرای به دنیا آوردن فرزند دختر چنین است: به هر حال، دختری به دنیا آمد. نمی شود زنده به گورش کرد، بلکه باید او را برای به عهده گرفتن وظایف آینده تربیت کرد. در مورد تعلیم و تربیت دختر تأکید زیادی می شود. مسایل مربوط به مذهب، پاک دامنی، پارسائی، خانه داری و شوهرداری باید به دختر آموخته شود. و این وظیفه ی مهم نیز به زن خانه، یعنی مادر سپرده می شود؛ وظیفه ای که بعد از شوهرداری، مهم ترین وظیفه ی اوست. مادر باید خانه داری، مسایل مربوط به عفت و عصمت و هنرهای چون گلدوزی، بافندگی، خیاطی و قالی بافی را به دختر بیاموزد. وقتی به این لیست مسایل آموزشی نگاه می کنیم، گویی که تاریخ هزاران ساله ی زندگی اجتماعی و نقش زن را در آن ورق می زنیم. و همه آن پدیده هایی را می بینیم، که به تحکیم نقش فرو دست زن کمک کرده است. نکته ی تأسف بار این است، که باز تولید این نقش را خود زن به عهده می گیرد و به نسل بعدی منتقل می کند. هنوز هر مادری در ایران، از لحظه تولد دختر، به

چگونگی شوهر دادن او می اندیشد. و می کوشد او را از کودکی با کار خانه، پخت و پز، شستشو و نظافت، بچه داری و تنظیم امورخانه آشنا کند. با دختران، بدین سبب، چون فرزندان درجه دو برخورد می شود و بیشترین نقش را در این برخورد مادران ایفا می کنند. پسران اما ازین وظایف مستثنی هستند و تنها خرید نان، که آن هم یادآور نان آوری مرد و کار بیرون از خانه است، به آن ها سپرده می شود. به ضرب المثل هایی در این باره توجه کنید: تمام شعور زن در خانه است، اگر از آن خارج شود فاقد ارزش است.

دختر خانه دار مطلوب است

ز بیگانگان چشم بد دور باد

چو زن راه بازار گیرد، بزن

زن حق عشق ورزی آزاد را ندارد. نباید به میل خود به مردی توجه کند در غیر این صورت، ناپاک و نافرمان و سبب ننگ خانواده تلقی می شود. در این صورت پدر و برادر و همسر از حق شرعی و قانونی – تحت عنوان دفاع از ناموس- در پاک کردن این لکه ننگ، یعنی کشتن او، برخوردار هستند.

- چو در روی بیگانه خندید زن
نزن.

دختر پا شکسته است

زن مستور شمع خانه بود

زن ناپارسا، شکنج دل است

زن چو خامی کند بجوشانش

اصل در زن سداد و مستوریست
وگرش این دو نیست دستوری
است.

زن خوب فرمان بر و پارسا.

پاک باید زن کند همواره زیست.

زنان را ز هر خوبی ای دسترس
فزون تر همان پارسائی است و
بس.

بهترین زن آن است که پیوسته در اندیشه عشق و محبت مرد باشد.

ولی با وجود همه این اوصاف باز هم زن مورد عتاب است:

چو خوش گفت شاه جهان کیقباد
که نفرین بد بر زن نیک باد.

آموزش کلاسیک و خواندن و نوشتن هم برای دختران منع می گردد؛ زیرا سبب می شود، که دختران آگاه شده دیگر حاضر به تحمل ادامه ی شرایط موجود و تمکین به نقش فرودست خود نباشند و به چون و چرا بپردازند.

زن را دبیری میاموز.
 زن بد را قلم بدست مده
 زن که شوهر شود سیه جامه
 کاغذ او کفن، دواتش گور
 او که بی نامه نامه تاند کرد
 دور دار از قلم لجاجت او
 با زن مثل کالا برخورد می شود، اما در خرید هیچ کالائی به این گونه
 ریزبینی نمی شود. برای این که دختری مورد قبول واقع شود باید صفاتی را
 دارا باشد: زیبا و خوش اندام باشد و این زیبایی سنتی تابع ضوابط معین و
 معلومی باشد، از قبیل داشتن گیسوی بلند و مشکی، صورت گرد و سفید،
 چشمان درشت و سیاه، دهان کوچک و لبان گلگون، دندان های صاف و سفید
 و . . . که کل رابطه انسان را بیاد معامله خرید اسب می اندازد! علاوه
 بر همه این مشخصات، زن باید پوشیده و محجوب باشد، به زیور پارسائی
 آراسته باشد، و از شوهرش اطاعت کند.
 شوی زن زشت رو نابینا به.
 صفای خانه آب و جاروست، صفای دختر چشم و ابروست. به هرحال زن
 نیز چون خانه جزو مایملک مرد است.
 اگر پارسا باشد و رایزن
 به ویژه که باشد به بالا بلند
 به سه چیز باشد زنان را بهی .
 یکی آن که با شرم و با خواسته است
 که جفتش بدو خانه آراسته
 است.
 سه دیگر که بالا و رویش بود
 زن خوب فرمان بر و پارسا
 حتما این ضرب المثل را حداقل یک بار شنیده اید :
 خداوندا سه درد آمد به یک بار
 طلبکار
 خداوندا زن زشت را تو بردار
 خودم دانم خر لنگ و
 طلبکار.

در هیچ موردی به توانائی ها، استعداد ها و خواسته های زن توجه نمی شود.
 وجود حقوقی اش تنها با وجود مرد محقق می گردد و درواقع، آینه ای
 برای نمایان ساختن خواسته های مرد است. فرهنگ مردسالار، زن ستیزی

را به آن جا مي رساند که نارساني زن را امري خلقتي و خواست خداوندي مي بيند:

زنان در آفرينش ناتمامند
 زنان را از آن نام نايد بلند
 زن از پهلوي چپ شده آفريده
 زن از چه دلبرست و با زر و دست
 همان نيم مرد است، هرچون که هست

ناتوان و وابسته به مرد دانستن زن، وقتي با مقاومت زنان مواجه مي گردد،
 نيز يا نادیده گرفته مي شود و يا به سخره:
 زن اشتلم کند، چو به ميدان نديد مرد جائي که گوشت نيست، چغندر تهمتن است.

مرد از پي عقل مي رود ، زن پي عشق
 اين فکر زدل کند، آن فکر ز سر .

در همه اين موارد، جاي پاي مذهب و قواعد و مقرراتش را مي بينيم . براي
 اين که زنان نتوانند در جامعه خود را مطرح کنند و استعداد هاي خود را
 نشان دهند، فريب کار، دروغ گو، غيرقابل اعتماد و ناتوان از رازداري
 قلمداد مي شوند:

مگو از هيچ نوعي پيش زن راز
 که زن رازت بگويد جمله سرباز.

مگو اسرار حال خویش با زن
 بدو گفت کز مردم سرفراز
 چو خواهي که خوار ي نياري بروي
 به پيش زنان راز هرگز مگوي.

وگر يشکني گردن آ ز را
 شيطان گفت زن نصف لشکر من است، شيطان گفت زن محرم اسرار من است.

مکر از زنان ، تلبیس از شیطان.

جادو زبان زن است.

مکر زن را خر نکشد.

گریه مکر زن است.

گریه دام زن است.

در فرهنگ مرد سالار، بدبي و شرارت در وجود زن سرشته شده است، همان
 گونه که بي وفايي زن امري طبيعي است:

وفا دادند به سک ، بر زن ندادند.

صد دشمن خونخوار به از یک زن نابکار.
 زن بد را اگر در شیشه کنند کار خود را می کند.
 مبدا کس که از زن مهر جوید
 بود مهر زنان هم چون دم خر
 زن نجیب و زن شیطان، لعنت به هردو تاشان.
 بر مبنای این فرهنگ و برداشت حاصل از آن، زنان نه حق دخالت در
 امورات اجتماعی و سیاسی را دارند و نه توان انجام چنین وظایفی را. زنان را
 باید از امور مربوط به اداره امور جامعه و رایزنی دور نگه داشت؛ زیرا که
 قدرت تفکر و استدلال لازم برای چنین اموری را ندارند. حتی مردانی که در
 اداره امور خانه و کار با همسر خود به مشورت می نشینند، در این فرهنگ
 مورد تقبیح و استهزا قرار می گیرند. من خود بارها اصطلاح زن ذلیل را در
 حتی در شوخی های مردان سیاسی نیز شنیده ام.
 زن را به اداره ملت چه کار؟
 مشورت با زنان موجب خرابی مردان است.
 اطاعت از زنان موجب ندامت است.
 احق زنش را می ستاید و عاقل سگش را.
 دلباخته زنان شدن روش بی خردان است.
 به کاری مکن نیز فرمان زن
 کسی کو بود مهتر انجمن
 چون به فرمان زن کنی ده و گیر
 نام مردی مبر به ننگ
 بمیر.
 تشکیل خانواده و کارکرد آن کاملاً با مفهوم تاریخی خانواده هماهنگی دارد.
 امری اقتصادی است، که چون یک معامله با آن رفتار می گردد و در آن
 حساب سود و زیان ا نگه داشته می شود. اما جالب این جاست، که در این
 معامله، تنها به منافع خریدار، یعنی مرد، توجه می شود. ویژگی اقتصادی
 این نوع معامله در آن است که باید به نحوی صورت گیرد که قدرت اجتماعی
 و اقتصادی مرد را بالا ببرد. یعنی در این جا، ازدواج نه رابطه دو انسان
 مستقل، بلکه مساله ای تابع مصالح مرد، خانواده، ایل و غیره است ولی به
 هر حال به تشکیل خانواده تاکید می شود :
 عروس باید پدر و مادر دار باشد.
 زن از خاندان صلاح باید خواست.
 دختر خوب از قبیله و اسب عربی از طویله بیرون نمی رود!
 ناز عروس به جهاز است.
 عروسی که جهاز ندارد این همه ناز ندارد.

جهیزیه خوبی آوردی، رونما هم می خواهی؟
 عروس بی جهاز، روزه بی نماز، دعای بی نیاز، قرمه بی پیاز.
 در فرهنگ مردسالار اما، زن همواره مورد تقبیح نیست. موردی هم وجود دارد که زن از آن سربلند بیرون می آید و آن بهترین هنر زن و مهم ترین و شاید تنها کاری است که از عهده زن بر می آید: تولید مثل!
 زنان را بود بس همین یک هنر نشینند و زاینده شیران نر.

زن پرهیزکار و زاینده
 پسر زاید اگر زن سرفراز است
 چو گل لعلش به شکرخنده باز است.
 پسر گونی بود تخم دو زرده
 برای یک پسر نه ماه و نه روز
 پسر ز اگر زنی باشد زبانش
 چو تاک ار زاد دختر سربزیر است
 وگر زاید پسر چون سرو ناز است.

مادر بودن زن تنها موردی است که دارای ارزش محسوب می شود و حتی وعده سرخرمن کلید بهشت با مادری به زن داده می شود.
 از این بحث، البته نباید این نتیجه گرفته شود، که در ایران این بافت فرهنگی کماکان با قدرت به ساز و کار خود مشغول است و وضعیت زنان به همین گونه تداوم دارد. در ایران نیز با انکشاف نظام سرمایه داری، زنان مجبور به کار مزدی در خارج از خانه و خانواده گردیده اند. نیمی از جمعیت ایران، و به همین نسبت نیمی از نیروی فعال، را زنان تشکیل می دهند. شرایط ورود زنان به بازار کار بعد از دهه چهل، و غالب شدن شیوه ی تولید سرمایه داری در ایران، مهیا گشت. نیاز بازارهای کار به نیروی ارزان، زنان را از چهار دیواری خانه بیرون آورد. البته قبل از آن هم زنان در مشاغل چون معلمی، پرستاری، و بعضی از خدمات که در تقسیم کار موجود در جوامع سرمایه داری به حیطه ی کار زنانه تبدیل شده است، مشغول به کار شده بودند و از این طریق تا حدودی به مزایای استقلال اقتصادی و پیآمدهای اجتماعی آن نیز پی برده بودند. شرایط ورود زنان به بازار کار، به ویژه در دهه 50 - با بالا رفتن قیمت نفت و سرازیر شدن دلارهای نفتی در سرمایه گذاری های صنعتی- تسهیل شد؛ به نحوی که در سال 1355، میزان اشتغال زنان به 14/8 درصد رسید. در این سال، یک میلیون و 200 هزار نفر از زنان شاغل بودند. پیشداوری ها در مورد زنان، در این دوره به تدریج رنگ می باخت. زنان به طور گسترده تمایل و توان

خود را براي کسب موقعيت اجتماعي بهتر و دخالت در تعين سرنوشت خود و جامعه نشان مي دادند. طيف گسترده اي از زنان به دانشگاه ها راه يافتند. ديگر دانشگاه ها مختص طبقات بالا و داراي جامعه نبود. هم گام با ورود زنان به بازارهاي کار، شکل خانواده نيز بنا به ضرورت متحمل تغييرات بيشتري گشت. بنیان خانواده گسترده ي پدرسالار، که قبل به لرزه درآمده بود، تقريباً ويران شد و خانواده کوچک مرکب از زن و شوهر و فرزندان شروع به رشد و نمو کرد.

بعد از انقلاب 1357، وضعيت زنان تا حدودي تغيير يافت. و دين، کمي در اين راه بود. سعي شد، تا زنان به آشپزخانه ها و چهارديواري خانه برگردانده شوند. شمار زنان شاغل رو به کاهش رفت و در سال 1365 به 975 هزار نفر، يعني به 8/9 درصد، رسيد؛ آن هم درحالي که در اين فاصله، به تعداد زنان متقاضی کار افزوده شده بود. اما نمي شد جلوي حرکت تاريخ را با ايده هاي قرون وسطائي يا حتا بسيار کهنه تر از آن سد کرد. زنان به اشکال مختلف با حذف فزيکي خود از جامعه و با اين عقب گرد اجتماعي مبارزه کردند، جنگيدند و در اين جنگ مانند هر جنگ ديگري متحمل خسارات جاني ومالي شدند. اما به پيش رفتند و واقعيت وجود اجتماعي خود را به سيستمي که در اندیشه ي محو آن ها بود، تحميل نمودند. هرچند که هم چنان راه درازي، تا برخورداري از یک زندگي شايسته ي انسان درپيش دارند.

پيش تر هم گفتم، که سرمايه داري با رشد خود، زنان را به کارمزدی خارج از خانه کشيد. اين امر، ضمن آن که به بهبود موقعيت اجتماعي زنان انجاميد، اما باري چند گانه را بردوش آن ها گذاشت: کار درکارخانه يا کارگاه در ساعتي مساوي با کارمردان؛ کارخانگي و مراقبت از کودکان. يعني بدون تبخيري در وظائف خانوادگي زن، وظيفه ي تامين اقتصادي يا شرکت در تامين اقتصادي خانواده هم به او واگذار شد. اين فشار چند گانه، روشن است که زنان را مستاصل مي کند. زن خسته از کارمزدی به خانه برمي گردد، و بدون هيچ استراحتي، شيفت دوم کارش را شروع مي کند. بايد غذاي روز را آماده کند و غذاي فردا را هم طبخ نمايد. به درس و مشق و تکاليف کودکان خود برسد. به خريد برود. خانه را مرتب کند. ديروقت شب بايد وسايل صبحانه ي فرداي خانواده را آماده سازد. بعد از یک خواب کوتاه چند ساعته بايد از خواب بر خيزد. صبحانه را مهيا و خانواده را از خواب بيدار کند. بسرعت لقمه اي فرو دهد و به سوي محل کار خود روانه شود و . . . چنين زندگي يي که حاصلی جز رنج و خستگي براي زن ندارد،

استحکامی هم نخواهد داشت. پس قصیده سرانی در مورد "خانواده مقدس" و حفظ آن یاوه ای بیش نیست.

با رشد صنایع مصرفی، بازار مصرف هم فراهم شد. اولین مصرف کنندگان این صنایع مصرفی، همین زنان شاغل بودند؛ زیرا به دلیل کار خارج از خانه، دیگر وقت کافی برای انجام امور خانه نداشتند. امروز بسیاری از کارهایی که مادر بزرگ های ما به عنوان کارخانگی انجام می دادند، سرمایه در اختیار گرفته است. مربا، ترشی، خشک بار، کشک آماده، تخم مرغ، شیر و پنیر و مواد لبنی، نان و نخ و پارچه و . . . همه را می شود از بازار خرید. لباس را و ظرف را با ماشین شست، و رفو را به رفوگران سپرد. آری سرمایه داری، با پیدایش و رشد خود، شکل قدیمی زندگی را تغییر داد و درجهائی اصلاً منسوخ کرد. تولیدات اقتصادی را از خانه به کارخانه منتقل نمود. خانواده ی تولید کننده را به خانواده ی مصرف کننده تبدیل کرد. اما با این همه، هنوز بافت خانواده سابق محفوظ مانده است. چون این بافت در خدمت سرمایه و بازتولید نیروی کار مورد نیاز آن قرار دارد. و زن در این بافت آن وظایفی را به عهده می گیرد و خدماتی را به طور رایگان انجام می دهد که در واقع باید توسط جامعه انجام شوند. خانواده باید در متن پیش رفت جامعه ی بشری، بسیار تغییر یابد. به نابرابری ها و بردگی خانگی زنان، باید خاتمه داده شود. خانواده باید به اتحاد دو فرد مستقل و آزاد تبدیل شود، که در رابطه ای برابر زندگی می کنند؛ خانواده ای که زن و مرد، هر دو، از روابط آن احساس رضایت دارند؛ خانواده ای که دیگر در آن مرد سرمایه دار و مالک و زن کارگر و خدمه نباشد. چنین خانواده ای طبعاً در جامعه ای شکل می گیرد، که بسیاری از مسایل که امروزه زندگی را به ویژه برای زنان مشکل می کند- برای مثال مسئولیت نگه داری و آموزش کودکان- به عهده جامعه قرار داشته باشد.

برای رسیدن به چنین شرایطی باید از همین اکنون و در دل همین نظام سرمایه داری موجود آغاز کرد. در ایران به ویژه باید به این مسایل توجه ویژه داشت:

حمایت قانونی از مادران؛ منع کار مضر برای سلامت زنان؛ حق مرخصی زایمان، قبل و بعد از آن، با حقوق؛ ایجاد شیرخوارگاه ها در محل کار و حق تغذیه ی کودک با شیر مادر در محل کار؛ بیمه همگانی، که شامل بیمه ی زنان و مادران نیز می باشد؛ خدمات پزشکی و مراقبتی برای زنان حامله و کمک مجانی به زائو برای مدتی که نیاز به کمک دارد؛ آموزش مراقبت صحیح از کودک؛ تامین شیر مجانی برای کودک، هنگامی که نیاز به شیر کمکی باشد و یا هنگامی که مادر به دلایلی شیر نداشته باشد؛ مشاوره مجانی

برای زنان حامله و مادران؛ پخش مجانی وسایل جلوگیری از حاملگی و آموزش های لازم از طریق تلویزیون سراسری و جلسات محلی به ویژه برای زنان و مردان جوان؛ تشکیل خانه های زنان برای زنانی که مورد ضرب و جرح توسط شوهران شان قرار می گیرند و حمایت قانونی از این زنان؛ ایجاد و گسترش مهد کودک ها، کودکستان ها و خانه های کودک مجانی با تغذیه رایگان یا بسیار ارزان برای مادرانی که کار می کنند و یا به هر دلیل مایل اند کودکان شان از این امکانات استفاده کنند؛ تامین آموزش و کتاب و وسایل آموزشی و پوشاک و حمل و نقل و تغذیه ی مجانی برای کودکان؛ و بسیاری موارد دیگر که می شود به این ها افزود و آن ها را جزو مطالبات و ملزومات مبارزه جاری کارگران در جامعه قرارداد.

* به مناسبت 8 مارس روز جهانی زن ، مارس 2004، جلسه پالتاکی نگاه
فهرست منابع:

امثال و حکم. دهخدا، علی اکبر. انتشارات امیرکبیر. شهریور 39؛
فرهنگ عوام یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان فارسی. امینی، امیرقلی.
مطبوعاتی علمی؛

جامع التمثیل. حبله رودی، محمد. چاپ سوم، شوال المکرم 1374؛
فرهنگ امثال فارسی. جمشیدی پور، یوسف. کتاب فروشی فروغی. 1347؛
از خشت تا خشت. کتیرائی، محمود. انتشارات موسسه مطالعا و تحقیقات
اجتماعی. 1348؛

زن و آزادی و ضرب المثل های ملل راجع به زن. الهی، حکیم. چاپ دوم؛
امثال منظوم. اخگر، احمد. جلد اول، مرداد 1318؛
فرهنگ و زندگی. زن در فرهنگ ایران. شماره 19 و 20. چاپ وزارت
فرهنگ و هنر؛

ایدئولوژی آلمانی. کارل مارکس. ترجمه ژوبین قهرمان؛
10- منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت. فردریش انگلس. ترجمه نبرد
کارگر؛

8 مارس و زنان

صد سال از زمانی (8 مارس 1908) که زنان کارگر نساجی نیویورک به خاطر کمی دستمزد، ساعات طولانی کار، متوقف کردن کار کودکان و برای داشتن شرایط کار و زندگی بهتر با شعار نان و رز که در آن نان سمبل تامین اقتصادی و رز سمبل زندگی زیباتر بود، دست به اعتصاب زدند، می‌گذرد. اعتصابی که کارفرما برای جلوگیری از همبستگی سایر کارگران با اعتصابیون، درهای کارخانه را قفل کرد و 129 کارگر زن اعتصابی در آتش سوزی ای که ایجاد شد جان باختند و تنها تتي چند جان سالم به در بردند. سپس در دومین کنفرانس بین المللی زنان سوسیالیست در تاریخ 27 اگوست 1910 در کپنهاگ دانمارک که در آن 100 زن از 17 کشور شرکت کرده بودند، به پیشنهاد کلارا زتکین 8 مارس به عنوان "روز جهانی" زن انتخاب شد و قرار شد در 8 مارس هر سال زنان به خیابان بیايند و برای حقوق خود مبارزه کنند. اما این به این مفهوم نیست که تنها یک روز سال بلکه بعد از یکسال مبارزه در این روز برنامه خود برای آینده و سال آتی را اعلام دارند. این مبارزه ابتدا با جنبش سوسیالیستی در پیوند تنگاتنگ بود و محورهای مبارزه : 1- مزد برابر برای کار برابر 2- برابری در بازار کار 3- و تقویت مبارزه علیه تبعیض بود. که بعدها در طی زمان و پیشبرد مبارزه موارد دیگر چون مبارزه برای فرصت های شغلی برابر، حمایت قانونی، تامین اجتماعی به آن اضافه شد. باید توجه داشت که همه موارد ذکر شده تم های مبارزه زنان در سیستم سرمایه داری است، نه برای برون رفتن از آن و آماده سازی دنیای دیگری که اصولا با همه ي اشکال استثمار و ستم طبقاتی باید رها و بیگانه باشد.

صد سال گذشته است اما ضمن موفقیت های نسبی باز هم آن سه زمینه اعلام شده، فتح نشده است. هنوز زنان در سراسر جهان به طور نسبی در برابر کار برابر بین 50 تا 90٪ مزد مردان را دریافت می دارند. کمکان در هیچ کجای دنیا در بازار کار برابری وجود ندارد بلکه بازار کار بر مبنای جنسیت

تقسیم شده است به نحوی که کارها به زنانه و مردانه تقسیم شده اند گرچه نه به صورت صددرصد. بعضی از بخش های اقتصادی که سطح دستمزدها در آن ها پایین است مثل کارهای اداری و دفتری، پرستاری، معلمی، نظافت، و در کل آن چه که به بخش خدمات معروفیت یافته است، در اکثریت خود به زنان تعلق یافته است. البته در این بخش نیز درجات بالا و مدیریتی در اختیار مردان است و زنان در بخش های میانی و پایینی کار می کنند. کار در این بخش بی ثبات و دستمزد پایین است و آن چه که انعطاف پذیری مشاغل نام گرفته در آن به آزمایش و عمل گذاشته شده است به نحوی که کار اکثریت زنان را به بهانه وظیفه مادری و همسری به کارهای نیمه وقت، بخش کاری و گاه کاری تبدیل کرده اند. اما یک بخش از کار به اصطلاح زنانه کماکان با قدرت در اختیار زنان است و تمایلی برای انعطاف پذیر کردن یا مردانه کردن آن وجود ندارد و آن کار بی مزد خانگی است. کار بی مزد خانگی زنان ابعاد گسترده ای دارد و دائماً فراخ تر می شود. این کار شامل رفت و روب خانه، تهیه غذا، خرید، نظافت، شستشو، نگهداری از کودکان، تربیت آن ها، رسیدگی به امور درس و مشق کودک، ارتباط با مدرسه و در مجموع بازتولید نیروی کار آتی بدون این که بار مالی ای بردوش سرمایه و دولت سرمایه داری گذاشته شود، نگهداری از افراد پیر و بیمار خانواده و تیمارداری از آن ها، در مواردی بسیاری کار در صنعت خانگی مثل بافتن قالی و جاجیم و صنایع دستی چون سوزن دوزی، گلدوزی، قلاب دوزی و بافتن لباس و پارچه، تهیه مواد غذایی چون انواع مربا و ترشی و شیرینی ها، در مواردی انجام کارهای بانگی همسر به خاطر صرفه جویی در وقت و ی و موارد دیگر. میلیون ها زن در کشاورزی برای خانواده کار می کنند و بین 50 تا 90 درصد کار را انجام می دهند بدون این که کار به حساب آید.

وقتی به این لیست بلند بالا نگاه می کنیم متوجه می شویم که به لطف مناسبات حاکم، زنان خانه دار چند موسسه را باهم انجام می دهند و هر کدام به جای چند نفر کار می کنند. به طور مثال وظیفه شیرخوارگاه ها، مهد کودک ها، کودکانستان ها، مراکز نگهداری سالمندان و کار پرستاران را انجام می دهند بدون این که ریالی دستمزد دریافت کرده باشند و با وجود این همواره به عنوان سربار هم از طرف همسر و خانواده و هم در محاسبات اقتصادی در نظر گرفته می شوند. این امر خود به عاملی برای افزایش نرخ بیکاری تبدیل می شود زیرا در غیر آن میلیون ها کارگر بیکار زن و مرد می توانستند در این محدوده ها کاری پیدا کنند.

میلیون ها زن گذشته از این وظایف روتین زنانه شده، 8 ساعت یا بیشتر نیز در بیرون از خانه به عنوان کارگر مزد و حقوق بگیر کار می کنند و در آن

جا در ستم عمومي سرمايه به کارگران نيز شريك مي شوند و ستم ناشي از استثمار نيروي کار را تحمل مي کنند و در مبارزات عمومي کار عليه سرمايه وارد مي شوند، اما تنها در اين موقعيت بود که زنان شخصيت حقوقي و استقلال اقتصادي پيدا کردند و با حرکت و مبارزه از موضع مبارزه براي شرايط کار و زندگي بهتر با ستم خانگي خود نيز دست به گريبان شدند و حق و حقوقي را چون حق داشتن مراکز نگهداري کودک، و نگهداري و رسيدگي به تکاليف مدرسه تا قبل از برگشتن والدين از سر کار، و مراکز نگهداري سالمندان، به سرمايه تحميل کردند. و بسياري از وظايف ديگر را نيز از دوش خود برداشتند و اين امر با رشد صنايع مصرفي ميسرشد مثل استفاده از ماشين لباس و ظرف شويي، جاروي برقي، و استفاده از محصولات غذايي صنعتي چون مربا، ترشي، مواد غذايي تميز شده بسته بندي و غيره که بخشا به زندگي زنان خانه دار نيز راه يافته و به صورت ابزاري عادي در آمده است. با وجود اين هنوز بايد ميليون ها زن براي آوردن آب آشاميدني و شستشو كيلومتر ها راه طي کنند. و مناسبات ذکر شده در بالا گرچه کم رنگ تر شده و در مواردی ترک برداشته است اما کماکان مي تازد.

صد سال از مبارزه گذشته است. زنان عضو حزب کمونيست ايران براي اولين بار در سال 1921 روز جهاني زن را در انزلي جشن گرفتند. اما در مجموع وقتي به جنبش زنان در ايران نگاه مي کنيم مي بينيم که اين جنبش همان گونه که جامعه زنان را مي ديد يعني نمي ديد جنبشي بدون جنسيت و محو شده در جنبش اجتماعي بود. زنان مسايل اقتصادي و سياسي جامعه را مورد توجه قرار مي دادند اما بي حقوق مطلق زنان يعني خودشان براي شان مساله نبود. البته وقتي به جنبش جهاني زنان نيز نگاه کنيم چنين پديده اي را مي بينيم چنان که زنان بسياري در مبارزات اوليه بورژوازي عليه فئوداليسم فعالانه شرکت کردند اما بعد از پيروزي، طبقه تازه به قدرت رسیده زنان را دوباره به خانه برگرداند چون هنوز به آن ها به عنوان نيروي کار ارزان نياز نداشت.

نگاهي مي اندازيم به محتوای مطالبات تشکلی هاي زنان در ايران از آغاز:
اتحاديه ي غيبي زنان در انقلاب مشروطيت فعال بود و شبکه اي از زنان در شهرهاي مختلف تشکيل داده بود و تظاهرات بسياري را سامان مي داد. آن ها براي ايجاد قانون اساسي فعاليت مي کردند. در نامه اي به مجلس مي نويسند که در یک کشور يا استبداد حاکم است يا قانون. ايران. مي پرسند دستگاه قضايي شما و قانون شما کو. آن ها از زنان خواستند که براي ايجاد

بانگ ملي و جلوگیری از استقراض خارجي زينت آلات خود را هديه کنند و چنین کردند. اما در تمام این موارد حرفي از حق و حقوق زنان نیست. یا بعد از التیماتوم روس و انگلیس به ایران در سال 1906 زنان خرید کالاهاي روسي و انگلیسي را تحریم کردند.

زنان متشکل در انجمن مخدرات وطن نیز در رابطه با حفظ استقلال کشور و جلوگیری از استقراض خارجي فعالیت می کردند. یا شرکت فعال توده ي زنان در جریان تحریم تنباکو باز نمونه دیگری است ولي تا این جا صحبتي از حقوق زنان در میان نیست. اما در انجمن آزادي زنان است که به حقوق زنان توجه می شود و فعالیت زنان به خود نیز معطوف می شود و به زن به عنوان انساني که داراي حق و حقوق است نگریسته می شود. تا این جا فعالیت زنان در نظامي پیشاسرمایه داري جریان دارد. در دهه 40 و بعد از غالب شدن شیوه تولید سرمایه در ایران مساله مبارزه با دیکتاتوري شاه سبب می شود که مبارزه ضد سرمایه داري و مبارزه براي حقوق اجتماعي از جمله براي زنان در سایه قرار گیرد و مسکوت گذاشته شود. گرچه در این دوره زنان بسیاری عملاً در مبارزه شرکت کردند اما سوسیالیسم و رفع ستم از زنان به آینده موکول شده بود و امر عاجل مبارزه با دیکتاتوري بود.

بعد از قیام بهمن و سرنوشتی رژیم سرمایه داري شاه، سرمایه داري که بر مبنای احترام به مالکیت خصوصی عمل می کرد، در ایران پوشش اسلامي نیز پیدا کرد، سرمایه تبرک یافت شد زیرا که خدا بزرگترین مالک جهان بود و مالکیت امری الهی شد. و این مالکیت بر انسان نیز کشیده شد. و این جا بود که پای مالکیت بر زنان به میان می آید. مرد مالک زن است و مالکیت محترم است! جمهوری اسلامي نماینده مالک بزرگ یعنی خداوند است و باید حق مالکیت را محفوظ دارد و پاسداری کند، پس سرپرستی زنان ناقص عقل و تعین حدود و صغور زندگی او به نیابت از جامعه مردسالار را به عهده می گیرد.

زنان هنوز از شادی حضور فعال خود در قیام جدا نشده فرمان حجاب اسلامي براي زنان صادر می شود. دیکتاتور سقوط می کند اما مطالبات اجتماعي ناگفته می ماند و دیکتاتوري سرمایه به شیوه اي دیگر، خشن تر، عریان تر و زن ستیز تر ادامه می یابد.

ابتدا زنان را از بعضي سطوح اجتماعي حذف می کنند و به آشپزخانه می فرستند تا کار بي مزد خانگی را سامان دهند و به عنوان مادر که مهم ترین شغل دنیا نام می گیرد، احاق سرمایه را گرم نگهدارند. و مبارزه زنان براي بقا آغاز می شود. زن را از دروازه به درون خانه می فرستند و در را برویش می بندند او از پنجره بیرون می پرد. مساله زنان به عنوان مساله

برای خود زنان و برای جامعه مطرح می‌شود. آپارتاید جنسیتی، جدا سازی های جنسی در همه اجتماع در مدرسه، دانشگاه، ادارات، بیمارستان ها، وسایل حمل و نقل عمومی و اخیرا در پارک ها به اجرا در می آید. خشونت بر زنان رسمیت می یابد و قانونی می شود. در جامعه حکومت و دولت آن را با بیکار سازی زنان، فتوای پوشش اجباری و سنگسار زنان به عهده می گیرد. و در خانواده با قوانین خانواده، طلاق یک طرفه، ازدواج های مجدد، حق ارث، اجازه سفر و تحصیل و کار زن این حق به مرد واگذار می شود. حق دفاع از ناموس که در رژیم قبلی نیز بود تشدید می شود به نحوی که هر مردی خود را اجرا کننده حدود علیه زن می بیند. مردان و پدران بسیاری زنان و دختران خود را به جرم عشق یا حتی شک خود مجازات می کنند که تازه ترین نمونه آن سنگسار دخترکی نوجوان توسط پدر او و دوستانش در بلوچستان است.

زنان در مقابل این همه فشار و بی حقوقی مطلق چه کردند و می کنند؟

بی شک توده زنان ایران در مقابل رژیم ایستادند. قانون را زیر پا گذاشتند. شلاق خوردند. جریمه پرداخت کردند. زندانی شدند. اما این مبارزه ای بدون برنامه و بدون تشکل بود. اصولا در این دوره بعد از سرکوب شدید دهه ی 60 توان تشکلی وجود نداشت. آنان که مبارزه سیاسی می کردند یا اعدام شدند، یا در زندان بودند یا به خارج از کشور گریختند و آنان که ماندند دچار یاس و افسردگی ناشی از فشارها بودند.

حضور زنان در این دوره از 14 درصد نیروی کار به 8٪ سقوط کرد. جنبش کارگری نیز چون سایر جنبش های اجتماعی در اثر جنگ هشت ساله و فشارهای مذکور چنان آسیب دیده بود که قادر به راست کردن پشت خمیده خود نبود و در همین دوره بود که سرمایه با استفاده از موقعیت، حرکت را از ضعیف ترین حلقه در جنبش کارگری یعنی زنان کارگر آغاز کرد. بیرون بردن کارگاه های زیر 5 نفر کارکن و سپس 10 نفر کارکن از زیر پوشش قانون کار ضد کارگری جمهوری اسلامی، یورش دوم به جنبش کارگری و به خصوص به زنان بود زیرا که اکثریت کارگران این کارگاه های کوچک را زنان تشکیل می دادند. نه تشکل کارگری وجود داشت و نه تشکل مربوط زنان. اما کارگران با سکوت به آن تن در ندادند. اعتراضات زیادی نیز صورت گرفت اما بدون یک تشکل سراسری با مساله ای که سراسری است و ربطی به یک مکان کار یا یک بخش ندارد نمی شد بهتر ازین عمل کرد. قانونی تصویب می شود که کارگران کارگاه های بیشمار و جورواجوری رد در بر می گیرد. عامل آن یک کارفرما در یک کارگاه نیست در افتادن با این

قوانین و با بی قانونی ها کار نه یک اتحادیه و سندیکا که کار یک تشکل سراسری است.

قانون موقت کار نیز ابتدا دامن زنان را گرفت اما به سرعت گسترش یافت. سرمایه جنسیت نمی شناسد مگر برای استثمار بیشتر.

من غیر از شرکت فعال زنان کارگر بخش بهداشت و آموزش در مبارزات کارگری، اطلاعات چندان از زنان کارگر در سایر بخش ها نشنیده ام. حتی سعی کردم اطلاعاتی در این زمینه از درون ایران بدست آورم که به دلیل در دسترس نبودن اطلاعات امکان پذیر نشد. یا مبارزات زنان کارگر مکتوب نمی شود. یا عرف جمهوری اسلامی که زنان را درجه دوم می بیند، به فعالین جنبش اجتماعی و کارگری نیز سرایت کرده است و به مبارزات زنان کارگر توجه لازم مبذول نمی شود. افشار دیگر زنان تدریجا بعد از شکسته شدن جو ارباب، دوباره شروع به کار کردند. زنان وابسته به رژیم که محدودیتی نداشتند بعد از آغاز فعالیت زنان بخشی از آنان حتی خود را فمینیست اسلامی نامیدند و خواهان پروتستانیزم در اسلام یعنی بروز شدن اسلام شدند و عمدتا به جبهه ی اصلاح طلبان تعلق داشتند. بخشی دیگر نیز که خود را فمینیست بدون پسوند اسلامی می خوانند نیز فعال شدند. در مجموع اینان نیز خواهان اصلاحاتی در قوانین اسلامی هستند و در حوزه های علمی!! بدنبال لوترهای اسلامی می گردند و برای سنت های مبارزاتی زیبایی زنانه که مورد حسادت و تاخت و تاز مردان قرار گرفته یعنی صنعت پختن آش نذری و انداختن سفره ی بی بی شهربانو و فونکسیون حاجت دهی و نقش اجتماعی آن ها مقاله می نویسند و موفقیت خود در این زمینه ها را به "مکرزنانه" منسوب می کنند!! من در مجموع مخالفتی با کار آن ها ندارم زیرا آن ها کاری را که می توانند انجام می دهند و منافع طبقاتی یا قشری خود را پیش می برند و بی جاست از آن ها انتظار داشت که به جای مطالبات خود، مطالبات طبقاتی ضد سرمایه داری را قرار دهند اما با وجود این با توجه به این که قشر تحصیل کرده زنان هستند در حد خودشان از آنان انتظاری بیشتر از این می رود.

اما برآستی زنان کارگر در کجای مبارزات اجتماعی که مدتی است سرعت گرفته قرار دارند. در مقابل هجوم سرمایه به اس و اساس زندگی خود چه کرده اند و چه در پیش رو دارند. چه پیوندی بین مبارزات کارگران زن و مرد با توجه به این که تقسیم جنسی کار در ایران نیز جاری است وجود دارد؟ چه کوششی از طرف فعالین جنبش کارگری به ویژه فعالین ضد سرمایه داری برای پیوند مبارزات زنان و به ویژه زنان کارگر به مبارزات طبقاتی اجتماعی انجام یافته است؟ این جا همان نقطه پیوند زنان با جنبش طبقاتی

است که می تواند گسترش یابد و از مبارزه در خود به مبارزه طبقاتی ارتقا یابد در این صورت بدون شک زنان می توانند برای مطالبات خود حامیان راستین پیدا کنند و مبارزه برای رفع بی حقوقی زن را با مبارزه برای رفع بی حقوقی عموم کارگران و آحاد زحمتکش جامعه پیوند دهند که چنین مبارزه ای تنها از مسیر یک مبارزه مداوم و قوی با افق ضد سرمایه داری امکان پذیر است در غیر آن سرمایه گاه برای رهایی از مرگ به تب تن در می دهد و عقب نشینی هایی را در شرایطی که مبارزه طبقاتی پرتوان است انجام می دهد اما به محض قدرت یابی دوباره و توازن قوا به نفع خود آن چه را که به اجبار رضایت داده بود با قدرت پس می گیرد.

در باره فحشا

باید به چگونگی پیدایش فحشا و کارکردش نگاه کرد. تسلیم خود به غیر برای پول در آغاز یک عمل مذهبی بود و در معبد خدای عشق انجام می گرفت اما هدفش درآمد اقتصادی بود و پول حاصله به معبد تعلق می گرفت. در حقیقت این ها اولین فاحشگان زن بودند. این تسلیم قربانی وار اول برای همه زنان اجباری بود اما بعد ها فقط توسط راهبه ها و کشیشان زن به نیابت بقیه زنان انجام می گرفت.

فحشا در دوره سرمایه داری سرعت گرفت به ویژه در دوره جنگ های اروپا در قرن 18. زنان بی سرپرست برای تامین مخارج خود و خانواده از روستاها به شهر ها آمدند. بخشی حذب مانوفاکتورها شدند و بخشی دیگر که کاری پیدا نکردند در این مناطق کارگری به فحشا روی آوردند. آن بخشی هم که کاری پیدا کرده بودند به دلیل ناکافی بودن درآمد خانواده به طور جنبی به خودفروشی هم می پرداختند که زنان همسر دار را هم در برداشت. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به نگاه شماره 11 و 12 ترجمه بخشی از کتاب زن و سوسیالیسم اثر آگوست ببل مراجعه کنید. فحشا به عنوان یک مساله اجتماعی همواره مطرح است. بسیاری آن را محکوم می کنند اما این محکومیت فقط شامل زنان می شود و به مردان متقاضی کاری ندارند. زنان فاحشه طرد می شوند، تکفیر می شوند، در بعضی نقاط اعدام می شوند.

من فحشا را به عنوان یک شغل برای زنان یا مردان قبول ندارم. بسیاری ازین زنان بردگان جنسی هستند که آن ها را با فریب کار و زندگی بهتر از اقصی نقاط دنیا به اروپا و امریکا و سایر نقاط دنیا می کشانند و با زنجیر قراردادهاي مالي سنگین آن ها را زمین گیر می کنند و پول حاصل از فروش لذت جوئي از جسم آن ها هم به جیب برده داران سکس می رود و خود این زنان با حداقل پول گذران می کنند. مصاحبه ای را که با یکی ازین زنان انجام گرفته بود خواندم می گفت روزانه 400 یورو درآمد دارد که فقط 20 یورو به او می رسد. یا زنان و دخترانی هستند که به دلیل فشار و ضرب و شتم در خانواده فراری می شوند و چون مورد حمایت قرار نمی گیرند این را تنها راه ادامه بقا می بینند نمونه آن زنان خود فروش در ایران است.

اما معتقدم تا وقتی این شرایط وجود دارد که با سرمایه داری همواره وجود خواهد داشت باید این زنان مورد حمایت قرار گیرند تا شرایط رهایی شان ازین وضع فراهم شود. با بد و خوب کردن و طرد و تکفیر مساله حل نمی شود چون ریشه در درون جامعه دارد و مساله فردی زنان خود فروش نیست. همزمان با فحشا باید از زنا هم صحبت کنیم. چیزی که ندیده گرفته

می شود و به قولی زیر سبیلی رد می شود. این پدیده هم در جامعه بورژوائی به صورت یک نهاد اجتناب ناپذیر در آمده که حاصل از دواج مصلحتی است و به ویژه در طبقات بالایی جامعه بسیار رایج است. چرا رژیم ها از خانواده حمایت می کنند؟

چون جامعه قدرت گرا خود را با خانواده قدرت گرا بازتولید می کند. پدر به عنوان نماینده دولت در خانواده اعمال قدرت می کند و می خواهد حاکم باشد. پس خانواده مهم ترین ابزار قدرت دولتی است که مخارجی هم برایش ندارد. پدر می خواهد فرزندان همان گونه نسبت به او اطاعت کنند و انفعال نشان دهند که او در برابر قدرت دولت نشان می دهد. پس در لوی خانواده دولت مورد محافظت قرار می گیرد. کیان خانواده باید حفظ شود به همین سبب وظیفه مادری مهم ترین وظیفه زن می شود. تقدیس مادران و گذاشتن کلید بهشت زیرپای شان در خدمت این است که زن باید فقط به عنوان موجودی که زاد و ولد می کند در نظر گرفته شود نه یک موجود جنسی. زن باید یک عنصر جنسی ناآگاه باقی بماند که فقط نیاز جنسی مرد را برآورد و بچه بزیاید. در همین رابطه به ختنه زنان توجه کنید. هم چنین از زنان به ویژه در نقش مادری برای اهداف ارتجاعی ملی گرائی استفاده می کنند در همین رابطه به کارکرد واژه های مام میهن و سرزمین مادری به ویژه به هنگام جنگ ها توجه کنید.

رابطه مرد سالاری با سرمایه داری و برعکس

استثمار و ستم دوگانه جنسی زنان پدیده گریز ناپذیر جامعه سرمایه داری است. اما نفس جنسیت نیست که سرمایه را وادار به اعمال تبعیض علیه زنان می کند، بلکه مکان فرد در تولید و میزان اضافه ارزشی که تولید می کند باعث تقدم یکی بر دیگری می شود. سرمایه به خاطر نفس مردسالاری به حفظ و بقای آن تمایل نشان نمی دهد بلکه پروسه ارزش افزایی و تولید سود برای سرمایه است که در بقای مرد سالاری نفع خود را پیدا می کند. آدم ها مستقل از زن یا مرد بودن در تمدن سرمایه به اعتبار نقشی که در تولید اضافه ارزش و استقرار نظم تولیدی و سیاسی سرمایه ایفا می کنند مورد توجه قرار می گیرند. در این رابطه اگر جنسیت می تواند کمک بیشتری ارائه دهد با رغبت از طرف سرمایه مورد استفاده قرار می گیرد که می گیرد.

سقط جنین

از دید سرمایه و اعوان و انصارش یعنی مذهب، عرف و سنن و غیره تمایلات جنسی اگر در خدمت تولید مثل باشد اخلاقی و پسندیده است و در غیر آن غیر اخلاقی است.

اگر قرار باشد زنان بدون هیچ گونه حمایت اجتماعی و ضمانت های لازم برای پرورش کودک، بچه تولید کنند. اگر مجاز نباشند خود تعداد کودکان خود را تعیین کنند، اگر قرار است این وظیفه را با رغبت و بدون چون چرا قبول کنند می شود مفهوم این ضرب المثل که می گوید زن تا نزاید دختر است (یعنی دختر کسی است) چون بزاید مادر است یعنی دیگر با مادری هویت می باید در هر دو صورت خود به عنوان یک انسان موجودیت ندارد. عدم قبول سقط جنین یعنی حفظ خانواده بزرگ و قبول آن سبب نابودی نهائی خانواده بزرگ قدرت گرا و ضربه به قدرت دولت می شود به همین سبب می بینیم که از بوش تا پاپ و آیت اله با آن مخالفت می کنند.

باید گفت برخلاف ادعای آنان مساله نه صیانت نفس و نه حمایت از کودکان است زیرا سالانه میلیون ها انسان از فقر و گرسنگی می میرند. برای سقط جنین، دکتر را محاکمه می کنند. زن را به زندان می اندازند اما هم زمان می بینیم که برای 500 هزار کودک عراقی که طی سال های محاصره اقتصادی به دلیل کمبود شیر و دارو و غذا مردند کسی تره هم خرد نمی کند.

گوناگونی تفکر مربوط به زنان

بعضی ها خود را معیار قرار می دهند البته به عنوان انقلابی و دیگران را با خود مورد داوری قرار می دهند. براین اساس دیگران انقلابی، لیبرال، ضدانقلاب، بورژوا و غیره می شوند.

من معتقدم انتظار داشتن این که همه جمعیت یکسان بیندیشند غلط است. در جمعیت زنان هم به دلایل طبقاتی گرایش های مختلف وجود دارد و هر یک مطالبات خاص خود را دارند و برای آن مبارزه می کنند، چانه می زنند یا سازش می کنند.

مهم این است که ما بتوانیم جای گاه خود را در این آشفته بازار که گاه مسایل با هم قاطی می شود و خط های فاصله طبقاتی کم رنگ می شود مشخص کنیم. به نظر من هر کس حق دارد برای نظرش تبلیغ کند اما مخالف اینم که مثلاً تفکرات بورژوائی را رنگ سوسیالیستی بزنند و به خواهند به عنوان سوسیالیسم قالب کنند که متأسفانه بسیار رایج است.

مساله زنان

مقدمه

مساله زنان مساله اي است که اگر چه چندین دهه است که بطور مرتب مطرح مي شود و د رمركز مسائل اجتماعي براي بسياري از گروه ها قرار گرفته است بقول شاعر از هر زبان که مي شنوي نامکرر است. اما بيگمان روزي خواهد آمد که به افسانه تبديل شود و مادران آن را قصه شب هاي کودکان خود کنند تا فراموش نشود که جامعه ما در اين مساله چه مرحلي را طي کرده است.

امروزه زنان يکي از اجزا تشکيل دهنده طبقه ي کارگر مدرن هستند. اما قبل از اين که به وضعيت فعلي زنان در جوامع سرمايه داري بپردازم، نظري به گذشته مي اندازيم تا ببينيم چه عواملی باعث مي شوند که باز هم هنوز زنان حتي در جوامع سرمايه داري پيشرفته تحت ستم و تبعيض قرار دارند و نتوانسته اند در واقع امر شرايط يکسان با مردان پيدا کنند. نظرگاه هاي متفاوتي در مورد ستم بر زنان وجود دارد. یک نظر معتقد است اين امر پديده اي ثابت و شايع از زمان هاي دور است و نقش هاي جنسيتي، ستم بر زنان را از طريق "طبيعت" مرد و "طبيعت" زن مدلل مي کنند. دلایل اين امر را تفاوت هاي بيولوژيکي و يا استعدادهاي خاص رواني مي دانند. مردان به دليل دارا بودن مقدار بالاي هورمون تستوسترون داراي حالت تهاجمي هستند، مردان بي استعدادي خود را در زادن با غلبه جنسي بر زنان و تهاجم عليه مردان تلافي مي کنند.

عده اي ديگر آن را در همين مقوله بيولوژيکي، با مفعول بودن زن از نظر جنسي و فاعل بودن مرد توجيه مي کنند که سبب گرديد زنان مطيع و سلطه پذير شوند. برخي قدرت بدني و نظريه شکار را مطرح مي کنند. بسياري از فمينيست ها با نظريه تهاجم موافق اند که طبيعت مردان دليل اصلي سلطه ي اجتماعي آن ها ست. سوزان براون ميلر معتقد است که "استعداد مرد" و "تمایل مرد"، وارد آورن زور بر زنان است که بتدریج به سمت چيرگي مردان بر زنان و بالاخره به سمت سلطه ي مردان حرکت کرد. اما

مارکسیست ها براین باورند که ستم بر زنان همیشه وجود نداشت. انسان بخش بزرگی از زندگی اجتماعی خود را در جوامعی زیسته که در آن ها ستم سیستماتیک وجود نداشته است.

فریدریش انگلس در اثرش منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، نشان داد که ستم بر زنان ابتدا در زمان شروع تاریخ پیدا شد و جامعه را با خود به طبقات تقسیم کرد. اول بار حدود 10000 سال پیش بود. مطالعات جدیدتر نظر انگلس را در این مورد تایید کرد که ستم بر زنان در دوره بی طبقه شکار و جمع آوری خوراک وجود نداشت. انگلس وضعیت زنان را از ابتدا تا دوره بی سرمایه داری مورد بحث قرار می دهد تا نشان دهد که چرا و چگونه در سلسله مراتب اجتماعی زنان موقعیتی نازل تر پیدا کردند. وی اشکال مختلف خانواده و روابط بین آن ها را می شکافد و نتیجه ای که می گیرد این است که ستم اجتماعی، که به طور سیستماتیک بر زنان وارد شده ریشه در وجود جامعه طبقاتی دارد.

وضعیت زنان در کمون اولیه

در کمون اولیه از دواج شکل گروهی داشت. گروهی از زنان با گروهی از مردان زندگی می کردند. چیزی در این دوره به نام حقوق فردی و اجتماعی وجود نداشت. اما به هر حال چون مادر هر طفل معلوم بود، کودکان نسب از مادر می بردند. به همین دلیل شرایط مادی زیست با برتری زن بر مرد همراه بود. تقسیم کار بین مردان و زنان منشأ اختلاف و امتیاز نبود. زنان به جمع آوری آذوقه و مردان به شکار می پرداختند. ابزار کار ساده و عقب مانده بود و در نتیجه موقعیت ویژه ای برای مردان ایجاد نمی کرد. در حقیقت نوعی تساوی حقوق برقرار بود. در مواردی زنان نقشی مهم تر از مردان داشتند. نقش مادری که عامل ازدیاد جمعیت ایل و قوم می شد، به زن موقعیت قابل احترامی می داد. بعدها به دلیل ضرورت زندگی، زن راه کشاورزی را یاد گرفت. به عنوان نگهدارنده آتش، استفاده از آن برای پخت و پز را آموخت و با آن سیستم تغذیه انسان از خام خواری به پخته خواری مبدل گردید. برای حفاظت بچه اش خانه ساخت. رسیدن و بافتن را تجربه کرد. بعنوان اولین پزشکان، خواص داروئی گیاهان را کشف کرد و بعد ها در قرون وسطی به دلیل همین دانش بدستور دین به عنوان ساحر به آتش کشیده شد.

به دلیل این کشفیات و اختراعات و نوآوری ها و دانش، زن در کمون اولیه حتی از مرد جلوتر حرکت می کرد. زنان به طور طبیعی نیاز جامعه به نیروی تولید را بر می آوردند و این امر به پیدایش خدایان زن در بسیاری از اقوام انجامید. بر مبنای این باور زمین و خورشید هم به دلیل زاینده گی و

زندگی بخش بودن، زن محسوب می شوند. بنابراین، نقش زن در تولید در بین اقوام کشاورز چنین موقعیتی را برایش فراهم کرد. اما برعکس در اقوام چادر نشین و شکارچی، نیاز به قدرت بدنی و چابکی به مادر شدن وجه منفی می داد زیرا ی زن در اثر حاملگی یا بچه داری مجبور به ماندن در خانه (محل اسکان) و عدم شرکت در شکار می شد، گرچه کار نگهداری از دام، دوشیدن شیر و سایر کارها را انجام می داد اما چون دام متعلق به مرد یعنی شکارچی بود کار زن فرعی محسوب می گردید. در نتیجه تدریجا زن از نظر اقتصادی کم ارزش شد و تدریجا جزو دام و از اموال مرد محسوب گردید. تأثیر این موقعیت را ما امروزه هم در نزد افراد سنتی و مذهبی جامعه خودمان می بینیم که همسر خود را منزل یا خانه می نامند. این اقوام به جنگ و حمله و غارت اقوام دیگر روی آوردند و بردگی رایج شد. زدن زنان قبایل و ازدواج اجباری زنان رایج گردید. در بعضی از اقوام ایران هنوز هم به هنگام جشن عروسی مرد باید عروس را بزد و با خود ببرد. و اسارت زن، زیر دستی و بی حقوقی او بنا نهاده شد که همزمان بود با پیدایش مالکیت خصوصی. اگوست بیل می گوید: زن اولین موجود انسانی است که برده شد، زن پیش از پیدایش برده داری، برده شده بود.

زن در تمام مرحله توحش و مرحله پائینی و میانی و حتی بالائی دوره بربریت دارای موقعیت مستقل است؛ زیرا گرداندن امور خانه یک صنعت طبیعی و اجتماعا لازم محسوب می شد همان طور که تهیه غذا توسط مردان بوسیله شکار کار اجتماعا لازم بود. با اهلی کردن حیوانات منبع عمده ای از ثروت فراهم شد و چون این حیوانات شکار شده بودند، به مرد تعلق می گرفتند. در ابتدا گله ها به تیره تعلق داشت اما بعد خصوصی شد. ازدیاد ثروت تدریجا موقعیت برتری در خانواده به مرد داد.

مارکس در ایدئولوژی آلمانی در توضیح تقسیم کار اجتماعی و پیامدهای آن می گوید: تقسیم اجتماعی کار بر تقسیم طبیعی کار در خانه و تقسیم جامعه به خانواده های منفرد مخالف با هم استوار است؛ که متضمن توزیع نابرابر کمی و کیفی کار و محصولات آن و در نتیجه دارائی یا مالکیت است. هسته این امر در خانواده وجود دارد که زن و فرزند برده شوهر اند (بردگی پنهان) و این اولین شکل مالکیت است.

انگلس در منشا خانواده می گوید: با ازدیاد ثروت مرد، توازن از جانب مادر باید منسوخ می شد تا فرزندان از پدر ارث ببرند. و این گونه هم شد. این تعیین کننده ترین انقلابی بود که بشریت به خود دیده است. تبار مرد و حق توارث از جانب پدر با آن برقرار شد. برافتادن حق مادری شکست جهانی- تاریخی جنس مونث بود. مرد فرمانروائی خانه را هم به دست آورد. چون

می‌بایست برای ارث بردن، پدر کودک معلوم باشد خانواده گروهی به خانواده تک همسری از طرف زن تبدیل گردید. زن تنزل مقام یافت، برده شد، بنده شهوت و ابزار صرف تولید مثل شد.

این خانواده یکتا همسر هیچ گاه ثمره عشق جنسی فردی نبود، بلکه امری مصلحتی بود و براساس شرایط اقتصادی یعنی غلبه مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی اولیه به وجود آمد. هدف ازدواج انقیاد یک جنس توسط جنس دیگر است. این امر به مثابه اعلام تضاد بین دو جنس است؛ چیزی که تا آن زمان سابقه نداشته است. (انگلس، منشا خانواده)

مارکس و انگلس در 1846 می‌نویسند: اولین تقسیم کار بین زن و مرد به خاطر تولید مثل بود. اولین تناقض طبقاتی در تاریخ هم مقارن با تکامل تناقض بین زن و مرد در یکتا همسری است، یعنی ستم طبقاتی مقارن است با ستم جنس مذکر بر جنس مونث که خود مقارن با شکل‌گیری مالکیت خصوصی است. تساوی حقوقی بین زن و مرد به هنگام ازدواج هم امری صوری است؛ زیرا نابرابری طرفین در مقابل قانون، میراث شرایط اجتماعی گذشته و معلول سرکوب اقتصادی زنان است. یعنی از وقتی که اداره امور خانه از خصلت عمومی خانوار کمونی خارج شد و از تولید اجتماعی هم خارج گردید، به نحوی که امروز در خانواده مرد بورژوا و زن پرولتاریا است.

موقعیت زنان در دوران های برده داری و فئودالیسم

با پیدایش برده داری، کار کشاورزی هم به بردگان سپرده شد و کار زنان محدود به امور خانه، بچه داری، آشپزی، دوخت و بافت شد. حتی کارهای اقتصادی ای که کار زنانه محسوب می‌شد و در اختیار خانواده بود که بعد از هزاران سال هنوز هم ادامه دارد مانند کار کشاورزی زنان، بافندگی قالی و گلیم و جاجیم، بردگی خانگی زن و کار بی‌مزد پرورش کودکان (یعنی نیروی کار آینده)، دوخت لباس و بافتنی و غیره و کارهای دستی، در خدمت اقتصاد خانواده است. به این ترتیب زن از کار تولیدی کنار گذاشته می‌شود و کار تولیدی او ندیده گرفته می‌شود.

در دوره قرون وسطی یا فئودالیسم، اقتصاد طبیعی حاکم بود که بر کار رعایا استوار بود. مبادله و تجارت هم رایج بود. دو طبقه اصلی این دوره زمین داران و دهقانان بودند. نطفه بورژوازی در این دوران بسته شد و در آخر این دوره به رشد رسید. البته در قرون وسطی و تفوق فئودالیسم هم زن کار می‌کرد و در تولید دخالت‌گر بود ولی فئودال‌ها در این دوره قوانین شخصی خود را پیاده می‌کردند و اصولاً رعایات حق و حقوقی نداشتند، ولی در درون خانواده باز مرد ارباب و زن رعیت بود. مرد احساس حقارت و

در هم شکستگی اجتماعی اش را با خشونت در خانواده، بویژه بر زن (همسر) تسکین می داد. وضعیت اقشار مختلف زنان در این دوره نیز متفاوت بود ولی به هر حال به نقش آن ها در تولید بستگی داشت. زنان طبقه زمیندار، اشراف و ملاکین و اربابان هم زیر دست مردان خود بودند. اما در فاصله سال های 800 تا 1100 که مسئولیت تولید در اقتصاد قلعه را داشتند، از احترام برخوردار بودند اما با رشد مبادله تجاری تولیدات و پیشه وری و افزایش کار مزدی، دوران اقتصاد قلعه و احترام این زنان نیز به پایان رسید و آن ها به زندگی انگلی افتادند. زنان بورژوا در جنگ ها شرکت کردند و فعال سیاسی بودند، در مراکز خیریه فعال بودند اما با پایان جنگ های اروپا، آن ها را دوباره به خانه برگردانند. در این دوران دختران برای اطاعت، بچه زائی و بچه داری و شوهر داری تربیت می شدند. در اوج این دوره زنان مذکور از آموزش بهره مند شدند و خواندن و نوشتن یاد گرفتند و در زمینه هنری به فعالیت پرداختند.

وضعیت زنان در شهرها متفاوت از مناطق روستائی بود. خانه پیشه ور کارگاهش هم بود و در آن زن و دخترانش کار می کردند. برخی از کارها در انحصار زنان بود مثل ریسندگی و بافندگی، آجوسازی انگلیس در قرن 14، آرایشگری، لباس شویی، جوراب بافی و کلا صنایع دستی. ولی به هر حال حاصل کار به اسم همسر یعنی مرد خانه تمام می شد، یعنی او طرف معامله تجار بود. قرارداد می بست، مواد اولیه را تحویل می گرفت، کالای ساخته شده را تحویل می داد. پول را دریافت می کرد و با آن به نام خود خرج خانواده را می داد؛ چیزی که امروزه هم در خانواده های روستائی و قالی باف ایران رایج است.

اواخر دوران فنودالیزم که مقارن جنگ های اشراف زمین دار و بورژوازی نواخته بود، مردان دائما به جنگ فرستاده می شدند و جای خالی آن ها را زنان پر می کردند. به این طریق نیاز اقتصادی و شرایط زنان را به بازار کار بیرون از خانه هدایت کرد زیرا دیگر آن ها تنها نان آور خانه بودند. در دو دوره برده داری و فنودالیزم مساله رهایی زن اصلا مطرح نشد، چون که زن از عرصه تولید اجتماعی بیرون بود و نقشی در تولید بیرون از خانه نداشت و کاملا به مرد وابسته بود.

موقعیت زنان در دوران سرمایه داری

پس از مشارکت زنان در تولید اجتماعی خارج از خانه و پس از پیدایش سرمایه داری و رشد نیروهای مولده و ضرورت استفاده از کار زنان به عنوان نیروهای تولیدی، مساله زن به صورت مساله ای اجتماعی در آمد.

حال به طور خلاصه به جنبش هايي که در اروپا رخ داد و برداشت آن ها نسبت به مساله زن و نحوه برخوردشان را به آن مورد توجه قرار مي دهيم:

اولين حرکت متشکل کارگري در جهان، توسط چارتيست ها در انگليس انجام شد. اين جنبش در سال 1837 با انتشار یک منشور شش ماده اي، مبرم ترين مطالبات سياسي طبقه کارگر انگليس را مطرح کرد. لنين آن را نخستين جنبش واقعا وسيع توده اي نهضت انقلابي پرولتاريا ناميد که مبناي سياسي داشت. آن ها خواهان 10 ساعت کار روزانه در مقابل 15 ساعت رايج بودند. اما در اين شش ماده ي منشور کارگران حرفي از حقوق زنان نيست، حتي حق راي را هم در آن فقط براي مردان مي خواهند. در الحاقيه قانون کار در 7 ژوئن 1844 کار زنان بيش از 18 سال سن به 12 ساعت محدود شد و کار شب براي شان ممنوع گرديد. در سال 1861، 34،9% کارگران صنايع پنبه بلک لورن، 30% کارگران پشم تاب برادفورد و 19،3% تمام کارگران استوک زن بودند. عمده کارگران رخت شوئي ها که در آن ها درجه خشک کن ها بين 90 تا 100 درجه فarenheit بود، دختران جوان بودند که بدليل کار در اين بخار و دم بين آن ها بيماري هاي سل، برونشيت، رومانيسم و هيستري رايج بود. در صنعت بزرگ ذغال سنگ و فلزات انگليس در اين سال ها زنان 13،2% کارگران را تشکيل مي دادند که با دستمزد متوسط یک شلينک کار مي کردند اما همکاران مردشان براي کار يکسان با آن ها دو شلينک و هشت پنس مي گرفتند.

انقلاب 1848 فرانسه

بورژوازي ليبرال مجلس براي تضمين تسلط حزب خود قول رفرم هاي انتخاباتي را در ميهمني هايش مي داد. آن ها بعدا مجبور شدند خلق را به ياري بطلبند! اين قشر بورژوازي تدريجا به نفع لايه هاي راديکال و جمهوري خواه بورژوازي و خرده بورژوازي به کناري رانده شدند، ولي در پشت سر اين لايه ها، کارگران انقلابي قرار داشتند که از 1830 به اين طرف بيش از پندار بورژواها و جمهوري خواهان، مستقل شده بودند. با بالا گرفتن اختلاف بين حکومت و اپوزيسيون، کارگران جنگ خياباني را شروع کردند. لويي فليپ سقوط کرد و به جاي رفرم، جمهوري برقرار شد که کارگران آن را جمهوري اجتماعي ناميدند. اين انقلاب خواهان حق راي عمومي براي مردان شد و شعارش "جمهوري فرانسه، آزادي، برابري، برادري!" بود. در اين انقلاب هم حرفي از زنان و حقوق آن ها به ميان نيامد در حالي که آن ها هم در آن نقش فعال داشتند.

انقلاب 1848 آلمان

در این انقلاب هم در برنامه بورژوازی لیبرال، آزادی اندیشه، حق اجتماعی، حق رای عمومی و برابر برای مردان و .. مطرح بود اما اصلاً به مساله زنان توجه ای نشد. در سال 1862 اتحادیه عمومی کارگران آلمان توسط لاسالی بوجود آمد. تنها در قطعنامه سال 1867 آن یعنی در ششمین مجمع عمومی اتحادیه در بند 4 آمده است که " اشتغال زنان در صنایع مدرن یکی از ننگ آور ترین تعدیات عصر معاصر است، چرا که این کار نه تنها شرایط مادی کارگران را ارتقا نمی دهد، بلکه آن را تنزل می دهد و با تخریب خانواده مخصوصاً وضعیت طبقه کارگر را به چنان شرایط نکبت باری سوق می دهد که در آن حتی آخرین بقایای ایده آل های شان از آن ها باز ستانده خواهد شد. این مساله مهم ترین دلیل ما در نفی تلاش هایی است که برای وسعت بخشیدن به بازار کار زنان جریان دارد. لاسالی ها براین باور بودند که به زنان به جای کار در کارخانه ها، حق الزحمه ای برای کار خانگی داده شود و به مردان توصیه می کردند که بر علیه زنانی که برای ادامه کارکردن خود مقاومت می کنند، اعتصاب نمایند تا فرصت کار برای مردان زیادتیر شود. چنان که می بینیم برای شان زن جزو طبقه کارگر محسوب نمی شد و کلاً کار زنان را در محدوده زنانه و در خانه قبول داشتند. خاتم لونیس پیترز که در انقلاب 1848 از حقوق زنان دفاع می کرد و مواضع لاسالی ها را مورد انتقاد قرار می داد، در سال 1865 "انجمن عمومی زنان آلمان" را با خواست برابری مدنی زنان بنیاد نهاد. مساله زنان برای اولین بار در سومین کنفرانس "انجمن کارگران آلمان" مطرح شد. در این کنفرانس موریس مولر صاحب یک کارگاه صنایع دستی از فرانکفورت، از منظر استثمار موثرتر نیروی کار و با هدف تولید سود افزون تر از کار مزدی زنان با روایتی بورژوائی، بحث تکامل عناصر فکری برابر بین مردان و زنان را پیش کشید. وی مردان کارگر را به همکاری با زنان کارگر برای سوق دادن آن ها به سوی استقلال و آگاه کردن شان از تمامی مسایل مربوط به منافع کارگران در چارچوب حاکمیت مناسبات کارمزدی دعوت کرد، حق زنان در انتخاب شغل، رفع موانع قانونی، عدم تعیین حدود قانونی مجاز و غیرمجاز برای زنان، تامین امکانات آموزشی برای زنان، کمک مردان کارگر به زنان برای ایجاد سازمان های مبتنی بر اصول خود یاری مشابه مردان، از جمله پیشنهادات او بود. سه بند از قطعنامه مولر را انجمن تصویب کرد اما کماکان مردان کارگر برخورد درستی با زنان کارگر نداشتند و مایل بودند که آن ها در محدوده کارهای زنانه بمانند، زیرا انجام این کارها را برای خود تحقیر آمیز می دیدند. مسلماً مشوق مولر در این امر

خیرخواهی نسبت به زنان کارگر نبود، بلکه منافع و تیزبینی اش نسبت به پیامدهای مسأله او را به این سمت سوق داد ولی به هر حال این امر به نفع زنان کارگر بود. — این همان جایی است که مارکس می گوید سرمایه تا جایی که منافعی تأمین شود امکان رشد به نیروهای مولده می دهد.

در فاصله سال های 1849 تا 1861 درصد زنان کارگر روزکار و کاریدی افزایش یافت. مارکس در مقاله " مالکیت خصوصی و کمونیزم " به بیان نظرات خود در مورد مسایل مربوط به زن و مرد پرداخته است. با وجود این حتی در عصر روشنگری هم که مسأله آزادی و برابری آحاد انسانی مطرح شد، زن جزو این آحاد نبود و مسأله زن مطرح نبود. جان لاک (1632-1704) به عنوان یکی از تئوریسین های مهم بورژوازی و لیبرالیسم در این زمان، زنان و کودکان را به دلیل این که عقل شان رشد کافی ندارد، از این دایره کنار می گذارد، در ضمنی که آن ها به خانواده تعلق دارند و مرد نماینده خانواده در جامعه است. وی فقط مطرح می کند که به زنان به عنوان اولین آموزگاران کودکان شان باید تا اندازه لازم آموزش داده شود. از انقلابیون قرن 18 کندرسه از حقوق برابر زنان با مردان دفاع می کرد و به بیانیه های انقلابیون که فقط به مسأله مردان توجه داشتند، انتقاد می کرد. وی در مقاله ای با عنوان " در باره تضمین حقوق مدنی زنان " نوشت: جنسیت، عادت ماهانه، حاملگی و ... نباید موجب شوند که زنان از زندگی سیاسی حذف شوند. وی خواهان آموزش به شیوه ی یکسان برای مردان و زنان بود. پیداست که مفهوم برابری میان زن و مرد از دید کندرسه چیزی فراتر از برابری مقدور در چارچوب نظام بردگی مزدی نمی توانست باشد اما با وجود این قابل توجه است.

انقلاب فرانسه

در انقلاب فرانسه، با وجودی که زنان همپای مردان در آن شرکت داشتند، مجلس و دولت انقلاب با فعالیت سیاسی زنان و گسترش آزادی به آن ها مخالف بودند. روبسپیر، مارات و ... معتقد بودند که فعالیت سیاسی زنان، با انجام وظایف سنتی آن ها یعنی همسری و مادری تضاد دارد و مخالف طبیعت است. تنها پیشرفت برای زنان که با انقلاب فرانسه کسب شد لغو حق ارث فرزندان و پسر و پسر و ارث به نفع همه بچه ها بود، یعنی که تا آن زمان تنها پسر و پسر اول می توانست وارث باشد و دختران حق ارث بردن نداشتند.

انقلاب صنعتي

قرن 19 قرن انقلاب صنعتي در انگليس بود. کشف قوه بخار و اختراع ماشين، شيوه توليد را کاملاً دگرگون کرد. بر بعد طبقه کارگر افزوده گرديد. صنايع بزرگ و رشد تکنیک، امکان توليد انبوه را فراهم آورد. نیاز به کارگر و فقر وحشتناک توده ها، زنان را هم بصورت انبوه به بازار کار کشاند. زنان در پايين ترين موقعيت اجتماعي بودند و اصولاً هيچ حق و حقوقي نداشتند. جزو مايملک خانه مرد محسوب مي شدند، آن هم مرداني که خودشان هم حق و حقوق قابل دفاعي نداشتند. به هر حال با انقلاب صنعتي و توليد کارخانه اي، زن به استقلال اقتصادي دست يافت؛ گرچه سخت ترين، کثيف ترين، خطرناک ترين و کم مزدترين کارها به آن ها سپرده مي شد. مارکس در کتاب سرمايه در فصل هاي ارزش اضافي وضعيت زندگي و کاري اين زنان را به تصوير مي کشد: کار در رختشوي خانه ها و خشک کن ها با حرارت 90 تا 100 درجه فارنهايت، کار در مراکز تربيت کرم ابريشم و ابريشم کشي که در هر دو جا درصد بالاي بيماري هاي خطرناک آن زمان يعني سل، برونشيت، روماتيسم، اختلالات رواني و هيستري وجود دارد.

با پيدايش مانوفاکتور که سيستم پيشه وري و روابط استاد شاگردی کم رنگ شد و مهارت در کار چندان لزومي نداشت، نيروي غير ماهر زنان هم وارد صنعت گرديد؛ تنها به اين دليل که بسيار ارزان بود و بهتر مي شد آن ها را به اطاعت و تن دادن به شرايط سخت کشاند، زيرا تا بحال تجربه استقلال نداشتند و مستقيماً از زير اطاعت از همسر به اطاعت از کارفرما منتقل شدند. به همين دليل در آغاز مردان کارگر در برابر زنان کارگر موضع مي گرفتند و آن ها را مسبب کاهش عمومي دستمزد ها مي دانستند؛ حتي چنان که آمد با اعتصاب کردن خواهان اخراج زنان از کار مي شدند. در اواخر قرن 19 تشکل هاي طبقاتي به اين نتيجه رسيدند که مردان و زنان کارگر بايد به طور مشترک با سرمايه داري مبارزه کنند، به همين دليل دستمزد مساوي با مردان براي زنان به يکي از خواسته ها تشکل ها تبديل شد. در نيمه دوم قرن 19 کار زنان رشد کرد و درصد زنان کارگر بالا رفت، به نحوي که در سال 1907 در آلمان 5۰9 ميليون زن کارگر وجود داشت. دو جنگ جهاني اشتغال زنان در صنايع را تسريع کرد زيرا مردها به جبهه ها فرستاده مي شدند. بعد از پايان جنگ با وجود تمايل جامعه، زنان که به توانائي هاي خود آگاه شده بودند، برخلاف وضعيت زنان بعد از جنگ هاي داخلي اروپا در قرن 18، حاضر به برگشت به کار خانگي نشدند. به اين طريق زن از چارديواري خانه بيرون آمد اما به رهائي نرسيد، بلکه فقط همراه با مردان

کارگر به کار مزدوری کشیده شد و همزمان استثمار نوع دومی را هم به عنوان کارگر بی مزد خانگی یا بیگاری خانگی متقبل شد. امری که نهایتاً در چارچوب ملزومات نظم تولیدی و اجتماعی سرمایه محقق می گردد و سرمایه بر پایه نیازها و شرط و شروط ارزش افزائی اش، چگونگی آن را تنظیم می کند. به قول مارکس و انگلس امروز در خانواده مرد بورژوا است و زن پرولتاریا.

آغاز مبارزات زنان

مجموعه این مسائل نشان می دهد که تا مدت ها زنان و وضعیت آن ها برای جامعه و جنبش های اجتماعی، اصلاً مسأله قابل بحثی نبوده است، ولی مسلمانان به راحتی و بدون مقاومت، از دست دادن موقعیت خود در جامعه را نپذیرفته اند و مسلمان در تمام طول این دوران طولانی بعد از ایجاد مالکیت خصوصی، زنان به انحاء مختلف مخالفت خود را ابراز کرده و برای احقاق حقوق خود مبارزه کرده اند، حتی اگر در جایی ثبت نشده باشد.

از آغاز حرکت آگاهانه زنان برای کسب حقوق انسانی و اجتماعی-اقتصادی، جنبش های متعددی در کشورهای مختلف پا گرفت که پاره ای را ضمن بحث در باره انقلابات اروپا مورد توجه قرار دادیم. جنبش زنان در آمریکا همزمان با انقلابات اروپا یعنی در سال 1848 پا گرفت. فلورا تریستیان اولین کسی بود که یک اجلاس بین المللی کارگران زن و مرد را لازم دانست و کتابی به نام اتحادیه های کارگری نوشت و در آن خواست که برای درک برابری حقوق زن و مرد و به عنوان تنها ابزار موجود برای وحدت انسانی، باید اطلاعات فوری فکری، اخلاقی و تکنیکی به زنان داده شود. در سال 1867 در زمان جنگ داخلی آمریکا، زنان برای انتقال سیاه پوستان از جنوب به شمال " راه آهن زیرزمینی " را ایجاد کردند و اتحادیه زنان سیاه پوست و سفید پوست برای کسب حق رای را بنیان نهادند. در 1871 زنان به طور گسترده در برپائی اولین حکومت کارگری جهان یعنی کمون پاریس شرکت کردند. در 8 مارس 1910 مبارزات زنان کارگر دوزنده در آمریکا با سرکوب پلیسی مواجه شد و منجر به این گردید که در سال 1911 به پیشنهاد کلارا زتکین به بین الملل دوم کمونیستی، 8 مارس بعنوان روز جهانی زن شناخته شود. در 1917 اعتصاب زنان کارگر کارخانه نساجی و بیورگ به عنوان پیش درآمد اعتصابات کارگری در روسیه تزاری شناخته شد. هم چنین است حضور فعال زنان در جنبش اجتماعی سال 1968 اروپا و آمریکا که این بار آن ها با خواسته های مشخص و به نام فمینیسم در جنبش شرکت کردند و بسیاری از تابوهای اجتماعی را در رابطه با زنان درهم شکستند. به دست آورد هایی نایل آمدند اما باز هم موفق نشدند به تبعیض و نابرابری در

جامعه پایان دهند و اصولاً نیز این کار با حفظ سیستم سرمایه داری امکان پذیر نبود.

در ایران هم حضور گسترده زنان در قیام بهمن 1357 و سپس مبارزات پیگیرشان با جمهوری اسلامی برای ابتدائی ترین حقوق بورژوازی تا خواسته های بالایی سیاسی، نشان می دهد که در زنان پتانسیل عظیمی برای مبارزه با سرمایه داری که عامل همه این نابسامانی ها ست وجود دارد. چرا که با وجود گذشت حدود دو قرن از طرح مساله و با همه مبارزاتی که در این رابطه انجام یافته است و با وجود دست آوردهای ارزشمندی که داشته، هنوز کافی نیست. زنان در جهان هنوز از نظر سطح سواد و تحصیلات در سطح پایین تری از مردان قرار دارند. 65% بیسوادان جهان و 70% مردم فقیر جهان را زنان تشکیل می دهند.

از فرصت های شغلی کم تری نسبت به مردان برخوردارند. در موقعیت های شغلی نازل تر از مردان قرار دارند. نابرابری شغلی و درآمدی گرچه در بعضی از نقاط تعدیل یافته است اما کماکان هنوز برقرار است، به نحوی که میانگین متوسط درآمد زنان به مردان در جهان 51% است. کلاً در سطح جهان تمرکز شغلی زنان در بخش هایی است که در آن ها امنیت شغلی و امکان ترفیع وجود ندارد. حتی میزان اشتغال به کار زنان در بخش خدمات هم بستگی به گستردگی مبارزه طبقاتی در جامعه دارد، در جایی که سطح مبارزاتی نازل است مثل ایران، بورژوازی در خود اجباری برای سرمایه گذاری در این بخش یا گسترش آن در خود نمی بیند و مخارج آن را بین طبقه کارگر سرشکن می کند و بار بخشی از آن را بر دوش زنان خانه دار می نهد. مثل عدم سرمایه گذاری در زمینه امکانات نگهداری از کودکان اعم از مهد کودک ها، کودکستان ها، خانه های کودک، امکانات کامل پیش دبستانی و غیره.

نتیجه گیری:

با توجه به همه موارد مطرح شده، باید گفت که اهداف زنان تنها از طریق تغییرات رادیکال و دگرگونی سیستم اجتماعی میسر خواهد بود؛ چرا که در درون سیستم سرمایه داری، حاصل 200 سال مبارزه زنان، همین چیزی است که پیش رو داریم. همان طور که ستم بر زنان با پیدایش مالکیت خصوصی آغاز گشت یعنی عامل اقتصادی آن را ایجاد کرد، تنها با انتقال مالکیت ابزار تولید فردی به مالکیت اجتماعی، لغو آن ممکن می شود و کار مزدی که اساس شیوه تولید سرمایه داری است لغو می شود. اما تا رسیدن به این تغییر شاید راه درازی در پیش رو داشته باشیم، اما باید هم اکنون و همزمان با سرمایه داری، با فرهنگ مرد سالاری که آن هم بقایش با بقای

سرمایه پیوند خورده است مبارزه کرد. مبارزه ای هماهنگ و همه جانبه.
هیچ یک را نباید به امید دیگری و یا در ستیز با دیگری کنار گذاشت که راه
به بیراهه می برد.
2001

فقر و جنیست

تعاریف متفاوتی از فقر وجود دارد. به طور سنتی وقتی از فقر صحبت می-
شود به فقدان یا کمبود پول یا کمبود مالی ای که باید وسایل زندگی را تامین
کند توجه می شود. اما تعریفی دیگر فقر را از دید شانس های زندگی مورد

توجه قرار می‌دهد. یعنی کلیه شانس‌هایی که انسان برای دستیابی به کالاهای مادی و غیرمادی در جامعه دارد. بنا براین از دونوع فقر صحبت می‌شود فقر درآمدي يعني داشتن درآمدي پايين تر از حد برآورد نیازهای اساسی انسان که در جوامع مختلف براساس استانداردهای زندگی آن جامعه تعیین می‌شود و می‌تواند فقر نوع دوم را هم شامل گردد. معمولاً در این نوع سنجش در آمد متوسط خالص جامعه را محاسبه می‌کنند و کسانی را که کمتر از 50% درآمد متوسط جامعه را داشته باشند فقیر می‌خوانند. دوم فقر از نظر دستیابی به شانس‌های زندگی مثلاً شانس در بازار کار، گذران اوقات فراقت، مسکن خوب، وضعیت بهداشت و سلامتی و مناسبات اجتماعی است. فقر مفرط شامل کسانی است که در حاشیه جامعه زندگی می‌کنند و معمولاً در محاسبات آماری از آن‌ها چشم‌پوشی می‌شود مثل افراد بی‌خانمان و کودکان خیابانی. نوع دیگری از فقر وجود دارد که جامعه سعی می‌کند با کمک‌های اجتماعی روی آن سرپوش بگذارد و وجود فقر را مخفی نگه دارد. این فقر شامل تمام کسانی است که با این کمک‌ها زندگی می‌کنند. فقر پوشیده فقری است که افرادی را شامل می‌شود که گرچه درآمدها از متوسط مورد بحث کمتر است اما به دلایل فرهنگی، اجتماعی نمی‌خواهند از کمک‌های اجتماعی استفاده کنند و بنا به ضرب‌المثل ایرانی با سبلی صورت خود را سرخ نگه می‌دارند. در حالی که تامین یک زندگی مناسب باید حق هر انسان و جامعه موظف به تامین آن باشد.

هم چنین شیوه‌های متفاوت سنجش فقر وجود دارد اما اکثراً فقر را با درآمد مورد سنجش قرار می‌دهند. درآمد نشانه خوبی برای تعریف وضعیت فقر است. این نشانه مقایسه بین کشورها و گروه‌های درآمدی را امکان‌پذیر می‌سازد اما باز هم مشکلاتی به جا می‌ماند. مساله این است که آیا درآمد سرانه که براساس خانواده اندازه‌گیری می‌شود آیا می‌تواند دستیابی متفاوت زنان و مردان را از آن در خانواده نشان دهد؟ آیا درآمد کسب شده در خانواده بین کلیه اعضای یک خانواده عادلانه توزیع می‌شود؟ این سنجش چگونگی توزیع درآمد را در خانواده و چگونگی دستیابی افراد خانوار به منابع را در رفع نیازها روشن نمی‌کند. نمی‌بیند که در خانواده فضایی نامتقارن وجود دارد و سیستم اتوریتر اجتماعی در خانواده نیز نمود دارد و سبب می‌گردد که حتی فقر نیز به شیوه‌ای نامساوی در یک خانواده توزیع شود. نقش‌های فرهنگی، سلسله مراتب قدرت در خانواده سبب می‌شود که توزیع منابع در درون خانواده نیز عادلانه نباشد. عدم تساوی بین زن و مرد در خانواده زنان را به ویژه باز هم در یک خانواده فقیر، فقیرتر می‌کند.

فقر ریشه در جامعه طبقاتی دارد. در این جوامع فقر دائماً تولید و بازتولید می‌شود و هرگز نمی‌توان آن را به طور مطلق از بین برد. در جوامع ثروتمند و پیشرفته می‌توان آن را پوشاند و ملایم کرد اما مثل آتش زیر خاکستر بالاخره بیرون خواهد زد. وابستگی طبقاتی در فقر نقشی اساسی بازی می‌کند. فقر گریبان زنان، مردان یا هر دو جنس را می‌گیرد اما بر اساس سن، قومیت، سنت خانوادگی، مناسبات نقشی جنسیت به طور متفاوت تجربه می‌شود. زنان از نظر نقش‌های بیولوژیکی، اجتماعی و فرهنگی در شرایطی زندگی می‌کنند که با تأثیراتشان فقر موجود را برای زن باز بزرگتر و شدیدتر می‌کنند. توجه من در این مقاله معطوف به مساله زنان است.

فقر و وابستگی جنسیتی به طوری جدا ناشدنی درهم گره خورده اند. محدودیت‌های اجتماعی و مناسبات قدرتی در خانواده امکان ترقی زن را محدود می‌کند و فقر او را تشدید می‌نماید. 70% فقرای جهان را زنان تشکیل می‌دهند. خطر فقر برای زنان اقشار پایینی جامعه، زنان مسن، زنان سرپرست خانوار و به ویژه برای زنان طبقه کارگر از زنان سایر اقشار و طبقات جامعه بیش‌تر است. در همه کشورهای دنیا فقر زنان بالاتر از مردان است. زنان امکان دستیابی به منابع را ندارند یا کمتر دارند. مثلاً در کشور نیجریه در رابطه با گرفتن اعتبار از بانک برای آغاز کار این پیشداوری در مورد زنان وجود دارد که زنان با پول بد تا می‌کنند و آن را پس نمی‌دهند در نتیجه به زنان وام داده نمی‌شود و باید این کار توسط مردان انجام شود. یا در روستای "قباد بزن" قم 73 خانوار قالی باف وجود دارد که تنها یک قالی باف آن مرد است اما این زنان حق عضویت در تعاونی محلی را ندارند و مردان شان عضو تعاونی قالی بافان هستند. یا در کشورهای آسیای جنوب شرقی دختران کم سن را برای کلفتی به شهرها یا کشورهای دیگر می‌فرستند. در بلوچستان ایران دختران کوچک را در اثر فقر خانواده به مردان پیر می‌فروشند یا در ازای بدهی واگذار می‌کنند.

تقسیم کار بر مبنای جنسیت، که کارخانگی را با کمک سنت و فرهنگ به زنان واگذار می‌کند و آن را به عنوان وظیفه زن نمایش می‌دهد. رابطه تنگاتنگی بین کارخانگی بی‌مزد و فقر زنانه وجود دارد. این تقسیم کار زن را در دستیابی به مواد و منابع اجتماعی و سهم داشتن در پروسه‌های تصمیم‌گیری سیاسی اجتماعی محدود می‌کند. زنان به طور نسبی نه تنها ارزش‌های مادی کمتری را در اختیار دارند بلکه امکان دستیابی شان به کالاها و خدماتی که از طریق روابط اجتماعی، آموزش رسمی و فرهنگی می‌شود در اختیار گرفت هم کمتر است و خطر فقر را برای زنان افزایش می‌دهد. حتی این‌جا در سنجش فقر که درآمد را ملاک قرار می‌دهند آن را تنها منبع تأمین

نیاز خانواده به حساب می‌آورند در حالی که کارخانگی و بازتولید اجتماعی خانواده در زمان مورد نظر را در نظر نمی‌گیرند. و کار پرداخت نشده زن برای کار خانگی به حساب نمی‌آید. براساس محاسبه ای که من در مقاله " زنان در جمهوری اسلامی" سیمای سوسیالیسم شماره 8 ارائه دادم در سال 1375 زنان خانه دار در ایران بابت نگهداری از کودکان و خدمت به بازتولید نیروی کار ماهانه 104584 هزار ساعت کار بدون مزد انجام می‌دهند که با احتساب یک مزد بسیار پایین سبب صرفه جویی 706 میلیارد تومان برای سرمایه می‌شوند. کاری که برای کننده اش هیچ امکانی ایجاد نمی‌کند. کاری است که بازنشستگی ندارد. استراحت و مرخصی ندارد. کاری که جامعه به دوش زن می‌اندازد و بسیار طبیعی به عنوان وظیفه زن نگریسته می‌شود. کاری که مجموعه ای را در بر می‌گیرد که از نظر تقسیم کار اجتماعی به نهادهای متفاوتی و انگذار می‌شود. کار نگهداری و پرورش کودکان که باید در مراکز مربوط به کودکان مثل شیرخوارگاه‌ها، مهد کودک‌ها، کودکان‌ها انجام گیرد. مراقبت از افراد سالمند فامیل که در حقیقت وظیفه جامعه است. خدمات مثل آماده کردن غذا، تهیه لباس و تعمیرات. کارخانگی مثل خرید، پخت و پز، شستشو، نظافت، اتوکشی، انجام بخشی از کارهای بیرونی مثل پرداخت قسط‌ها و غیره. اگر ارزش پولی این‌ها در درآمد ملی محاسبه شود آن‌گاه با احتساب متوسط مجموع درآمد فقر افراد بیش‌تری را شامل خواهد شد و ابعاد آن بزرگتر خواهد شد. هم چنین اگر مجموع وقت صرف شده برای این موارد محاسبه شود نابرابری بین زن و مرد را در خانواده و جامعه نشان می‌دهد. زنان در مقایسه با مردان در رابطه با فقر وضعیت بدتری دارند.

زنان امروز نسبت به 30 سال قبل بیشتر شاغل هستند. اما درآمدشان به طور متوسط بین 50 تا 90 درصد درآمد مردان است. استفاده از زمان برای مردان و زنان متفاوت است. زنانی که سرپرست خانوارند و هم چنین زنان به طور کلی به خاطر کار پرداخت نشده خانگی وقت کم‌تری دارند تا خود را از نظر مادی و معنوی مورد مراقبت قرار دهند، نیروی کار خود را بازتولید کنند، امکانات شغلی را مورد استفاده قرار دهند؛ استراحت کنند و از وقت آزاد خود بهره مند شوند. بدین خاطر آن‌ها فشار جسمی و روحی بالاتری دارند که منجر به این می‌شود که آن‌ها برای شرکت در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی سیاسی وقت کم‌تر دارند. چند مثال: یک بررسی در انگلیس در سال 1987 نشان داد که کار پرداخت نشده یک زن سالانه 19292 پوند (واحد پول انگلیس) خرج برمی‌دارد اگر یک کارگر مزدبگیر زن یا مرد آن را انجام دهد.

بررسی دیگری در فیلیپین در سال 1976 نشان داد که زنان خانهدار به طور متوسط 70 ساعت کار در طی هفته در خانه انجام می‌دهند. مقدار متوسط برای دهه 80 برابر با 80 ساعت بود که قابل مقایسه با کار هفتگی دو کارگر است. کار پرداخت نشده 13 میلیون زن خانه دار نامیده شده در سال 1996 در ایران ماهانه بالغ بر 706 میلیارد تومان بود. در کنار کار خانگی بیش از یک میلیون زن به طور غیر رسمی در بافت قالی مشغول به کارند. قالی دومین قلم مهم کالای صادراتی ایران بعد از نفت است. در آسیا و آفریقا 70 تا 90 درصد کار کشاورزی توسط زنان انجام می‌شود. اما در آمارهای رسمی به عنوان کار زن محسوب نمی‌شود و کمک به همسر به حساب آورده می‌شود. در نتیجه این زنان نه به عنوان نیروی کار فعال بخش کشاورزی که خانه دار به حساب می‌آیند و حقی به آن‌ها تعلق نمی‌گیرد: نه مزد و نه بیمه بازنشستگی و بیماری و غیره. اگر کار پرداخت نشده زن به پول مورد محاسبه قرار گیرد و در ارزش تولید ناخالص داخلی ادغام شود، نشان خواهد داد که تولید ناخالص داخلی واقعی چقدر است و اگر این کار پرداخت نشده با کار پرداخت نشده صنعتی روی هم ریخته شود مشخص می‌شود که چگونه و چقدر سرمایه داران از آن سود می‌برند. (همه مثال‌ها از سیمای سوسیالیسم، شماره 8، ژوئیه 2000، "زنان در جمهوری اسلامی ایران"، فریده ثابتی.)

نابرابری امکان ترقی زن را محدود می‌کند. در کره جنوبی در بازار کار موانع غیررسمی و قابل رویتی در جلوگیری از ارتقا برای زنان وجود دارد. ازین گذشته مزد ناچیز و مشکلات شغلی (برای 2،42% همه زنان شاغل) به خاطر کار غیرمنظم، گاه کاری و بخش کاری وجود دارد. زنان باید کار خود و دخالت در امور اجتماعی را هم به خاطر وظایف خانگی قطع کنند، به طور مثال به خاطر ازدواج، بچه دار شدن و سایر وظایف خانوادگی. (منبع سوسیال وچ، آلمان، گزارش سال 2005)

در همه کشورهای اسلامی مردان حق دارند نه فقط پیشرفت کاری زنان خود را متوقف کنند بلکه می‌توانند از کارکردن آن‌ها نیز جلوگیری کنند. نتیجه این تبعیض و مناسبات قدرتی به حاشیه راندن زنان در اجتماعی است. تقریباً در همه کشورها سنن و فرهنگ برای زنان محدودیت‌های اضافی ایجاد می‌کنند. زنان در کشورهای اسلامی با مرگ همسر از زمین ارث نمی‌برند. در مورد ثروت‌های دیگر نیز سهم کوچکی دارند مثلاً در ایران اگر زن بچه داشته باشد یک هشتم و اگر نداشته باشد یک چهارم ارث می‌برد. در صورتی که مرد چند زن داشته باشد همین یک هشتم و یک چهارم بین آن‌ها تقسیم می‌شود. زنان در جامعه به حاشیه رانده می‌شوند زیرا توانایی ورود به بسیاری

از فعالیت‌های اقتصادی را ندارند سپس در اثر درحاشیه بودن از دخالت در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی نیز محروم می‌شوند. علاوه بر این نقش‌های سنتی زن که به نورم اجتماعی تبدیل شده و حالت طبیعی می‌گیرد به عنوان وظیفه زن جا می‌افتد مثل انجام خدمات، مراقبت از کودکان و افراد سالمند خانواده.

زنان به کارهای درجه دو گمارده می‌شوند. کارهایی که به آن‌ها مزد کم تعلق می‌گیرد. بخشی از مشاغل اصولاً زنانه شده اند مثل فروشنده‌گی، آرایش‌گری، کارهای آموزشی، بهداشتی، نظافت و امور اداری که به دلیل همین زنانه شدن مزدهای پایینی دارند. با وجودی که در 40 ساله اخیر تعداد زنان شاغل بسیار افزایش یافته است اما بیشترین این اشتغال در کارهای نامطمئن، نیمه وقت، گاه کار و بخش کار است در نتیجه به خاطر آن بازنشستگی دریافت نخواهند کرد. همواره در ترس بیکاری هستند. این نابرابری تنها خاص کشورهای درحال رشد نیست بلکه در کشورهای پیشرفته هم جریان دارد. امروزه مثلاً در کشورهای اتحادیه اروپا 56 درصد فارغ التحصیلان مدارس و نیمی از دانشجویان را دختران تشکیل می‌دهند اما این به معنی شانس بیشتر برای آن‌ها در بازار کار نیست. در آلمان دو سوم جوانانی که هیچ شغلی پیدا نکرده اند دختران اند. معمولاً دختران برای آموزش به رشته‌های کاری زنانه فرستاده می‌شوند یعنی تقسیم کار بر مبنای جنسیت شکل طبیعی گرفته است و نرم اجتماعی شده به نحوی که دختران خود آن‌ها را ترجیح می‌دهند. تراکم دختران در دوره‌های آموزشی در آلمان در 40 رشته از 200 رشته موجود است. اشتغال زنان در آلمان به 9,58 رسیده اما هم زمان مجموع ساعات کار زنان کاهش یافته چون آن‌ها اغلب به مینی جاب یا گاه کاری و بخش کاری و کار یک یورویی فرستاده می‌شوند و یا در بخش خدمات مشغول به کار می‌شوند. حتی زنانی که به طور تمام وقت کار می‌کنند در کار مساوی با همکاران مرد خود 20% کمتر مزد دریافت می‌کنند. این یعنی تقسیم کار بر مبنای جنسیت و زنانه کردن بازار کار و در نتیجه زنانه کردن فقر هم چنین در اتحادیه اروپا.

تبعیض زنان در بازار کار منجر به فقیرتر شدن خانواده‌هایی می‌شود که دارای سرپرست زن هستند. هنوز تقریباً در تمام دنیا به طور عملی مرد نان آور و سرپرست خانوار محسوب می‌شود و درآمد زن به عنوان درآمد اضافی و کمک خرج به حساب می‌آید. به دلیل محدودیت‌ها، نقش‌های سنتی جنسیتی و نرم‌های اجتماعی و سلسله مراتب قدرتی در اجتماع و خانواده زنان مطیع شده و تن به این نابرابری‌ها می‌دهند.

آ

نتیجه گیری:

فقر یک پدیده اجتماعی است و با جامعه طبقاتی تنگاتنگ و وابسته است. بدین سبب وابستگی طبقاتی نقشی بارز در فقر دارد. با وجود این که زنان و مردان دچار فقر می‌شوند اما زنان به خاطر احاله نقش های ساختاری، فرهنگی، سنتی و خانوادگی ریسک بالاتری در فقر دارند. تقسیم کار بر مبنای جنسیت و کار بی‌مزد خانگی زنان دسترسی آنان به منابع مادی و اجتماعی را محدود می‌کند و فقر آنان را تشدید می‌نماید.

مارس 2006

طبقه، جنسیت، نژاد و قومیت

سمینار بین المللی فوروم جهانی در رابطه با زندانیان سیاسی-

دانمارک

رفقا و دوستان عزیز به ورک شاپ خوش آمدید! با درود به همه آن ها که برای یک دنیای بهتر، برای عدالت و برای سوسیالیسم مبارزه می‌کنند! چهار دسته بندی طبقه، جنسیت، نژاد و قومیت به هم وابسته اند. تا زمانی که ما در یک جامعه طبقاتی زندگی می‌کنیم، همواره با این مقاهیم مواجه خواهیم بود. طبقه در این میان نقشی مرکزی را بازی می‌کند؛ زیرا انسان (زن، سیاهپوست، کرد و غیره) بی طبقه ای وجود ندارد. طبقه حاکم می‌خواهد همواره برضعیف ها حکومت کند. بنابراین زندان ها ابزار جنگ طبقاتی هستند و به عنوان اسلحه طبقاتی برای کنترل و فشار بر آن هایی که علیه سیستم می‌جنگند به کار گرفته می‌شود. بیکاری، بی آینده‌گی، بی افقی و فقر انسان ها را به سمت دستگیری و زندان رهنمود می‌کند. از یک طرف جامعه از حمایت این مردم دریغ می‌کند و از

طرف دیگر پول زيادي را براي تنبيه آنان مي پردازد. اين کار براي حفاظت از دستگاه عظيم قضايي و سيستم سرکوبش انجام مي يابد. آن ها بيش و بيشتر زندان بنا مي کنند به جاي اين که اين پول را صرف ساختن خانه، آموزش و سيستم بهداشت عمومي کنند. برطبق گزارش پيو سنتر در نيويورک در 28 فوریه 2008 پنجاه ايالت آمريکا در سال 2007 بيش از 49 ميليارد دلار صرف زندان هاي خود کردند که یک ميليارد بيشتر از 20 سال قبل بود. نرخ افزايش هزينه زندان شش برابر مقداري بود که آن ها صرف آموزش کردند.

روشن است که در همه کشورها، سيستم جاري قضايي برمبناي علایق اقتصادي طبقه حاکم شکل گرفته است. آن ها اين تصور را ايجاد و تکامل مي دهند که جنایت، کار مردم فقير است. اين تصور در خدمت منافع قدرتمندان قرار دارد و روي فقرا متمرکز مي شود. اين سيستم از توجه کردن به بيعدالتي هاي قضايي و اجتماعي روي مي گرداند. آن ها بيعدالتي جامعه طبقاتي را مي پوشانند.

امروزه در ايالات متحده آمريکا زندان به بنیان توسعه اقتصادي تبديل شده است. شرکت هاي خصوصي در ساختن زندان ها سرمايه گذاري مي کنند براي اين که زندانيان را به عنوان منبع نيروي کار ارزان مورد استفاده قرار دهند. اين ها زندانيان را به نحوي وحشيانه مورد استثمار قرار مي دهند.

جنسيت به عنوان یک عنصر وابسته، با طبقه، نژاد و تمايلات جنسي در هم بافته شده است. با اين که زنان تقريباً نصف طبقه کارگر را تشکيل مي دهند اما از تبعیضي نهادي رنج مي برند. آن ها عملاً در جامعه به عنوان انسان درجه دو ديده مي شوند. به آن ها در برابر مردان مزد کم تري پرداخت مي شود. هم چنين آن ها مجبور به انجام کار بدون مزد خانگي و کار بازتوليد نيروي کار انساني هستند. آن ها در جامعه، در محل هاي کار و يا حتي در زندان به عنوان زنداني سياسي با برخوردی نابرابر مواجه اند. همزمان به آن ها به عنوان شي جنسي نگاه مي شود. در بعضي کشورها مثل ايران آن ها داراي همان حقيقي که مردان دارا هستند نمي باشند. آن ها به سنگسار محکوم مي شوند و مجبور به پوشش اسلامي- حجاب- هستند. آن ها به عنوان فعال سياسي شکنجه مي شوند و همزمان به عنوان زن تحقير مي شوند. چنين برخوردهايي با زنان نوعي نژاد پرستي است.

نژاد پرستي به عنوان باور يا سياست کاتگوري ديگر اين بحث است. اين مساله بسيار پراهميت و بسيار گسترده است. نژاد پرستي همه اشکال تبعيض مبتني بر نژاد، رنگ، نسب، مليت يا قوميت و جنسيت را در بر دارد. من فکر مي کنم که بايد فقر را به اين چهار دسته بندي اضافه کنیم.

حال نگاهی به آمارها می اندازیم:

بیش از 9 میلیون نفر در جهان در زندان بسر می برند، اما نیم این تعداد تنها در شش کشور زندانی هستند (ایالات متحده با 2.3 میلیون، روسیه با 0.860 میلیون، چین با 1.5 میلیون و ...).

" در ايلي نويز از سال 1990 جمعيت در زندان بيش از 60% افزايش يافته است. به طور ويژه اين افزايش در رابطه با زندانيان سياه پوست رخ داده است. طبق گفته لوون استاين 80% افراد زنداني در ايالات متحده صاحب فرزند هستند(والدين اند). تحقيقات تخمين مي زنند كه کودکان داراي والدين زنداني 5 برابر بيش از كساني كه هيچ گاه رنج زندان بودن يكي از والدين را نداشته اند، امكان تجربه كردن حبس را دارند." پاول استريت، مجله زد.

در حالي كه متوسط كلي بزرگسالان در زندان يك نفر به هر 100 نفر است، وقتي پاي جنسيت و طبقه به ميان مي آيد مقادير متفاوت مي شوند. براي سن 20 تا 34 سال نسبت زندانيان 1 به 30 نفر است؛ اين امر براي مردان سياه پوست يك به 9 مي باشد. براي زنان در سنين بين 35 و 39، براي زنان سفيد پوست يك به 355 است اما براي زنان سياه پوست نسبت زنداني يك به 100 نفر مي رسد. مايكل لابوزيره، 29 فوريه 2008

تعداد زندانيان در ايران 204 هزار نفر است كه 6،3% كل جمعيت ايران است. شمار زندانيان نسبت به سال گذشته-1388- 35% افزايش يافته است. نرخ جمعيت در زندان برابر با 271 در هر 100 هزار نفر است در حالي كه متوسط جهاني 150 براي هر 100 هزار نفر مي باشد. آمار زندانيان توسط معاون سازمان زندان هاي كشور اعلام شده است. در سي سال گذشته ده ها هزار زنداني سياسي در ايران وجود داشت. اين تعداد شامل كارگران، معلمان، دانش آموزان و دانشجويان، كارمندان، بيكاران، فعالين زنان، فعالين كارگري، روزنامه نگاران، قوميت ها و به طور ساده ناراضيان و مخالفان بود.

به عنوان زنداني سياسي سابق آرزوي روزي را دارم كه در آن هيچ زنداني سياسي در جهان وجود نداشته باشد!

اعدام ها در ايران و جهان متوقف!

همه زندانيان سياسي آزاد!

نه به مجازات مرگ!

زنده باد همبستگي!

زنده باد آزادي!

زنده باد سوسياليسم!

از توجه شما بسیار متشکرم.
23 اکتبر 2010، کینهاک، دانمارک
ورک شاپ به انگلیسی برگزار شد

زن و طبقه

Stephanie Luce and Mark Brenne

مقدمه:

قبل از خواندن مقاله مایلم توجه خوانندگان را به مطالب زیر جلب کنم. سوا از اطلاعات جالبی که مقاله در باره ی زنان طبقه کارگر در ایالات متحده آمریکا در اختیار ما می گذارد که گذشته از اطلاع رسانی می تواند برای کار تحقیق مقایسه ای بکار رود اما تناقضات آشکاری نیز در آن وجود دارد که از ابتدای مقاله خود را نشان می دهد. بحث جنبش فراطبقاتی زنان از آن جمله است در حالی که در مقاطع دیگر به راه حل طبقاتی تاکید می نماید. گاه نیز از مطلب چنین برداشت می شود که گویا زنان طبقه کارگر، طبقه ی مستقلی در برابر مردان طبقه کارگر هستند یعنی طبقه کارگر نیز - برخلاف اعتراض نویسندگان مقاله به جنسیتی بودن تقسیم کار و مزایا که واقعا هم گذشته از استثمار کلی طبقه کارگر یک استثمار مضاعف را برای زنان کارگر فراهم می آورد- خود به شیوه ی جنسیتی بدو طبقه: طبقه کارگر زنان و طبقه کارگر مردان تقسیم می شود. جنبش زنان برای طبقه ی کارگر یک جنبش فراطبقاتی نیست بلکه بنا به وظیفه ی طبقه کارگر که رهایی خود و

جامعه به طور کلی از ستم طبقاتی است پرداختن به مساله زنان برایش بدلائل بالا در اولویت قرار می گیرد و کل طبقه کارگر همراه با مبارزه برای رفع ستم طبقاتی، باید رفع ستم جنستی را برای بخش بزرگی از خود به فوریت به پیش ببرد.

زنان و طبقه: در 40 سال گذشته چه رخ داده است؟

در تابستان 40 سال قبل گروهی از زنان و مردان باهم سازمان ملی زنان را تاسیس کردند (NOW)*. مأموریت این سازمان عبارت بود از مبارزه برای برابری جنسیتی از طریق آموزش و اقدامات قضایی. در حالی که این سازمان تنها گروهی نبود که برای حقوق زنان مبارزه می کرد، به سرعت به یکی از معروف ترین و بزرگترین ها تبدیل شد. NOW امروزه بیش از نیم میلیون عضو و بیش از 500 شعبه در سراسر ایالات متحده دارد. زمانی که زنان به طور گسترده شروع به کار مزدی کردند شمار اعضای NOW بالا رفت. اما انتقادهایی هم از آن ها می شد. بسیاری می گفتند که آنها از نژاد و طبقه چشم پوشی کرده اند؛ دیگران گفتند آنها بیش از حد روی استراتژی قانونی لیبرال فمینیستی از قبیل پیشنهادهای اصلاحی برای تساوی حقوق تمرکز کرده بودند؛ همزمان سازمان های دیگر نمایندگی کننده زنان طبقه کارگر و زنان رنگین پوست؛ و علاوه بر آنها ائتلاف اتحادیه زنان کارگر، 9 به 5، سازمان ملی زنان کارگر و کولکتیو کومباهی رپور رشد کردند. این گروه ها باهم و همراه با بیشمار گروه های دیگر به این سازمان در ایجاد جنبش زنان دهه 1960 و 1970 کمک کردند.

اشاره دقیق به این که چه مقدار از موفقیت های این جنبش نتیجه سازماندهی مستقیم یا کوشش های قانونی بود دشوار است. اما آن چه که روشن است این است که در دهه 1960 تا 1980 تغییرات عظیمی در موقعیت زنان کارگر پدید آمد. برای اولین بار و درست در پایان قرن، سدهای قانونی برای اشتغال بر مبنای جنسیت و تبعیض جنسیتی از 1970 به طور اساسی شروع به ریزش کرد. 1) شکاف دستمزدی بین زنان و مردان باریک شد، در سال 1964 زنان در برابر هر دلاری که برای یک ساعت کار به مردان پرداخت می شد تنها 59 سنت دریافت می کردند اما در سال 2004 این مقدار به 77 سنت رسید و پرداخت تبعیض آمیز حذف شد. 2) درصد زنان دارای مدرک کالج از 11،2 در سال 1970 به 32،6 در 2004 رسید اما اساسا برای مردان این نرخ دو برابر بود. 3) و هنوز هم تا کنون چیزهای معینی به هیچ وجه تغییر نکرده اند: زنان کماکان بار مسئولیت کارخانگی، مراقبت کودک و

انواع دیگر کار مراقبتی را بردوش می کشند، زنان هنوز در فقری محتملاً بیشتر از مردان زندگی می کنند.

ضمناً ترندهای دیگری از قبیل درجه ی تطابق شغلی بین مردان و زنان که در حال رشد بوده اند در دهه 1990 شروع به رکود یا رشد معکوس کردند. در این دهه تبعیض شغلی بین زنان سفید پوست و سیاه پوست افزایش یافت و عدم تساوی دستمزدی زنان با مدرک پایان دبیرستان و یا کمتر و زنان با تحصیلات بالا شروع به افزایش کرد. برای اولین بار شکاف شغلی بین زنان جوان سفید پوست و سیاه پوست خود را نشان داد.

این ترندها چه چیزی را بیان می کنند؟

استدلال ما این است که آنها با تغییرات اقتصادی از قبیل افزایش در بخش خدمات و بخش مشاغل کارخانه ای می توانند توضیح داده شوند. بسیاری ازین ترند ها با توسل به جنبش های اجتماعی آن دوره می توانند توضیح داده شوند. جنبش زنان دهه 1960 و 1970 همراه با جنبش حقوق شهروندی کاری اساسی را برای کسب درآمد کافی و حقیقی برای چند بخش از طبقه ی کارگر هدایت کرد: به بیان دیگر این جنبش ها در یک فضای تهی عمل نکردند. آن ها مخالفان داخلی خود را در مورد این که چگونه خواسته های خود را شکل بدهند، داشتند. هم چنین آنها مجبور بودند به حمله های مخالفین و عکس العمل های سیاسی احتمالی واکنش نشان دهند.

مجموعه اینها وضعیتی را ایجاد کرد که بعضی از زنان درآمد قابل توجهی کسب کردند در حالی که برای دیگران اینطور نبود. با وجودی که بین زنان در دهه 1950 و 1960 تفاوت هایی وجود داشت اما شباهت های بین آن در مقایسه با آن چه که امروز وجود دارد بیشتر بود. بعد از 40 سالی که از جنبش زنان می گذرد درآمد بعضی از بخش ها جدایی طبقاتی بیشتری را بین زنان کارگر ایجاد کرده است. این امر ما را فرا می خواند ببینیم که آیا امروز امکان ایجاد یک جنبش فرا طبقاتی زنان وجود دارد.

در طی 40 سال گذشته چه چیزی برای زنان کارگر تغییر کرده

است؟

برای درک وضعیت امروزی زنان کارگر و توان برای ایجاد یک جنبش جدید زنان، نیاز به درک این مساله داریم که به طور واقعی طی 40 سال گذشته چه چیزی تغییر کرده است و پیامدهای این تغییرات چه بوده است. همان طور که اکنون روشن است یکی از بزرگترین تغییرات افزایش قابل توجه مشارکت زنان بوده است، بخصوص مورد زنان ازدواج کرده و زنان

داراي بچه هاي کوچک. بنا براطلاعات اداره ي آمار کار، در حالي که تنها یک سوم همه ي زنان در 1950 در نيروي کار مرزدي مشارکت داشتند در سال 2004 اين مشارکت به حدود 60٪ رسيد. زنان ازدواج کرده در همين دوره ميزان مشارکت خود را از 24٪ به 61٪ رساندند. (4) در سال 1975، 39٪ زنان داراي بچه هاي کوچک کار مي کردند که در سال 2004 به 62٪ رسيد. (5) بزرگ ترين تغيير در فاصله سال هاي 1950 و 1990 رخ داد و بعد از آن سطح مشارکت نيروي کار زنان کاهش يافت. کاهش ناچيزي را در ميزان مشارکت بين زنان ازدواج کرده ي سفيد پوست داراي کودک زير 7 سال در اواخر سال هاي 1990 و اوایل سال هاي 2000 ديده ايم که بنظر مي رسد در وهله ي اول به خاطر کسادي اقتصادي و مشکل پيدا کردن کار باشد. (6)

مورخان سريعاً خاطر نشان مي کنند که در اين امر تفاوت مهمي بر مبناي نژاد وجود ندارد، چنان که همواره زنان سپاه پوست نسبت به زنان سفيد پوست، ميزان مشارکت بالاتري در نيروي کار داشته اند و در طول زندگي خود سال هاي بيشتري را نسبت به زنان سفيد پوست کار کرده اند در حالي که زنان سفيد پوست وقت بيشتري براي پرورش کودک اختصاص داده اند. بدبختانه ما داده هاي تاريخي کافي در باره ي ميزان مشارکت زنان در آسيا و آمريکاي لاتين در دست نداريم.

علاوه بر افزايش ميزان مشارکت نيروي کار، تغييرات عظيمي در ترکيب مشاغل معيني وجود داشته است. از سال 2004 نيمي از همه ي مشاغل مديريني، تخصصي و رشته هاي وابسته را زنان در اختيار گرفته اند و اين رشته ي شغلي، بالاترين رشد را براي زنان هم به طور مطلق و هم به طور نسبي ديده. (7)

چه زناني از اين تغييرات سود برده اند؟

در محدوده هاي سياست علمي و عمومي توجه زيادي داده شد که زنان داراي مدرک کالج از آن سود ببرند. درست است که اين بخش از نيروي کار منافع زيادي کسب کرده است؛ چنانکه متوسط دستمزد ساعتی اين زنان که در سال 1973 مبلغ 15،45 دلار بود در سال 2003 به 20،19 دلار رسيده است که رشي برابر با 31٪ را نشان مي دهد. (8) در مقايسه در همان دوره براي مردان داراي مدرک کالج اين رشد برابر با 17٪ بوده است. زنان با مدارک تحصيلي عالي رشي برابر با 24٪ در متوسط دستمزد ساعتی در اين دوره داشته اند. بسياري از اين زنان به استقلال اقتصادي دست يافته اند. اين استقلال به آنها اجازه ي تاخير در ازدواج يا اجتناب از آن، و رويهم رفته ورود به

مشاغلي که سابقاً درش بروي شان بسته بود، و کسب اعتبار و ارتقاي شغلي را داده است. کار مشترک اریک اولین رایت و راشل دویر بدرستی به این رسید که جنسیت، مهم ترین فاکتور توضیح دهنده ي مقدار درآمد فرد در مشاغل تازه ایجاد شده در دهه 1990 بود. 9)

حضور رو به رشد زنان سفید پوست با تحصیلات عالیه یکی از تغییرات قابل ذکر 40 سال گذشته است و در آمد این گروه از زنان کاهش نیافته است. معذالک شیوه اي که موفقیت هاي آن ها را ترسیم مي کرد، بخش مهمي از داستان را از دست مي دهد. اول موانع مهمي که هنوز براي بسیاری از زنان باخاطر "glass ceiling" وجود دارد (از نظر اقتصادي بمعني وجود شرایطی است که بدلیل سلسله مراتب موجود سازمانی جلوی رشد زنان گرفته می شود و حقوق کمتری نسبت به کیفیت کارشان پرداخت می شود)، یا اشکال دیگری از تبعیض که هنوز در بازار کار موجود است. و زنان متخصصی که برای توازن شغل و خانواده با هم، مبارزه می کنند؛ از توانی که در رابطه با این حقیقت، در دنیای کار بسیار کم تغییر یافته است، رنج می برند. دوم، فاکتورهای قاطعی از طبقه و نژاد وجود دارند که با مطرح کردن داستان موفقیت حرفه اي زنان، به حال خود رها شده اند. اکثریت زنان کارگر هنوز در رده های با حقوق پایین، در مشاغل نا مطمئن و با منزلت و ثبات کم و بدون هیچ گونه بیمه اي مشغول بکارند. چه چیزی تغییر نیافته است؟

از آغاز سال 2005 دستمزد ساعتی همه ي زنان کارگر بخش رسانه ها 12،5 دلار بود. برای یک مادر تنها با دو فرزند که به طور تمام وقت کار می کند، این دستمزد 160٪ خط فقر فدرال را برای یک خانواده سه نفره نشان می دهد. نزدیک به 60٪ همه ي زنان سیاه پوست، 67٪ همه زنان لاتینی دستمزد ساعتی ای کمتر ازین مقدار دارند. گرچه امروز زنان اکثریت دانشجویان کالج ها را تشکیل می دهند اما با وجود این، این زنان اقلیتی از کل زنان هستند. در سال 2004، 23٪ زنان بین 25 تا 64 ساله مدرک کالج داشتند. این درصد برای زنان سیاه پوست این گروه سنی فقط 14٪ و برای زنان اسپانیایی زبان فقط 9٪ بود.

زمانی که در رابطه با نژاد به داده ها نگاه کنیم، می توان توضیح داد که چرا ما چنین تفاوتی را در داده های شغلی می بینیم. در حالی که در سال 2004، 39٪ همه ي زنان سفید پوست و 44٪ همه ي زنان آسیایی تبار در مشاغل مدیریتی، تخصصی و مشاغل مربوط به آنها کار می کردند، سهم زنان سیاه پوست و اسپانیایی زبان فقط 31 و 22 درصد بود. زنان در رسته های

مدیریتی و تخصصی سهم شان بالا می رود اما با وجود این هنوز هم تفاوت مهمی در آن در رابطه با نژاد وجود دارد.

کوچک شدن شکاف دستمزدی جنسیتی که اتفاق افتاده به خاطر این نیست که میانگین دستمزد زنان بالا رفته است. در حقیقت در سال های اخیر در آمد زنان با تورم همگام شده است. شکاف دستمزدی زنان با مردان مداوم در حال کاهش است زیرا دستمزدهای مردان سریع تر از زنان کاهش می یابد. با وجود این که بعضی از گروه های زنان قادر شده اند دستمزدی بالاتر از مقدار متوسط کسب کنند اما هنوز به خاطر نگهداری و مراقبت از کودک درآمد عالی خود را از دست می دهند. یک مطالعه انجام یافته توسط انستیتو تحقیق برای سیاست زنان در سال 1999، نشان می دهد که زنان بین 25 تا 59 ساله طی 15 سال کار فقط 273.592 دلار درآمد کسب می کنند در حالی که برای مردان در همین سن و همین دوره این مقدار برابر با 722.693 دلار است. این اشاره دارد به این که حتی در حینی که میزان پرداخت ساعتی جنسیتی می تواند در یک زمان تا 77٪ باشد، شکاف جنسیتی اساسی در کل در این مورد 38٪ است. ارقام تازه نشان می دهد که شکاف دستمزد ساعتی برای کارگران جوان با افزایش معدل میزان پرداخت جنسیتی به 84 سنت در حال کوچک شدن است، روشن نیست که آیا این بیانگر یک تغییر نسلی است یا به طور ساده الگویی برای چرخه ی کسب درآمد است.

هرچند که شمار خانواده های مرد سرپرست و میزان مراقبت کردن از کودکان توسط پدران به طور کلی افزایش یافته است، باز هم زنان چون گذشته هنوز مسئول پرورش کودک و انجام امور خانه هستند. اما شکاف بزرگ بین متوسط زمانی که مادران و پدران وقف پرورش و بزرگ کردن کودکان می کنند تداوم دارد. برخلاف دید رایج که بسیاری از پدران جوان، نیروی کار را برای مراقبت از بچه های شان ترک می کنند، میزان مشارکت نیروی کار برای پدران دارای کودکان زیر سه سال، بالاتر از هر گروهی و برابر با 95٪ است: حتی زمانی که هر دوی والدین خارج از خانه کار می کنند و پدر در کار مراقبت از کودکان شرکت می کند، باز هم محتمل تر است که مادران مشاغل با قابلیت انعطاف ساعتی را انتخاب کنند که به آنها اجازه قطع کار را برای برداشتن بچه ها از مدرسه یا مرخصی کل روز را زمانی که بچه ها بیمار هستند، بدهد. با استناد به آمار اداره کار، زنان کارگر دارای بچه های کوچک در مقایسه با همسر خود ساعاتی بیش از دوبرابر را صرف انجام فعالیت های مربوط به مراقبت از کودکان می نمایند. شوهران امروزه وظایف بیشتری در کار خانگی را بعهده گرفته اند اما هنوز میانگین آن فقط حدود نصف کاری است که توسط همسران شان در خانه انجام می شود. (10)

مضافاً همانطور که زنان بیشتری در کار مزدی وارد می شوند، مردان سهم خود را در کارخانگی قدری افزایش داده اند، اما شکاف بین زن و مرد مقدماتاً به خاطر این کوچک شده است که ورود زنان به بازار کار کل ساعات کار مردان را کاهش داده است. در حین که امروزه شرکت های بیشتری، اجازه ترک کار موقت را برای مسائل خانوادگی می دهند اما داده ها نشان می دهند که زنان و بویژه زنان متخصص به خاطر استفاده از این اجازه از نظر اقتصادی صدمه می بینند. این می تواند دلیلی باشد که چرا زوج های متخصص اتکای خود را به استفاده از خدمات کمکی خانگی که عمدتاً توسط زنان دیگر انجام پذیر می شود، افزایش داده اند.

دستمزد پایین تر و مسئولیت بزرگتر مراقبت از کودک بازگویی ترند سوم است که ثابت باقی مانده است، چیزی است که محتملاً سبب می شود زنان در فقر زندگی کنند. ذکر این مساله مهم است که اکثر محققان بر این باورند که خط فقر تعیین شده فدرال خیلی پایین است و دقیقاً خط فقر را منعکس نمی کند. یک سوم همه زنان در یا زیر 200 درصد خط فقر فدرال زندگی می کنند. در حالی که رویهم رفته میزان فقر در خانواده های زن سرپرست در طی دهه های گذشته کاهش یافته، میزان فقر در دسته های نژادی خانواده های زن پرست دوبرابر بقیه است. بعلاوه از سال 2001 درصد خانوادهای زن سرپرستی که در فقر زندگی می کنند افزایش یافته است. امروزه بیش از 20 درصد خانواده های زن سرپرست سفید پوست و تقریباً یک سوم خانواده های زن سرپرست همه ی نژادها در فقر زندگی می کنند. حدود 40 درصد همه ی خانواده های زن سرپرست سیاه پوست و اسپانیایی زبان در آمدی که نیازهای اولیه آن ها را برآورد، کسب نمی کنند.

چه چیزی زنان را در فقر نگه می دارد؟

یک دلیل مهم آن، دستمزدهای پایین زنان در بازار کار است. میانگین دستمزد در مشاغلی که زنان در آن اکثریت دارند خیلی پایین است. همانگونه که باربارا اهرنرایش اشاره می کند که خیلی به آن چه که نیکل ودایم می گویند نزدیک است، این محاسبات درست در نمی آید. اما زنانی که می کوشند به مشاغل با دستمزدهای بالاتر بروند و به ویژه آن هایی که هیچ مدرک کالج ندارند با موانع واقعی مواجه می شوند. برای مثال علی رغم برنامه های چندی که سعی دارد زنان را به مشاغل غیر سنتی بکشاند، هنوز تعداد زنان در مشاغل ساختمانی با دستمزد بالاتر و با مشاغل کارخانه ای بسیار ناچیز است. زنانی که به چنین مشاغلی راه می یابند اغلب در کار خود احساس عجز و ایزوله بودن می کنند و در اکثر موارد تصمیم به ترک این مشاغل می گیرند.

اما جدایی شغلی تنها یک واقعیت در شاخه های شغلی کارخانه ای و ساختمانی نیست. مطابق نوشته های اشتفان روز و هایدی هارتمن حتی در درون گروه های شغلی هنوز رده بندی کردن زنانه و مردانه وجود دارد و زنان در رده های با دستمزد پایین متمرکز می شوند. مشاغلی که امروزه اغلب برای کارگران زن معمول است به طور قابل توجه ای به آن چه که در دهه ی 1940 وجود داشت: پرستاری، کمک پرستاری، ماشین نویسی و منشیگری شبیه است. 11) هم چنین ایرنه پاداوایس باربارا رسکین ذکر می کنند که درحالی که زنان گام های بلندی در دهه های 1970 و 1980 در تغییر دادن تبعیض شغلی برداشته اند، اما در دهه ی 1990 در این کار رکود وجود داشت. (هم چنین تمایلی در فاصله دهه 1980 و 1990 نسبت به انطباق شغلی با نژاد وجود داشت، اما در دهه ی 1990 معکوس شد.)

نه فقط بعضی از مشاغل به باقی ماندن تبعیض شدید نسبت به جنسیت ادامه می دهند، بلکه دستمزدها در این مشاغل هنوز اختلاف بالایی را با مشاغل مشابه نشان می دهند. برای مثال سرایداران یعنی کسانی که قبلاً همه شان مرد بودند در سال 2004 دستمزدی با متوسط ساعتی 10 دلار داشتند، در حالی که دختران و زنان خانه دار در مشاغلی که به همان اندازه مهارت لازم دارد ساعتی 8،67 دلار دریافت می کنند. کارگران تعمیرکار ماشین و کمک های پرستاری که زمان آموزش مشابهی دارند اولی ساعتی 16،64 دلار و دومی ها ساعتی 10،53 دلار کسب می کنند. 12)

توضیح ترند ها

چه توضیحی وجود دارد که چرا بعضی از چیزها چنان اسفناک تغییر کردند در حالی که دیگر چیزها همانطور که بودند باقی ماندند؟ نگاهی عمیق تر به کسانی که از این تغییرات سود برده اند و کسانی که سود نبرده اند می تواند به ما در درک مساله و پاسخ به آن کمک کند. برای مثال بسیاری از زنانی که در سال های اخیر به موقعیت مدیریتی و تخصصی تغییر مکان داده اند، سود عظیمی برده اند. اما همان طور که بوهانا برنر خاطر نشان می کند بسیاری از موفقیت های این زنان ناشی از راه حل های فردی و به ویژه مبارزه برای دسترسی برابر به بازارهای کار بوده است. 13)

زنان برای ورود به کالج ها و مدارس حرفه ای فشار آوردند، و از استراتژی های قانونی و مجال های حقوقی برای مبارزه به خاطر دسترسی بهتر به بازارهای کار استفاده کرده اند. این موفقیت ها در کوچک کردن شکاف بین مردان و زنان به ویژه در محدوده های تبعیض های شغلی اساسی همراهی

کرد. زناني که از اين راه حل هاي فردي سود برده اند به طوري نامتجانس سفيد پوست بوده اند و اساسا از قبل به منابع دسترسي داشته اند. هم چنين ارقام نشان مي دهند که مساله، مساله نژاد و طبقه است. اين نقطه نظر جديدي نيست اما هنوز هم يکي از قاطع ترين آن هاست. نظر به اين که گرايشات جديد بيانگر يک شکاف گسترده نژادي ميان زنان است، با افزايش تبعيض شغلي بين زنان سفيد پوست و سياه پوست در دهه 1990 و ميزان هاي متفاوت اشتغال بين زنان جوان سفيد پوست و سياه پوست در سال هاي اخير اين مساله ثابت شد. 14) با ورود به نيروي کار مردي وضعيت طبقاتي اکثريت زنان تغيير نکرده است چنان که تحرک طبقاتي در ايالات متحده نسبتا پايين باقي مانده است. در واقع تحقيقات اخير نشان مي دهد که پويابي طبقاتي در سال هاي اخير کاهش يافته است.

بچه دار بودن هم مهم است. همه ي زنان بچه دار در بازار کار فقير نيستند اما 75٪ خانواده هاي داراي بچه هاي زير 8 سال اينگونه اند 15) و بچه دار بودن به عنوان يکي از بهترين پيشگوها براي توانايي مذاکره ي زنان در بازار کار باقي مي ماند. اين وابستگي با حضور شوهر يا مادر بزرگ ها و پدر بزرگ ها تخفيف مي يابد، اما زنان باز هم به مسئوليت سابق پرورش کودک ادامه مي دهند.

اما اين حقايق براي توضيح ترند هاي بحث شده در بالا کافي نيستند. فقط اين نيست که زنان طبقه کارگر و زنان رنگين پوست به طور متوسط از زنان نخبه يا زنان سفيد پوست قدرت کمتر و منابع ناچيز تري دارند. و فقط اين نيست که بچه داشتن گران است و و يافتن يک کار با دستمزد خوب را مشکل مي کند بلکه هم چنين سازمان دهی هم مهم است. زنان بعلاوه زنان طبقه کارگر در اين دوره کوشيده اند نمايندگي خود را هم به صورت انفرادي و هم به طور جمعي اعمال کنند. هر چند شکل گيري، سازمان دهی شيوه ي توزيع قدرت و منابع، و هم بازتوليد اجتماعي، به چگونگي اعمال اين نمايندگي ارتباط دارد.

همين طور چهارچوبي که در آن مردم خواسته هاي شان را مي سازند، مي تواند بر نتايج کوشش هاي شان تاثير بگذارد. نلسون ليختن اشتاين استدلال مي کند که جنبش کارگري آمريکا بعد از جنگ جهاني دوم در دستيابي به توسعه فراگير جمعي در سازماندهي طبقه کارگر شکست خورد. 16) بطور مثال بجاي جنگیدن براي يک سيستم بهداشتي همگاني، آن ها سيستم بيمه ي مبتني بر افراد شاغل را پيش برده اند. بجاي جنگیدن براي بهبود وضعيت کار و فرصت هاي شغلي براي همه ي کارگران، آن ها اساسا براي اعضاي خودشان مبارزه کردند. به عنوان نتيجه، نه فقط گروه هاي بزرگي

از کارگران خارج از جنبش اتحادیه ای بودند، اتحادیه ها در توجه به مسایل مرکزی آن ها از قبیل بیمه بهداشتی و بیمه بازنشستگی شکست خوردند. بویژه با توسعه بعد از جنگ جنبش کارگری ایالات متحده، زنان و مردم رنگین پوست به حاشیه رانده شدند و مجبور به جستجوی راه حل های دیگر برای مسائل محل کار شدند. جنبش حقوق شهروندی سال های دهه ی 1960 توضیحی بود در جستجوی آلترناتیوها، برای یافتن معبری به سمت قانونیتی که تبعیض بر مبنای نژاد یا جنسیت (یا سایر دسته بندی ها) را منع کند و از کارفرمایان بخواهد که به زنان و مردان برای کار یکسان، دستمزد یکسان پرداخت کند. با وجودی که این حقوق محصول پیروزی قانونی بودند، و قبلاً از طریق دعای فردی به پیش برده می شدند، به نطفه بستن سازمان های زنان امروزی کمک کرد.

نظر به این که بسیاری ازین راهبردها به موفقیت دست یافتند، سازماندهی زنان طبقه کارگر با تاکید بر استراتژی های فردی ادامه یافت. برای مقابله با تبعیض شغلی، آن ها از آموزش شغلی که زنان را قادر به ورود به مشاغل با مهارت می کرد طرفداری کردند. برای کاهش شکاف دستمزد بین زنان و مردان کارگر آن ها برای برنامه های بیشتری که منجر به ورود زنان به کالج می شد و برای قانون که دستمزد برابر را تعهد کند، فشار آوردند.

در حین که دستیابی به راه حل های فردی مهم است، این واقعیتی است که زنان طبقه کارگر و زنان رنگین پوست احتمال کمتری برای تعقیب قانونی آن دارند. البته مواردی چون مورد بتی دوکس در رابطه با وال مارت، همچون سایر ابتکارات پیشگام زنان طبقه کارگر وجود دارد. اما به راه حل رسیدن چنین مواردی چندین سال طول می کشد و اکثر زنان طبقه کارگر نه وقتش را و نه منابع لازم را برای تعقیب قانونی کار در اختیار دارند. با استراتژی های قانونی و دیگر استراتژی های فردی خارج از دسترس و با وسیله انتقال به عمل جمعی (مثل اتحادیه ها)، زنان طبقه ی کارگر بدون این که سازمانی برای خود داشته باشند به طور وسیعی کنار گذاشته شدند.

البته این طور نیست که همه سازمان دهی ها روی راه حل های فردی متمرکز شده باشد. بعضی از زنان طبقه کارگر از راه های جمعی ای که دستمزد ها و کیفیت شغلی را ترقی داده، سود برده اند – برای مثال از طرق اتحادیه ای. در ایالات متحده اتحادیه هایی بودند که زنان را در مدت زمانی طولانی، سازمان دهی کردند. اما این کوشش ها در چند دهه ی گذشته به طور اسفناکی کاهش یافته است. بعنوان مثال، زنان شاغل در معلمی و پرستاری از طریق اتحادیه ای شدن دستمزد و بیمه بهتری بدست آورده اند. سازمان های زنان طبقه کارگر از قبیل 9 به 5 که در سال 1973 تاسیس شد

و اکنون در همه ی 50 ایالت عضو دارد، کمک به تصویب قانون حقوق شهروندی سال 1991، قانون خانواده و مرخصی پزشکی و قوانین بهداشتی و سلامت کشوری و هم چنین کمک هزینه زندگی منطقه ای را سازمان داده است.

اما جایی که عمل جمعی وجود داشته باشد به مبارزه دومی برای سازمان یابی منجر می شود: یعنی به استقرار منابع قدرت می انجامد. استیو جنکینس تحلیل می کند که پویایی جنبش کارگر مرکز، برای کارگران امتیاز سودمندی را بین دو منبع قدرت ایجاد می کند، اول توانایی از هم گسیختن تولید یا تجارت در حالی که قدرت دوم قدرت دفاع است. قدرتی که به حقوق دانان و لابی ها و رای دهندگان و یا دیگران توانایی می دهد که برنده دعاوی شوند.

زنان کارگر چه نوع قدرتی دارند؟

بخشی از زنانی که در چند دهه ی گذشته موفق شده اند که مشاغل نسبتاً خوبی را در بازار کار کسب کنند، زنانی هستند که به مهارت های کمیاب دست یافته اند: به ویژه زنانی که موفق به اخذ مدرک کالج و یا بالاتر شدند و به حیطه ی مشاغل ویژه ی مدیریتی و تخصصی وارد شدند. این زنان قادر شده اند به خود به طور فردی تکیه کنند و یا در بعضی مواقع از طریق قدرت معامله جمعی به مشاغل و دستمزد های بهتر دست یابند.

دسته دوم زنانی که به اعمال جمعی وصل شده اند، سابقاً از طریق اتحادیه ای شدن، با مهارت های فردی خود و آموزش، دستمزد و وضعیت کار خود را ترقی دادند. جدول یک** این نقطه نظر را نشان می دهد، جدول لیستی از بیست شغل بزرگ زنان ارائه می دهد- این جدول مربوط به سال 2005 است و لیست مورد نظر 141.730 شاغل را شامل است که 65.762 نفر یعنی 46،4٪ را زنان تشکیل می دهند- در مجموع 43٪ کل زنان کارگر ایالات متحده در این 20 شغل توزیع شده اند. جدول نشان می دهد که دو شغل پرستاری و معلمی مدرسه ی ابتدایی نسبت به سایر مشاغل درآمد هفتگی بطور قابل توجه بالاتری را نسبت به میانگین همه زنان کارگر که 585 دلار است، دارند که حتی از میزان های دستمزد کارگران مرتبط با اتحادیه ها بیشتر است (به ترتیب 930 و 813 دلار). گرچه دستیابی به آموزش و مهارت های نادر یا حتی عضویت در اتحادیه ها، موفقیت در بازار کار را تضمین نمی کند. برای مثال معاونان معلم، معلمان پیش دبستانی و کودکانی تراکم بالایی در عضویت اتحادیه ای دارند اما میانگین دستمزد آنان پایین تر از میانگین دستمزدهای هفتگی است- بخاطر عنصر مراقبتی این مشاغل.

همان گونه که نانسی فولبر در کتابش *قلب نامرئی استدلال* می‌کند؛ این مساله یک محصول فرعی تقسیم جنسیتی کار در جایی است که همه ی اشکال کارهای مراقبتی کم تر از ارزش واقعی خود در بازار هستند. هرچند که کارمراقبتی به نحو فزاینده ای خصوصی شده است به طوری که زنان زیادی وارد نیروی کار مزدی شده اند، هنوز هم این امر با کمک هزینه ی سنگینی که توسط کار آزادی که زنان انجامش را ادامه می دهند، ممکن است (فولبر تخمین می زند که این کار بین 30 تا 60٪ همه ی کالاها و خدمات ساخته و انجام شده در ایالات متحده است). فولبر هم چنین استدلال می کند که حتی زمانی که زنان در مشاغل مراقبتی به کار اتحادیه ای رو آوردند باز هم در نهایت مزدی کم تر از کارهای قابل مقایسه ای که در خارج از بخش بهداشت می توانستند داشته باشند، دریافت می کنند. این امر از حقیقتی ناشی می شود که این کارگران سازمان داده شده اتحادیه ای به خاطر عنصر مراقبتی شغل خود تمایل چندانی به به آزمایش گذاشتن این وسیله ی نافذ - خواه اعتصابات یا اکسیون های دیگر شغلی- ندارند.

به طور ویژه مهم، گروه سومی از کارگران زن وجود دارند: کارگرانی بدون قدرت فردی و بدون اتحادیه. اینان زنانی هستند با تحصیلات کم تر و توانایی اندک برای دستیابی به مشاغل ماورای مشاغل سنتی زنانه. مشاغل از قبیل صندوق داری، خرده فروشی، فروشنده گی و پیشخدمتی که با قدرت اجتماعی ناچیزی همراه هستند. شاغلان آن براحتی قابل تعویض و جانشینی هستند، مشاغل اند که میزان تراکم اتحادیه ای بسیار پایینی دارند. بنابراین اکثر زنان کارگر نه از راه حل های فردی سود می برند و نه از کوشش های جمعی ای از قبیل اتحادیه ای شدن.

احتمالاً راه حل های فرد مبنای این گروه از زنان موثر نیستند، زیرا به قلب مساله یعنی به فقدان " مشاغل خوب"

راه نمی برند. ممکن است که که امروزه شغل صندوق داری در وال مارت بتواند دستمزد و حق بازنشستگی قابل قیاس با شغل مونتاژ ماشین فورد در دهه 1950 باشد اما برای تبدیل آن ها به " مشاغل خوب " به سازمان دهی جمعی نیاز دارد نه به آموزش شغلی. بعلاوه باید دید که چگونه " مشاغل بد" در صنعت اتومبیل سازی به مشاغل با دستمزد و بازنشستگی خوب تبدیل شدند.

چون ما براین عقیده ایم که زنان دراین سه دسته بندی محتملاً بیشتر از استراتژی ها جمعی سود خواهند برد تا استراتژی های فردی، مهم است توجه نمائیم که هنوز راه کارهای جمعی داری محدودیت هستند؛ اول این که در کوتاه مدت حتی با دارا بودن درجه ی تراکم بالایی عضویت اتحادیه ای

در مشاغلي که زنان در آن ها غالب هستند، فقط مي توانند بيانگر کيفيت کار باشند نه وضعيت طبقاتي. اگر هنوز ما در یک جامعه ي طبقاتي زندگي مي کنيم، زنان کارگر همچنان توسط کارفرمايان خود استثمار مي شوند و با کارشان بيگانه هستند.

دوم، راه کارهاي جمعي که فقط براي کمک به رشد دستمزدها و بالا بردن کيفيت کار هستند، چون خطاب آن ها به بازتوليد اجتماعي کار نيست در زمينه ي تأثير موثر بر روي زندگي کارگران داراي محدوديت اند. بنا بر اين زنان به همان نسبت فعاليت بازاري، به راه حل هاي جمعي فعاليت غير بازاري نيز نياز دارند. بهبود دستيابي به بازار و به مشاغل با کيفيت بهتر مي تواند براي زناني منفرد منفعت داشته باشد اما اين امر اغلب و بسادگي کار مراقبتي را بين زنان توزيع مجدد مي کند. همان گونه که يوهانا برنر و باربارا لاسلت استدلال مي کنند اين تنها قدرت و منابع نيستند که بر فرصت هاي سازمان دهی تأثير مي گذارند، بلکه کل سازمان بازتوليد اجتماعي است که اثر مي کند (18). راهي که در آن بازتوليد اجتماعي - بخصوص تقسيم جنسيتي کار - ساختار يافته است، مي تواند فضا را براي خودسازمان دهی زنان باز کند يا ببندد. براي مثال سيستم خصوصي شده مراقبتي بدین معني است که مسئوليت هاي کار خانگي و مراقبت از کودکان به دوش افراد و خانواده ها مي افتد. کار تقسيم شده بر مبنای جنسيت منجر به افتادن اکثر اين کارها بدوش زنان شده است، هرچند که بويژه در رابطه با طبقه و نژاد و بسته به وضعيت جنبش هاي اجتماعي تفاوت هايي در آن وجود دارد. در زمان هايي چون بهبود قراردادهاي مربوط به کار و دستمزد و سال هاي دهه 1960 و 1970 یک جنبش قوي فمينيستي وجود داشت که با تقسيم کار بر مبنای جنسيت مبارزه مي کرد، فضا براي اکثر زنان طبقه ي متوسط و سفيد پوست براي خود سازمان دهی و بسيج براي خواسته هاي شان ايجاد شد. در دوره ي فعلي بخش اعظم بازتوليد اجتماعي خصوصي شده است؛ والدين براي حل مساله مراقبت از کودکان خود (و ديگر کارهاي مراقبتي) مسئول شده اند. اين امر فرديت دادن زندگي زنان را تداوم مي دهد و از فضا براي خود سازمان دهی و راه حل هاي جمعي براي همه کودکان جلوگیری مي کند.

البته ما نبايد از ساير شرايط مادي اي که در شکل دادن تجربيات زنان در بازار کار مهم اند، غفلت کنيم. تنها ساختار بازتوليد اجتماعي نيست که مهم است بلکه هم چنين خود توليد نيز مهم است. برخي از اسفناک ترين تغييرات در مشارکت نيروي کار زنان در بازار زماني رخ داد که کارفرما و/ يا دولت فعالانه زنان تازه وارد بازار کار شده را به کار مزيدي خارج از خانه

هدایت کرد؛ بطور مثال کارخانه های نساجی که در دهه 1980 دختران روستایی را بکار گرفتند یا صنایع دفاع که در طول جنگ جهانی دوم زنان را بکار گرفتند. زنان می توانند تجربیات بازار کار خود را از طریق خود سازمان دهی شان تغییر دهند اما البته آن ها چنان تحت " شرایطی که خودشان انتخاب می کنند" عمل نمی کنند.

همه ی این چیزها چه کاری برای خود سازمان دهی زنان انجام

می دهند؟

تداوم تمرکز روی تبعیض در محل کار، مبارزه را برای زنان طبقه کارگر محدود می کند، چون به جای این که نظریه ای را که می گوید بازار ها می توانند بسمت ایجاد اشتغال برای همه با حقوقی که زندگی را تامین کند و به یک تولید و بازتولید انسانی تر سیر کنند، رد کند، بیش از همه روی خواسته های دستیابی همسان به بازار کار می پردازد. در حالی که تعدادی از سازمان ها وجود دارند که در رابطه با مسائل مربوط به زنان کار می کنند و در نهایت فشار را روی سیاست هایی می گذارند که در چارچوب زیر باشد: آموزش شغلی بیشتر برای زنان به نحوی که آن ها بتوانند مشاغلی با دستمزدهای بالاتر را کسب کنند؛ سوبسید برای مراقبت از کودکان به نحوی که زنان بیشتری قادر به ورود به بازار کار شوند؛ مقررات ارزشی قابل مقایسه ای که کارفرمایان را به برسمیت شناختن و پاداش منصفانه دادن به سرمایه انسانی زنان وادار سازد. (19) بالاخره، این راه حل ها تنها می توانند شانس زنان را در دستیابی به مشاغل کارگری بهبود بخشند و یا در بهترین حالت سبب شوند که آن ها به طور کلی از شمول در طبقه کارگر خارج شوند. آن چه که فراموش می شود، تصدیق این است که طبقه در مرکز سیستمی است که در آن کارگران و کارفرمایان به طور ذاتی دارای علایق متضاد هستند. ما می توانیم و باید هم برای شرایط بهتر برای کارگران در حیطه ی سرمایه داری بجنگیم، اما نهایتاً سرمایه داری نمی تواند مشاغل تامین کننده زندگی را برای همه فراهم سازد. بدین معنی که برای مشاغل تامین کننده زندگی موجود در سرمایه داری هم رقابت وجود دارد، و شبیه هایی که این مشاغل توزیع شده اند از سیستم پدرسالارانه و ستم نژادی تاثیر گرفته اند. راه حل های فردی برای دستیابی به بازار کار، کافی نخواهند بود و زنان به راه حل های مبتنی بر طبقه نیاز دارند. در حقیقت راه حل های فردی مشکل را برای بسیاری از زنان تشدید کرده اند.

چون فمینیست ها ما می خواهیم موفقیت های زنان منفرد را ببینیم: دستیابی به تحصیلات بالاتر، داشتن فرصت استقلال اقتصادی و یافتن یک کار

درست و حسابی. البته این که تعداد کمی از زنان ، یا حتی تعداد زیادی از زنان موفق شوند، کافی نیست. زیرا تحت لوای سرمایه داری موفقیت آن ها در ترک طبقه به معنی پشت سر گذاشتن دیگران است. تحت لوای سرمایه داری نمی توان مدیر بدون مدیریت شونده داشت، و نمی توان برنده بدون بازنده داشت. و بازنده کیست؟ در درجه ی نخست زنان و رنگین پوستانی که همه چیزشان را تحت لوای سرمایه داری از دست می دهند، بیشترین سهمیه را میان طبقه کارگر و فقرا دارند. بعلاوه بسیاری از زنانی که بنا به خصلت مدارک و مشاغل جدید خود " برنده " هستند، در حقیقت برنده نیستند. ممکن است پول و قدرت بیشتری داشته باشند اما هنوز هم سرمایه داری اختیار و آزادی آن ها را برای کمک کردن و کمک شدن محدود می کند. در این شیوه ی تولید زنانی که " می برند " هم مثل آن هایی که می بازند نیاز به یک جنبش فرا طبقاتی زنان دارند تا برای مدل متفاوتی از تولید و بازتولید اجتماعی مبارزه کنند که بما اجازه دهد زندگی مان را در رابطه با نیازهای انسانی بنا کنیم.

زیرنویس:

- 1) Irene Padavic, "Patterns of Labor Force participation and Sex Segregation"
- 2) This is for full-time workers. Stephan J. Rose & Heidi I. Hartmann, Still a Man's Labor Market: the Long- Term Earnings Gap
- 3) Data in this article comes from the Bureau of Labor Statistics, Current population Survey, Women in the Labor Force Databook 2005, unless otherwise specified. See <http://www.bls.gov/cps/wlf-table9-2005.pdf>
- 4) <http://www.bls.gov/cps/wlf-table4-2005.pdf>

5) <http://www.bls.gov/cps/wlf-table5-2005.pdf>

6) Heather Boushey, "Are Mothers Really Leaving the Workplace?" (issue brief, Council on Contemporary Families and the Center for Economic and Policy Research, March 28, 2006).

7) <http://www.bls.gov/cps/wlf-intro-2005.pdf>

8) Economic Policy Institute

http://www.epinet.org/content.cfm/datazone_dznational.

9) Erik Olin Wright & Rachel Dwyer, "The American Jobs Machine: Is the New Economy Creating Good Jobs?" Boston Review 25 (December/January 2000-01) 21-26

10) Bureau of Labor Statistics, Time Use Survey.

11) Irene Padavic & Barbara Reskin, Women and Men at Work, 2nd ed (Thousand Oaks, CA: Pine Forge Press, 2002).

12) National Occupational Employment and Wage Estimates.

13) Johanna Brenner, Women and the Politics of Class (New York: Monthly Review Press, 2000).

14) Lori L. Reid & Irene Padavic. "Employment Exits and the Race Gap in Young Women's Employment," Social Science Quarterly 86 (December 2005): 1242-60

15) <http://WWW.census.gov/hhes/WWW/poverty/histpov/hstpov4.html>.

16) Nelson Lichtenstein, State of the Union: A Century of American

Labor (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2003).

17) Steve Jenkens, "Organizing, Advocacy and Member Power: A Critical Reflection," *Working USA* (Fall 2002): 56-73

18) Johanna Brenner & Barbara Laslett, "Gender, Social Reproduction, and Women's Self-Organization Considering the U.S. Welfare State," *Gender and Society* 5, no.3 (1991): 311-33.

19) For a useful debate between different theoretical/political positions about the merits and weaknesses of comparable worth policies see Paula England, *Comparable Worth: Theories and Evidence* (New York: Aldine De Gruyter, 1992).

* - National Organization for Women (NOW)

** -

منبع:

www.zmag.org

چگونه سرمایه داری و چپ ارتباطات واقعی بین این مقوله ها را راز آلود ساخته اند.

جنس، نژاد و طبقه

سلما جیمز*- 1975

مقدمه:

مقاله در سال 1976 توسط سلما جیمز فمینیست سوسیالیست آمریکائی نوشته شد و بیانگر یک شیوه برخورد به سؤال جایگاه زن در جامعه سرمایه داری است. اواخر دهه 1960 و دهه 1970 اوج فعالیت زنان و دخالتگری آنان برای بازتعریف جایگاه زن در جامعه و نقش او بود.

موج اول جنبش زنان از اواخر قرن 18 آغاز شد و با انقلابات 1848 اروپا شدت گرفت. زنان در این دوره بطور فعال در جنبش های عمومی اجتماعی و انقلابات شرکت کردند. بدلیل حضور مردان در جبهه های جنگ زنان مجبور شدند بکار خارج از خانه بپردازند و به دنیای کار که در انحصار مردان بود وارد شوند اما همه این فعالیت ها نه شرکت در انقلاب و نه ورود به دنیای کار به آن منجر نشد که زنان حق و حقوقی کسب کنند و موقعیت اجتماعی شان بهبود یابد. کماکان زنان به شوهرانش وابسته شمرده می شدند. و آن چه که در قوانین انقلابی گنجانده شده بود همه برای مردان بود. بعد از انقلاب زنان طبقه بورژوا که بسیار فعال شده بودند دوباره به خانه برگردانده شدند اما زنائی که وارد دنیای کار شدند وضعیت شان حتی بدتر شد زیرا علاوه برکار خانگی و پرورش کودکان و نگهداری از افراد مسن خانواده کار بیرون هم به آن اضافه شد که دستمزدش بسیار پایین تر از دستمزد مردان و شرایط کارش بسیار ناگوار تر بود. در تقابل با این شرایط بخشی از زنان که به اقشار بالا و میانی بورژوازی تعلق داشتند و توانسته بودند از نظر آموزشی خود را بالا بکشند در اولین کنفرانس زنان در لنسا فالز گرد هم آمدند و برای اولین بار سازمانی را برای مبارزه در جهت برابری حقوقی و سیاسی زنان در زمینه حق رای، حق مالکیت، ارث، دستیابی به تحصیلات بهتر و بالاتر و حمایت قانون از زنان ایجاد کردند. طبیعی بود که مسائل زنان

کارگر مطرح نباشد زیرا بین این دوگروه از زنان رابطه‌ای وجود نداشت و اصولاً زنان کارگر و زنان کارگران در این جنبش بدلیل طبقاتی حضور نداشتند. در قرن 19 تمرکز زنان روی حقوق شهروندی برای زنان؛ حق رای، حق کار و حق آموزش بود. در 1910 با پیشنهاد کلارا زتکین در کنگره دوم بین الملل سوسیالیست در کپنهاک 8 مارس بخاطر مبارزات زنان کارگر شیکاگو روز زن نامیده شد و سال بعد در آلمان، اطریش، دانمارک و سوئیس زنان به خیابان آمدند و خواهان حق انتخاب، مشارکت در قدرت سیاسی، دستمزد مساوی برای کار یکسان، اجازه ورود به دانشگاه‌ها برای تحصیل و امکان دستیابی به همه مشاغل و کار در ادارات شدند. در همین سال زنان در گیلان نیز روز زن را جشن گرفتند و خواسته‌های خود را مطرح کردند. حضور فعال زنان کارگر در انقلاب اکتبر تأثیر فراوانی در حرکت در آوردن زنان اروپا و آمریکا بجا گذاشت. موج اول جنبش زنان در دهه دوم قرن بیست پایان رسید. زنان توانستند به بعضی از مطالبات خود دست یابند اما بعضی دیگر مثل مزد مساوی برای کار یکسان هنوز هم انجام نیافته است و به نظر من با مبارزات تنهایی زنان و بدون پیوند آن با مبارزات کارگری و بدون تبدیل این مطالبات به مطالبه فوری طبقه کارگر و مبارزه جمعی برای آن‌ها دستیابی به آن باز هم با مشکل مواجه خواهد بود زیرا بورژوازی براحتی این منبع راحت و بدون درد سر را رها نخواهد ساخت و بدون اعمال فشار شدید و جمعی از آن دست نخواهد کشید.

موج دوم جنبش زنان در فاصله سال‌های 1967 و 1970 رخ داد. قبل ازین تاریخ در دهه 1940 زنان در تعداد زیاد بطور رسمی بکار بیرون از خانه روی آوردند. در دهه 1950 زنان در مبارزه برای یک سیستم خوب رفاهی شرکت کردند. در این دوره زنان از سایر جنبش‌های انقلابی و تجربیات آن‌ها تأثیر بسیاری گرفتند. در ایالات متحده جنبش حقوق شهروندی سیاهان، زنان سفید پوست را هم به خیابانها کشاند. جنبش معروف شده به رهایی بخش در کشورهای زیر سلطه استعمار به ویژه مبارزات مردم الجزایر علیه قدرت استعماری فرانسه و حضور فعال زنان در آن، پیروزی در کوبا و جنگ ویتنام و به دنبال آن‌ها جنبش دانشجویی که مرکز آن در آلمان و رهبری آن با دانشجویان سوسیالیست بود و اروپا و آمریکا را به چالش طلبیده بود و در مجموع کل جهان را درگیر کرده بود، تأثیر بسیار زیادی روی زنان گذاشت. در غیاب جنبش انقلابی طبقه کارگر به دلیل بیش از یک قرن سیاست رفرمیستی اتحادیه‌ها و احزاب چپ سنتی، کارگران به سرکردگی اتحادیه‌ها ابتدا مبهوت و سپس دنباله‌رو جنبش دانشجویی شدند. جنبش زنان تحت تأثیر این جنبش‌ها برای رهایی از ستمی که بر آن‌ها می‌رفت، بپا خاستند و با

تأثیر گیری از این شرایط خود ابتکار عمل را بدست گرفتند تا برای حقوق خود مبارزه کنند. این نوع جدیدی از جنبش زنان بود که شاخه های متفاوت و مطالبات متفاوت داشت و نشان می دهد که زنانی بیشماری با خاستگاه های طبقاتی متفاوت و مطالبات متفاوت در آن شرکت کردند. خواست های جنبش زنان در مجموع عبارت بود از حقوق بازتولیدی (حق در باره نگهداری از کودکان و خود تصمیم گیری در باره تعداد کودکان، بهداشت)، مساله خشونت علیه زنان در خانواده توسط همسر یا شریک زندگی، خشونت جنسی و آزاد و اذیت توسط همسر، مخالفت با ختنه زنان، پرداخت حق فرزند به مادران برای مراقبت از کودکان. دستمزد مساوی و برابر زنان و مردان کارگر، فرصت های برابر اقتصادی اجتماعی سیاسی برای زنان، حق رای و حذف همه سدهای مانع شونده از پیشرفت زنان.

زنان در این دوره با سه گروه در ارتباط قرار گرفتند: با سیاهان بخاطر مشابهت در فقر اقتصادی و اجتماعی و بی حقوقی های مدنی و تبعیض و ستم، با دانشجویان بخاطر مسائل ایدئولوژیکی و با جوانان بخاطر ستم جنسیتی، بی آققی و نبود آزادی. همان طور که آمد جنبش کارگری که مدتها بود با سیاست های رهبران اتحادیه دیگر فعال نبود و کل مبارزاتش به افزایش سالانه چندرغاز به دستمزدها خلاصه شده بود نتوانست در این دوره مهر طبقه کارگر را بر جنبش بزند و با این اوصاف انتظاری از او نمی رفت و به همین سبب این رابطه صورت نگرفت.

در جنبش زنان این دوره سه گرایش خود را ویژه کرده بود:

زنان بورژوا در یک شاخه ازین خیزش از راه های قانونی خواهان برابری کامل زنان با مردان بودند. این گرایش حاصل تفکر سوسیال دموکراسی و لیبرالیسم بود.

زنانی که از جنبش چپ دانشجویی بیرون آمدند و برای جامعه ای بدون طبقه و بدون جنسیت مبارزه می کردند که می بایستی از سرمایه داری بسمت تفکر و شیوه تولید سوسیالیستی حرکت کند. در مسیر این حرکت با تغییر آگاهی از سلطه اقتدار رها شود.

جنبش رادیکال فمینیستی رهایی بخش. هدف این گروه رهایی روانی زن در مقابل فرهنگ مردانه حاکم بود. بنابرین خواهان جایگزینی فرهنگ زنانه با فرهنگ مردانه بودند. مبارزه علیه ستم جنسیتی و مناسبات پدرسالارانه حاکم دنبال می شد و برای پیشبرد آن ایجاد یک خود آگاهی جدید زنانه و گسترش آن مد نظر بود که برای دستیابی به آن کار در گروه های کوچک زنانه را پیش می بردند و با همجنس گرایان نیز همکاری می کردند. از نظر فرهنگی خواهان تغییر ارزش ها بودند و برگسترش آموزش زنان تاکید داشتند. مساله

عدالت جنسیتی، انتقاد از تبعیض و به ویژه تبعیض توسط مادران نسبت به دختران و تبعیض قانونی در رابطه با زنان، حق تعیین سرنوشت و حق بریدن خود و خود تصمیم گیری، مبارزه با تصویر رایج زن در جامعه و انتظاری که با توجه به آن از زنان می رفت، و نقش مادری مورد انتظار جامعه از زنان و وظایف خانگی زنان با کار در آشپزخانه و کلا کار بدون مزد خانگی و نقش بازتولیدی زن و نگاه به زن بعنوان شی جنسی برای مردان همه و همه را مورد چالش قرار دادند. از چهره های بارز فمینیسم رادیکال نیویورک شولامیث فایرستون است. وی تئوری مارکسیستی را بخاطر فیکس کردن روی ساختار اقتصادی برای تحلیل مورد انتقاد قرار داد. وی سعی کرد سنتزی از نظرات فروید، رایش، مارکس، انگلس و سیمون دوبوار را ارائه دهد. در کتاب دیالکتیک سکس که در سال 1970 به چاپ رسید او استدلال می کند که نابرابری جنسی ریشه اش در ساختار اجتماعی پدرسالاری تحمیل شده برزنان بخاطر بیولوژی آن ها و آسیب های جسمی، اجتماعی و روانی تحمیل شده بدلیل بارداری، زایمان، پرورش کودک و بازتولید انسانی قرار دارد و خواهان لغو خانواده هسته ای و زندگی در واحدهای اجتماعی در جامعه ای سوسیالیستی می شود. خواهان شورش طبقه فرودست یعنی زنان و کنترل بازتولید توسط آن ها می شود. و می گوید هدف انقلاب سوسیالیستی نه فقط حذف امتیاز مردان که هدف موج اول فمینیسم بود بلکه حذف تفاوت جنسی می باشد، نه فقط حذف امتیازات اقتصادی طبقاتی بلکه حذف خود تفاوت طبقاتی است. او توأمان به تئوری مارکسیستی و لیبرال انتقاد می نماید.

هایدی هارتمن یکی دیگر از ایدئولوگ های فمینیست می گوید پدرسالاری و همین طور ستم برزنان توسط مردان خود یک سیستم ویژه است که از ستم طبقاتی مستقل می باشد و حل این مساله این گونه میسر می شود که همه زنان باهم علیه مردان باشند.

فمینیسم سوسیالیستی از جنبش مارکسیستی دانشجویی نشأت گرفت، از آن جدا شد و به موج دوم جنبش زنان تعلق دارد. فمینیسم سوسیالیستی می خواهد تلفیقی از مارکسیسم و فمینیسم رادیکال را باهم داشته باشد. فمینیسم سوسیالیستی می گوید که تحت ستم بودن زنان در سرمایه داری با تاریخ سرمایه داری همبسته است بنابراین برای ایجاد تغییرات، ارتباط ساختاری بین پدرسالاری و سرمایه داری را مورد هدف قرار می دهد و معتقد است درک از طبیعت مردانه با دید دیالکتیک مارکسیستی را باید در مناسبات بین بیولوژی و جامعه یافت. تاکیدشان روی سن، جنس، تعلق طبقاتی و ملیت، آن ها را از لیبرال ها جدا می کند. آن ها دید ذهنی از طبیعت مردانه را رد می

کنند و خواهان برابری کامل اقتصادی، سیاسی زنان، حق انتخاب، حق کار و بهبود شرایط کار زنان هستند. آن‌ها هم چنین توجه خود را به مساله کار خانگی و کار بازتولیدی پرداخت نشده زنان معطوف کرده‌اند و تم مرکزی بحث آن‌ها ارتباط دادن مساله زنان و جنبش کارگری به همدیگر است و به احزاب کمونیست یا احزاب چپ و در مواردی به جناح چپ سوسیال دموکرات‌ها نزدیکند.

دستاوردهای فمینیستی موج دوم به ویژه در آلمان بعنوان بزرگترین مرکز عمل آن بشرح زیر است:

1972 تشکیل اولین کنفرانس سراسری زنان با شرکت 400 نفر

1972 ایجاد اولین گروه زنان لُزب بعنوان بخشی از جنبش زنان،

1973 تشکیل مراکز زنان،

سازمان دهی اعتصاب زنان کارمند علیه تبعیض دستمزده که اوج آن در دهه 1990 بود،

میانه دهه 1970 ایجاد رسانه‌های زنان، چاپخانه زنان، تقویم زنان و نشریات زنانه که مهمترین آن‌ها کوراژ و اما بود. کوراژ از سال 1976 تا 1984 منتشر می‌شد و اما از 1977 تا امروز منتشر می‌شود،

1976 تشکیل تربیونال بین‌المللی علیه جنایت نسبت به زنان در بروکسل که در آن 1500 نفر از 33 کشور شرکت کردند،

1976 تشکیل اولین دانشگاه تابستانه برای زنان که هنوز هم تشکیل می‌شود از دهه 1980 به بعد جنبش به شاخه‌های مختلف لُزب، مادران، وکلای زن، مهاجرین، فعالان صلح و ... تبدیل شد و امکان کار جمعی مثل سابق برایشان مشکل گردید.

موج سوم فمینیسم از دهه 1990 به ویژه در ایالات متحده و کشورهای درحال رشد ظهور کرد و معتقد است اکثر خواسته‌های موج دوم فمینیسم برآورده شده است بنابراین آن‌ها نظرات جدیدی مطرح می‌کنند که بیشتر خصلت جهانی دارد تا قومی و تأکید می‌کنند که مردانگی هم برحسب زمان و مکان به اشکال متفاوت وجود دارد و جاری است که باید بطور انتقادی مورد سؤال قرار گیرند. امروزه فعالیت عملی و نظری فمینیست‌ها روی مسائلی چون 1- مبارزه علیه سکسیسم یا ستم جنسی 2- غلبه بر پدرسالاری، بیعدالتی و ستم و فمینه کردن جامعه 3- رد کامل تقسیم وظایف بر مبنای جنسیت که در این رابطه گفته می‌شود که کودک، مرد یا زن دنیا نمی‌آید بلکه جامعه با رفتارشان او را مرد یا زن می‌کند و شعار معروف در این رابطه " ما دختر دنیا نمی‌آئیم بلکه دختر می‌شویم" است. 4-

سکسوالیته آزاد، و مساله مربوط به زنان لزب 5- رسیدن به هستی زنانه مردانه در آینده که همه خوبی های دوجنس در آن باشد.

دیگر گرایش های فمینیسم عبارتند از فمینیسم فرهنگی، پست فمینیسم، فمینیسم آنارشیکستی، فمینیسم انفرادی، فمینیسم دولتی و آن چه که در کشورهای مسلمان از آن با عنوان فمینیسم اسلامی نام می برند. با وجود انتقاد فمینیست ها از مارکسیسم و این باور آن ها که مارکسیسم نسبت به جنسیت نابینا است نمی توانند تاثیر مارکسیسم را به ویژه در مساله مردسالاری، ستم بر زنان، تحلیل خانواده بورژوائی و شرایط کار زنان و تاثیر انقلاب اکتبر را بر جنبش زنان ندیده بگیرند. عده ای نیز از پایان فمینیسم صحبت می کنند.

سلما جیمز چنانکه در آغاز آمد به گرایش فمینیسم سوسیالیستی تعلق دارد. او کارش را با کارگری در کارخانه آغاز کرد بعد از ازدواج و بچه دار شدن بکار خانگی تمام وقت مشغول شد. در 25 سالگی در یک مجله هفتگی که صدائی برای زنان، جوانان و سیاهای شده بود، سلسله مطالبی تحت عنوان "جایگاه زن" در طبقه کارگر را به رشته تحریر در می آورد. سپس به انگلستان رفت. در سال 1965 در کمپین " علیه تبعیض نژادی" شرکت کرد و با جنبش سیاهان همکاری داشت. او پرداختن به مساله " کار بدون مزد خانگی" زنان را در راس فعالیت های خود قرار داد تا نشان دهد که چگونه کار خانگی و کار بازتولید زنان، خارج از بازار کار، کل طبقه را تولید می کند. در سال 1983 کتاب مارکس و فمینیسم را منتشر کرد و در سلسله سخنرانی هایی به بازخوانی و توضیح کاپیتال مارکس از دیدگاه زنانه و با توجه به کار بدون مزد زنان کرد. در 1975 با تشکل های مستقل زنان از جمله با زنان سیاهپوست " مزد برای کارخانگی" و زنان تن فروش انگلیس " ECP" برای یافتن یک آلترناتیو اقتصادی برای خود فروشی همکاری نزدیک داشت. در 1985 در ایجاد شبکه بین المللی زنان در کمپین "Global Women's Strike" برای قبولاندن کارخانگی بعنوان یک فعالیت اقتصادی و تعلق بیمه و تامین اجتماعی برای زنان خانه دار از طریق فشار بر سازمان ملل و اعضای آن براساس ماده 88 نقش مهمی داشت. در سال 2008 با نوشتن نامه ای که لینک آن ضمیمه است اعلام کرد که بعنوان یک یهودی نمی خواهد شصتمین سال تولد اسرائیل را تبریک بگوید. Letter of British Jews on 60th anniversary of Israel

این مختصری بود در معرفی نویسنده اما ترجمه مقاله ای که در زیر می آید به بهانه روز جهانی زن و برای آشنائی بیشتر با مبارزات زنان در یک قرن گذشته صورت گرفته است. مسلماً در رابطه با مقاله چیزهایی برای نقد هم

از جنبه مثبت و هم منفي وجود دارد. رابطه جنس، نژاد و طبقه همان گونه که او مي گويد با هم تنیده شده اند و در نظام سرمايه داري به وضوح قابل رويت است. مسلم است که تعريف سنتي چپ از طبقه بايد به چالش کشيده شود. حتي اکنون و در قرن 21 هم هنوز بسياري طبقه کارگر و مبارزاتش را تنها در محدوده کارخانه با تعريف کار در کارخانه بعنوان کار مولد مي بينند. تعريف طبقه بشکلي که همه بخش ها را در خود جا دهد، توان و قدرت طبقه کارگر را در مقابل طبقه سرمايه دار که هم گام با چپ سنتي و با کمک اتحاديه هاي کارگري، دائماً به اين تقسيم سنتي کار رجوع و طبقه کارگر را شقه شقه مي کنند، بالا مي برد. پرداخت به مساله کارخانگي زنان بعنوان کار بدون مزد براي سرمايه، يکي ديگر از مسائل است که چند پهلوي است و حسن و عيب را باهم دارد و برقراري آن به تنهائي نمي تواند به فروستي زنان در جامعه و تبعيض عليه او و تقسيم کار جنسي و مناسبات استثماري و مرد-پدرسالارانه سرمايه داري پايان دهد. براي کارخانگي زن حد و مرزي وجود ندارد. کار قبل از بيدار شدن اعضا خانواده آغاز و بعد از به بستر رفتن هم و آماده کردن وسايل ادامه وظيفه در سحرگاه فردا پايان مي گيرد. تحقيقات انجام يافته چندي نشان مي دهد که در مقايسه با ساير کارها کارخانگي گاه تا 90 ساعت در هفته است. که برابر مي شود با کار دو کارگر به اضافه 10 ساعت اضافه کاري در هفته؛ اگر کار هفتگي 40 ساعت باشد. کارخانگي شامل کارهاي لازم براي تجديد نيروي مرد کارگر براي ادامه کار، براي بازتوليد نيروي کار آتي يعني توليد و تربيت و پرورش کودک بعنوان کارگر بعدي به اضافه رسيدگي به درس و مشق کودکان و ارتباط با مدرسه و ترتيب ايام فراغت کودکان. رسيدگي به کارهاي بيرون از خانه مرد که در ساعات اداري توسط خود مرد قابل انجام نيست، مثل کارهاي بانگي، تصفيه حساب هاي مالي با بقال و عطار و فراهم کردن و ترتيب دادن کارهاي ايام فراغت همسر چون پيشبرد مهماني ها و ديدارهاي فاميلى و دوستانه و غيره. با عطف توجه به همه اين وظيفات مسلم است که کار خانگي کاري توليدي است، حتي اگر اثري از مبادله کالائي را بشيوه معمول در آن نينيم. کاري است که ارزش اضافي ايجاد مي کند و بهمين سبب براي سرمايه داري مهم است حتي اگر اين کار را مستقيم و عيني نتوان با فرمول پول-کالاپول براي اثبات ايجاد ارزش اضافه توضيح داد و به نابوران نشان داد که زنان با کار خانگي مثل هرکارگر ديگري مورد استثمار سرمايه قرار مي گيرند. پرداخت دستمزد به کارخانگي توسط دولت که توسط کمپين زنان و سلما جيمز بعنوان اين که دولت سرمايه داري که به نيابت طبقه سرمايه دار حکومت مي کند و اهداف آن ها را پيش مي برد و پيش از ديگران نفع مي

برد، بی تردید و در وهله اول برای این که برای زنان استقلال مادی ایجاد می کند اما این که آیا در آن صورت بزنان برای این کار دستمزد مناسب پرداخت خواهد شد مورد تردید است اما اگر دولت در صورت قبول کردن، بار آن را با افزایش مالیات از درآمد که معمولاً در وهله اول گریبان کارگران را می گیرد بگذارد می شود مثال معروف با یکدست پیش می کشد و با دست دیگر عقب. زیرا سرمایه داران به شیوه های مختلف از رشوه یا بقول خودشان هدیه به وزرا و وکلا و دست اندرکاران تا وام های کم بهره و پول خرید ماشین و دفتر و وسایل نو و غیره از معافیت های مالیاتی برخوردار می شوند و از درآمدی که خود حاصل کار پرداخت نشده کارگران زن و مرد در بازار است برای این منظور سهمی نخواهند داد یا بمقداری ناچیز خواهند پرداخت. یا اگر دولت در آزادی آن، امکانات اجتماعی را کاهش دهد در حقیقت این پرداخت نقش مثبتی در زندگی بازی نخواهد کرد؛ نمونه اش در آلمان با بوق و کرنا چند یورو مثلاً به پول کودک برای مادر اضافه می کنند در عوض با ایجاد اضافه پرداخت برای دارو و درمان بیش از آن از کاسه خانوار بیرون می کشند. یا در پارلمان ایران مساله به گونه ای ریشخند آمیز مورد تأیید قرار می گیرد که زنان می توانند از همسران خود برای کار خانگی و شیر دادن بچه و نگهداری از آن ها تقاضای دستمزد کنند در حالی که می دانند زنان گاه مجبور می شوند برای کمک به درآمد خانوار و تنها برای سیر کردن شکم بچه ها به خودفروشی اقدام کنند. بنابراین در ضمنی که باید برای این حق جنگید اما باید بشیوه ای جنگید که بارش بردوش سرمایه داران که نفع بران اصلی این کار هستند گذاشته شود.

حالا فرض را بر این قرار می دهیم که این حق برقرار شد. آیا این حق فرودستی زنان را در جامعه حل می کند. آیا کارخانگی را بعنوان وظیفه زنانه رسمیت نمی دهد و زنان بیشتری را خانه نشین نمی کند؟ آیا شانس های مساوی برای رشد و ارتقا اجتماعی را برای زنان که برایش بسیار مبارزه شده است و هنوز هم کاملاً تحقق نیافته است مسکوت نمی گذارد. آیا تقسیم کار جنسی تقویت نمی شود و تفکر مردسالارانه که سرمایه داری به مدد بکارگیری آن از ترندهای قبلی برای فرودستی زنان در جهت منافع خود مورد استفاده و اشاعه قرار می دهد و روابط اجتماعی مردسالارانه به جای ریشه کن شدن، تقویت و تثبیت نمی شود. تنها در صورتی این امر بنفع زنان می تواند تمام شود که همراه با مبارزه برای برقراری دستمزد کارخانگی و قبول آن بعنوان بخشی از کار مولد اجتماعی مثل هر کار دیگری با آن رفتار شود. خصلت زنانه از آن گرفته شود و کارواجب اجتماعی گردد و کاری گردد برای هردو جنس. امکانات رایگان اجتماعی چون مهد کودک ها،

کودکستان ها، مراکز مراقبت از سالمندان، آشپزخانه هاي عمومي، رختشويخانه هاي عمومي، مراکز تفريحات سالم براي کودکان و بزرگسالان، مراکز دسترسي به اطلاعات و غيره گسترش يابد. قلمروهاي مردانه و زنانه کار- مثل اختصاص بخش خدمات بزنان و صنعت به مردان- محو شود و همه امکانات و امتيازها از دستمزد تا ارتقاي شغلي تا پول بازنشستگي تا مقرري بعد مرگ يکي از دوطرف و غيره به تساوي به مردان و زنان تعلق گيرد. برقراري تنهائي مزد براي کارخانگي تبعيض زنان نسبت به مردان را از بين نمي برد. اين تبعيض بخشي از فرهنگ غالب در جامعه است که به ويژه در بسياري از جوامع از جمله ايران هنوز در خانواده و توسط مادران و هم پدران از تولد کودک آغاز مي شود و کودکان را براي تقسيم جنسي کار پرورش مي دهد. بااين شيوه برخورد دختران براي مادرشدن و کارخانگي حتي اگر به تحصيلات بالا هم نايل شوند و پسران براي نان آور شدن و کار بيرون پرورش داده مي شوند. براي پسران داشتن دوست دخترهاي متعدد بتوالي حسن و زرنگي است و دختران بايد منتظر دق الباب و آمدن خواستگار بمانند و گرنه ضد فرهنگ و ضد عرف و عادات و آبروي خانواده عمل کرده اند. مبارزه براي حقوق زنان از جمله دريافت دستمزد براي کار مبارزه اي طبقاتي است اما اگر با مبارزه با موجوديت سرمايه داري همراه نشود، اگر با مبارزه براي محو طبقات و استثمار طبقاتي همراه نشود، اگر با مبارزه با تفکر و مناسبات مردسالارانه در کل جامعه و رهائي زنان از وابستگي به کنج آشپزخانه همراه نشود تنها اندکي ارتقاي مادي در وضعيت اين زنان خواهد بود نه رهائي واقعي اما بايد برايش مبارزه شود.

مارس 2013 با تشکر از اميد زار عيان براي اديت متن ترجمه شده.

جنس، نژاد و طبقه

به اندازه کافي اغتشاش فکري در حول و حوش جنس، نژاد، و طبقه ايجاد شد زماني که اين مقولات را روي در روي يکديگر به عنوان مقولات جداگانه و با حتي مقولاتي با ماهيت ناسازگار، مورد بررسي قرار داديم. اين که اين مقولات موجوديت هاي جداگانه اي هستند- امري بديهي است. درک اين که آن ها ثابت کرده اند خود را که موضوعاتي جدا نشدني و غيرقابل جدا شدن هستند مشکل است. اگر جنس و نژاد از طبقه بيرون کشانده شوند، عملا آن چه که باقي مي ماند سياست هاي سرو دم بريده، کوته فکرانه و سکتاريستي مردان چپ سفيد پوست کلان شهرهاست. اميدوارم بطور خلاصه نشان بدهم اولاً، که جنبش طبقه کارگر چيز ديگري از آن چه است که چپ همواره

تصور کرده است که باشد. دوما در آن تضاد بین وجود مجزای جنس یا نژاد و کلیت طبقه محبوس شده است که بزرگترین بازدارنده برای قدرت طبقه کارگر و هم زمان انرژی خلاق برای دستیابی به آن قدرت است.

در جزوه ما که آویس براون Avis Brown به آن رجوع داده است، (1) ما اشاره کرده ایم "... رابطه زنان و سرمایه و نوع مبارزه ای که (می) توانیم) بطور موثر برای نابودی اش به آن مبادرت میکنیم." (ص. 5)، را می توانیم از طریق تجربه توده های رنگین پوست علیه سرمایه بدست آوریم. اجازه دهید از تجربه (کاست) زنان شروع کنیم، ما طبقه را بگونه ای باز تعریف می کنیم که زنان را هم شامل شود. تعریفی بر مبنای کار بی مزد زنان خانه دار. ما آن را این طور بیان کردیم: از زمان مارکس، روشن شده است که سرمایه از طریق مزد حکومت می کند و توسعه می یابد، یعنی که پایه و اساس جامعه سرمایه داری، کارگر مزدی و استثمار مستقیم کارگر زن یا مرد است.

چیزی که برای سازمان های طبقه کارگر روشن و مفروض نبوده است، این بود که دقیقاً از طریق مزد، استثمار کارگران بدون مزد سازمان دهی شده بود. این استثمار حتی بخاطر فقدان مزد که آن را {استثمار} پنهان می داشت، شدید تر بوده است. ... در جایی هم که زنان به کارشان وابسته اند، بنظر می رسد که کارشان یک خدمت شخصی خارج از سرمایه باشد. (ص. 28)

اما ارتباط کاست با طبقه در جایی که به زنان مربوط می شود خود را در یک شکل پنهان رازآلودی نشان میدهد، این رمز و راز نسبت به زنان منحصر بفرد نیست. قبل از این که با مساله نژاد مواجه شویم بیایید از تجربه خود زنان شروع کنیم. کم قدرت ترین ها در جامعه کودکان ما هستند، و هم چنین آن هایی که در یک جامعه کارمزدی، مزدی دریافت نمی کنند. زمانی آن ها {دوگروه بالا} بعنوان یک بخش کامل از کار مولد اجتماع پذیرفته شده بودند. کاری که آن ها انجام می دادند بخشی از کل کار اجتماعی بود و با چنین عنوانی مورد تأیید قرار گرفته بود (برای مثال در جامعه قبیله ای هنوز هم هستند). آن جاها که سرمایه و نقش آن توسعه یافت، کودکان از دیگران در اجتماع جدا گردیده و مجبور شدند به مدرسه بروند، که این خود باعث شورش های پیوسته روزانه آنان هست. آیا بی قدرتی آن ها یک مساله طبقاتی است؟ آیا مبارزه آن علیه مدرسه یک مبارزه طبقاتی است؟ ما عقیده داریم که هست. مدارس نهادهایی رسمی هستند که توسط سرمایه برای دستیابی به منظورشان از طریق کودک و بر علیه او سازمان داده شدند. سرمایه ... کودکان را به مدرسه فرستاد نه بخاطر این که آن ها جلوی دست و پای والدین خود بودند، بلکه برای تبدیل این کودکان به کارگران "مولد"

تر، که از طریق تعلیم امکان پذیر می شود. جباریت سرمایه از طریق مزد هرانسانی را که رمقی داشته باشد ملزم بکار می کند و بشیوه ای بکار می گیرد که اگر نه فوراً، که بعداً در نهایت برای توسعه و گسترش فرمانروائی سرمایه سود آور شود. در نتیجه اساساً معنای مدرسه چیزی جز این نیست. تا جایی که به کودکان مربوط می شود، کارشان این گونه به نظر می رسد که آموزش شان برای منفعت خودشان است. (ص. 28) در نتیجه در این جا دو بخش از طبقه کارگر را داریم که فعالیت های شان، یکی در محیط خانه و دیگری در مدرسه است و به این علت که این کارگران مزدی دریافت نمی کنند، چنین بنظر می آید که خارج از رابطه و دایره کارمزدی سرمایه داری باشند. در واقع، فعالیت های آنان جنبه هایی از تولید سرمایه دای و تقسیم کار آن است.

اول زنان خانه دار، که درگیر تولید و بازتولید کارگرانند، چیزی که مارکس آن را نیروی کار می نامد. آن ها {زنان} به کسانی خدمت می کنند که روزانه توسط کارکردن بخاطر مزد درهم کوبیده می شوند و نیاز دارند که روزانه تجدید قوا کنند؛ و آن ها {زنان} از کودکان مراقبت می کنند و به آن ها آموزش می دهند تا وقتی که بزرگ شدند آماده کار شوند. دوم کودکان یعنی کسانی که از زمان تولد موضوع این مراقبت ها و تربیت هستند، کسانی اند که در خانه ها و مدارس تربیت می شوند که کارگران آینده بشوند. اما این کار دو جنبه دارد. در مکان اول برای بازتولید نیروی کار در شکل کودکان، این کودکان باید ناگزیر شوند که دیسیپلین و به ویژه دیسیپلین کارکردن را بپذیرند، که استثمار شوند بخاطر این که قادر باشند، غذائی برای خوردن داشته باشند. بعلاوه آنها باید برای انجام دادن نوع معینی از کار دیسیپلین یابند و تربیت شوند. کاری که سرمایه می خواهد انجام یابد، تقسیم شده است و هر دسته آن بطور بین المللی بعنوان کار زندگی، سرنوشت و هویت دسته های ویژه کارگران طبقه بندی شده است؛ اصطلاحی که معمولاً برای توصیف این مساله بکار برده می شود تقسیم کار بین المللی است، در این باره بعداً بیشتر بحث خواهیم کرد اما اکنون اجازه می خواهم که مادر پسری هفت ساله از هند غربی تحصیلات پسرش را برایمان با دقت و بطور خلاصه بیان کند: " آن ها اکنون برای رفتگری خیابان انتخاب شده اند". کسانی از ما در جنبش فمینیستی، که بالاخره نقاب را از این تقسیم کار بین المللی سرمایه داری برای افشای وضعیت طبقاتی زنان و کودکان یعنی وضعیتی که با ویژگی های موقعیت کاست آنها، پنهان شده بود، برداشتند، ازین شکل جنبش سیاهان چیزهای خوبی آموختند. این چیزی نیست که جایی نوشته شده باشد (گرچه ما بعدها دریافتیم که این طور باشد). یک جنبش توده

ای از قدرتی که تجربه می کند، قدرتی که تمام کثافت های ظاهری را پاک می کند و می گوید که واقعیت این است، بیشتر می آموزد تا از نوشته ها. جنبش سیاه پوستان در ایالات متحده (و هر جای دیگر) هم مانند جنبش زنان که "برای" زنان و شورش کودکان که "برای" کودکان می شود، که در آغاز بنظر می آمد که ربطی به طبقه نداشته باشد، با اتخاذ چیزی آغاز شد که بنظر می رسید تنها یک موقعیت کاستی در مخالفت با نژاد پرستی گروه های مردانه مسلط سفید پوست باشد. روشنفکران در هارلم و مالکوم ایکس، آن انقلابی بزرگ، که هردو ملی گرا بودند. هردو برای جایگزین کردن رنگ بر فراز طبقه ظاهر شدند. زمانی که چپ های سفید هنوز شعارهای "سفید و سیاه متحد شوید و مبارزه کنید" یا "سیاهان و کارگران باید با هم متحد شوند" را می دادند. طبقه کارگر سیاه پوست قادر شدند از طریق این ملی گرایی طبقه را باز تعریف کنند: اکثریت سیاه پوستان و کارگران مرادف هم اند(کارگر با هیچ گروه دیگری مرادف نبود- شاید به استثنای زنان)، مطالبات سیاهان و اشکال مبارزاتی ای که توسط شان ابداع شدند جامع ترین مبارزات طبقه کارگر بودند ... (ص.8)

همانطور که آویس می گوید اینطور نیست که جنبش سیاهان بعداً "از سر ناچاری به مبارزه طبقاتی تبدیل شده باشد". این خود مبارزه طبقاتی بود و مدتی طول کشید تا به آگاهی ما رسوخ کند. چرا؟ یک دلیل این است که بعضی از ما چشم بندهای مردان سفید چپ را به چشم زده بودیم، این که آیا این را می دانستیم یا نه موضوع دیگری است. طبق نظر آن ها اگر مبارزات در کارخانه رخ ندهد، مبارزه طبقاتی نیست. پیوند واقعی {با طبقه} آن بود که این چپ بما اطمینان می داد که بنام مارکسیسم صحبت می کرد. آن ها طوری رفتار می کردند که اگر ما از آن ها بطور سازمانی یا سیاسی جدا شویم یعنی ما از مارکسیسم و سوسیالیسم علمی روی گردانده ایم. آن چه که بما برای این جدا شدن، برای نترسیدن از آگاهی جرات داد، قدرت جنبش سیاهان بود. ما فهمیدیم که باز تعریف طبقه دست به دست مستقیم به کشف مجدد مارکس می رسد چیزی که چپ اصلاً درک نخواهد کرد.

هم چنین دلایل عمیق تری وجود داشتند که چرا کاست و طبقه بنظر متضاد می آمدند. اغلب این گونه می نماید که منافع سیاهان با منافع سفیدان متضاد است و این با مساله مردان و زنان شبیه است. فهمیدن منافع طبقاتی جایی که این گونه به نظر می رسد که نه یکی بلکه دوتا، سه تا، چهار و پنج تا - که هر کدام نقیض دیگری است، یکی از مشکلات وظایف انقلابی ما در تنویری و عمل است.

منبع دیگر گیج سري این است که همه زنان، کودکان یا سیاهان جزء طبقه کارگر نیستند. کافي است گفته شود که در درون این جنبش لایه هایی وجود دارند که قصد شان از مبارزه نه نابودی نظام سرمایه داری بلکه بالا رفتن از پلکان سلسله مراتب سرمایه داری است. و هم چنین در درون هر جنبش مبارزه اي وجود دارد در باره این که جنبش در خدمت کدام نفع طبقاتي است. البته این تاریخ جنبش هاي کارگران مردان سفید پوست است. و هیچ "خلوص" طبقاتي حتي در سازمان هاي محل کار وجود ندارد. مبارزه کارگران علیه سازمان هايي که بطور کلي در محل کار و در جامعه يعني اتحادیه هاي کارگري، احزاب کارگري و غیره- مبارزه ي طبقاتي است. (2) بگذارید ارتباط بین کاست با طبقه را به شیوه اي دیگر نشان دهیم. کلمه "فرهنگ" اغلب برای نشان دادن این که دیدگاه هاي طبقاتي محدود، بي فرهنگ و غیر انساني هستند مورد استفاده قرار مي گیرد. دقیقاً اما موضوع برعکس است. یک فرهنگ ملي که طی دهه ها یا قرن ها رشد کرده است، ممکن است بنظر رسد که که ارتباط جامعه با سرمایه داری بین المللي را انکار کند. این موضوعي است که بسیار گسترده و این جا نمی شود به آن پرداخت اما یک نکته اساسي مي تواند بسرعت روشن شود.

یک شیوه زندگی منحصر بفرد که مردمی برای خود بسط مي دهند و روزگاري گرفتار سرمایه داری مي شوند، اصلاً نمی تواند در واکنش به آن و شورش علیه آن درک شود مگر این که به تمامیت زندگی سرمایه دارانه آن ها توجه شود. محدود کردن فرهنگ، کاهش دادن آن به دکوراسیوني از زندگی روزانه است. (3) فرهنگ عبارت است از نمایش ها و شعر در باره استثمار شده ها، متوقف کردن پوشیدن دامن هاي کوتاه و استفاده از شلوارها به جاي آن ها؛ برخورد بین ارواح سیاهان باپتیست و تقصیر و گناه پروتستانیزم سفید پوست. فرهنگ هم چنین آژیر خطري است که در ساعت 6 زنگ مي زند، در زمانی که زن سیاه پوست در لندن بچه هایش را بیدار مي کند تا آن ها را برای مهد کودک آماده کند. فرهنگ هست که او چقدر در ایستگاه اتوبوس احساس سرما مي کند و سپس چقدر در میان جمعیت اتوبوس گرمش مي شود. این فرهنگ احساسی است که شما در ساعت هشت صبح دوشنبه وقتی که ساعت شما نشان مي دهد که زمان کار است و آرزو دارید که این که کاش جمعه بود، آروزي این که زندگی شما به عقب برمي گشت، است. فرهنگ يعني خط سرعت یا وزن توده هاي کثیف لباس ها در بیمارستان وقتی که در حال فکر کردن هستید که چایی در وقت خود درست کنید. فرهنگ يعني چاي درست کردن در حینی که مردت جلوي تلویزیون به اخبار گوش مي دهد. فرهنگ يعني یک "زن غیر منطقي" که برای نشستن

توي اتاق از آشپزخانه در مي آيد و بدون ادايي كلمه اي بدون هيچ دليلي تلويزيون را خاموش مي كند"

اين فرهنگ از كجا آمده است كه اگر شما زن باشيد اين گونه از فرهنگ مرد متفاوت است و اگر شما يك زن سياه باشيد از فرهنگ زن سفيد متفاوت است؟ آيا اين به مبارزه طبقاتي كمكي مي كند(چنانكه چپ سفيد آن {فرهنگ} را دارد) يا براي مبارزه طبقاتي اساسي تر است(چنانكه ناسيوناليسم هاي سياه و فمينيسم هاي راديكال آن را دارند) بخاطر اين كه براي جنس شما، نژاد شما، مليت شما و لحظه اي از زمان كه شما اين چيزها هستيد، ويژه است؟ -هويت ما، نقش هاي اجتماعي ما، شيوه اي كه ما ديده مي شويم، بنظر مي رسد كه با كاركردهاي سرمايه دارانه مان بي ربط باشد. بنظر مي رسد كه رها شدن از آن ها (يا از ميان آن ها)، از آزادي ما از بردگي مردي سرمايه داري مستقل باشد. بنظر من هويت- كاست ماده اصلي طبقه است. اين جا، جاي عجيبی است كه ما دريافتم كه {در آن} كليد ارتباط طبقه با كاست بطور موجز نوشته شده است. اين جا جائي است كه تقسيم كار بين المللي بعنوان مناسبات قدرتي در درون طبقه كارگر مطرح مي شود. اين جا هست جلد اول كاپيتال ماركس. - مانوفاكتور ... سلسله مراتبي از نيروي كار را ايجاد مي كند كه با مقدار دستمزد ارتباط دارد. اگر از يکطرف به كارگران منفرد كاركردي محدود در زندگي اختصاص يافته و به آن الحاق شده اند؛ از طرف ديگر اعمال مختلف سلسله مراتبي، برطبق توانائي هاي هم طبيعي و هم اکتسابي آن ها، بين كارگران تقسيم شده است.(مسكو، 1958، ص.349)

ارتباط عميق مادي بين نژاد پرستي، سكسيسم، شوينيسم ملي و شوينيسم نسل هائي كه براي مزد كار مي كنند، بر عليه کودکان و بازنشستگان سني كه بي مزد و وابسته هستند در دو جمله آمده است؛ كه سلسله مراتب نيروهاي كار و مقدار دستمزدهاي منطبق با آن است. نژاد پرستي و تبعض جنسي ما را با كسب توانائي هايي تعليم مي دهد كه هزينه اش از جيب ديگران پرداخت مي شود. سپس اين توانائي هاي كسب شده، اينطور بنظر مي رسد كه طبيعت ما باشند و كاركردهاي ما را براي زندگي و هم چنين كيفيت ارتباطات متقابل ما را تثبيت مي كنند. بنابر اين كشت نيشكر يا چاي شغل مردم سفيد پوست نيست، عوض كردن پوشاك بچه كار مرد نيست و كتك زدن كودك خشونت نيست.

نژاد، جنس، سن، مليت و هر کدام از آن عناصر جدائي ناپذيري از تقسيم بين لملي كاراند. پايه فمينيسم ما تا اين جا روي لايه نامرئي سلسله مراتب

نیروهای کار - زنان خانه دار - که به هیچ وجه با مزد ارتباطی ندارند بر مبنای ساختار سلسله مراتبی بین بردگی با مزد و بی مزد، بنیان گرفت. " تمرکز ... منحصر را روی تعیین کننده های اقتصادی مبارزه طبقاتی. " آن گونه که آویس کار طبقه کارگر را متهم می کند نیست. کاری که شما انجام می دهید و مژدی که دریافت می کنید صرفاً نه "اقتصادی" بلکه تعیین کننده های اجتماعی اند، و قدرت اجتماعی را تعیین می کنند. این {تعیین کننده} طبقه کارگر نیست بلکه سازمان هایی هستند که ادعا دارند به طبقه کارگر تعلق دارند و برای طبقه کارگرند و مبارزه مداوم {طبقه کارگر} برای قدرت اجتماعی را به " تعیین کننده های اقتصادی" - یعنی کنترل بیشتر سرمایه داری {بر آن ها} برای چندقاز بیشتر در هفته، تنزل می دهند. مزد اغلب زمانی افزایش می یابد که مذاکرات اتحادیه ها {با کارفرما} خواه به دلیل تورم یا از طریق استثمار شدیدتر (اغلب در شکل {بالا بردن} بارآوری کار) که بیشتر از پولی است که سرمایه دار برای بالا رفتن دستمزد می پردازد، دچار وقفه شده یا حتی قطع گردیده است. و به این ترتیب به مردم وانمود می کنند که منظور کارگران در مطالبه، بعنوان مثال برای دستمزدهای بیشتر، پول بیشتر و به بیان مارکس " قدرت اجتماعی همگانی" بیشتر همین {یعنی افزایش دستمزد} بود.

روابط قدرت اجتماعی جنس، نژاد، ملیت و نسل ها دقیقاً اشکال خاص از روابط طبقاتی هستند. این روابط قدرتی در درون طبقه کارگر، قدرت ما را در مبارزه بین طبقات تضعیف می کند. آن ها اشکال خاصی از فرمانروایی غیر مستقیم اند، یک بخش از طبقه بخش های دیگر را مستعمره خود می کند و از این طریق سرمایه خواست خود را به همه ما تحمیل می کند. یکی از دلایل این که چرا این سازمان های به اصطلاح مربوط به طبقه کارگر قادر شده اند در مبارزه این گونه واسطه گری کنند، این است که ما بطور بین المللی به آن ها اجازه دادیم که " طبقه کارگر" را ایزوله کنند، که آن ها با عناوین سفید، مرد و بالایی 21 {سال} از بقیه ماها متشخص شوند. کارگر ساده مرد سفید پوست، یک انسان استثمار شده که بطور فزاینده ارتباطی با منظور سرمایه ای که برایش کار می کند، برایش رای می دهد و در جامعه اش مشارکت می کند ندارد، با وجود این {چیزها} او هم که نژاد پرست و سکسیست است، خود را بعنوان قربانی این سازمان ها می شناسد. اما به زنان خانه دار، سیاهان، جوانان، کارگران آمده از جهان سوم، که در تعریف طبقه راه داده نشده بودند، گفته شده بود که تقابل آن ها با ساختار قدرت مرد سفید در کلان شهر یک واقعه تاریخی عجیب است. " مای تقسیم شده، توسط سازمان سرمایه داری در جامعه، در کارخانه، در اداره، در مدرسه، در

مزرعه، در خانه و در خیابان، هم چنین بوسیله موسسات زیادی که ادعا می کنند که مبارزه ما را بصورت جمعی بعنوان یک طبقه ارائه می دهند، تقسیم شدیم.

در کلان شهرها جنبش سیاهان اولین بخش انبوه طبقاتی بود که استقلالش را ازین سازمان ها بدست آورد و از محدود نگهداشتن مبارزه فقط در کارخانه فرار کرد. وقتی که کارگران سیاه پوست مرکز یک شهر را به آتش می کشند، چشمان چپ سفید پوست، بخصوص اگر چشمانی اتحادیه ای باشند، به آن برجسب نژادی می زند و نه طبقاتی.

جنبش زنان، جنبش بزرگ بعدی طبقه در کلان شهر بود که برای خود یک پایه قدرتی خارج از کارخانه و هم چنین داخل آن پیدا می کند. زنان و جنبش شان باید مثل جنبش سیاهان قبل از خود، بطور سازمانی از سرمایه و موسساتش مستقل شود. باید که از آن بخش "سلسله مراتب نیروی کار" که سرمایه بطور ویژه از آن علیه شان مورد استفاده قرار می داد، هم مستقل باشد. برای سیاهان این بخش سفیدها و برای زنان مردان و برای زنان سیاه هر دو این ها بود. فکر کردن به این امر حتی امروز هم عجیب است، وقتی که با استقلال جنبش سیاهان یا استقلال جنبش زنان مواجه می شویم، کسانی وجود دارند که از آن با "تقسیم کردن طبقه کارگر" صحبت می کنند. درواقع عجیب است وقتی که تجربه ما بما گفته است که درجهت متحد ساختن طبقه کارگر علی رغم تقسیماتی که در ساختارش - در مقابل کارخانه، در مقابل مزرعه، در مقابل خانه، در مقابل مدارس- طبیعی هستند، آن هائی که در پایین ترین سطوح سلسله مراتب قرار دارند می بایستی خود برای ضعف خود راه حل پیدا کنند، می بایستی خود استراتژی ای را پیدا کنند که بخواد به آن نقطه {ضعف} حمله برد و آن را خرد کند، می بایستی خود شیوه مبارزه خود را پیدا کند.

جنبش سیاهان از دید ما "در درون جامعه پلورال سرمایه داری حل و تابع آن نشده است" (اگر چه بسیاری از "رهبران" شده اند)، این امر "مشمول استراتژی طبقه کارگر سفید" نشده بود. (این جا من فکر می کنم آویس مبارزه طبقه کارگر سفید را با استراتژی اتحادیه و استراتژی حزب کارگر مغشوش می کند. آن ها دشمنان جانی هم هستند، با وجودی که اغلب یکسان گرفته می شوند.) جنبش سیاهان برعکس در ایالات متحده با قدرتمندترین دولت سرمایه داری جهان مبارزه کرد و با یکی از قدرت مندترین ها، چه در خود آمریکا و چه در خارج از آمریکا بمبارزه ادامه داد. وقتی که {جنبش سیاهان} مراکز آن کلان شهر را به آتش کشید و تئوریت قانونی را به مبارزه طلبید، راهی برای بقیه طبقه کارگر برای این که در هر مکانی برای علایق

خود بحرکت در آیند ایجاد کرد. ما زنان حرکت کردیم. این نه یک حادثه است و نه اولین باری است که در توالی آن حرکتی انجام یافته است. یک حادثه نیست زیرا زمانی که با قدرت موجود در تقابل قرار گرفت امکان جدیدی را برای همه زنان باز کرد. بعنوان مثال دختران مردانی که بعضی از این نیروها را نمایندگی می کردند در ورای ماسک با شکوه تعلیم و تربیت، پزشکی و حقوق دیدند که مادران شان زندگی خود را قربانی کرده بودند. اوه بله، ازدواج با مردی با درآمد خوب جایزه است، خانه ای خوب برای زندانی شدن در آن است و حتی داشتن یک خدمتکار سیاه پوست. این ها امتیازاتی بودند که {به این زنان تعلق می گرفت} تا زمانی که به درآمدی که مال خودشان نبود، وابسته بودند. اما قدرت در دستان ساختار مرد سفید قدرتی، باقی خواهد ماند. آن ها مجبور شدند امتیازها را انکار کنند و حتی بخاطر قدرت به آن ضربه بزنند. بسیاری این کار را کردند. در جذر و مد قدرت طبقه کارگر که جنبش سیاهان آن را در خیابان ها و همه زنان در شورش روز به روز در خانه ارائه کردند، جنبش زنان بوجود آمد.

این اولین بار نیست که یک جنبش زنان از تجربه مردم سیاه پوست انگیزه گرفت. بردگان سیاهی که جنبش الغای بردگی را شکل دادند و راه آهن زیرزمینی را برای فرار به شمال سازمان دهی کردند، به زنان سفید پوست-بازهم امتیازی به آنان- شانسی دادند؛ فرصتی برای رهایی جستن از محدودیت هایی که خصوصیات زنانه در آن زندانی بود. زنان همواره برای خدمت به دیگران تربیت می شدند. آن ها خانه های خود را، نه برای رهایی خود- که مستحق کیفر بود- بلکه برای آزادی "برده" ها ترک کردند. آنها از زنان سیاه پوست، از بردگان قبلی مثل سوجورنر تروث که بخاطر زن بودن رنج بردند، از آنهایی که پرورش دهندگان نیروی کار در مزرعه بودند، جرات گرفتند. اما زمانی که آن زنان سفید پوست اولین گام قطعی خود را خارج از الگوی زنانه برداشتند و برای موقعیت خود عمیق تر مقابله کردند، مجبور به دفاع از حقوق خود بعنوان زنان شدند. از صحبت کردن آن ها علیه بردگی ممانعت شده بود، برای مثال بخاطر این که زن بودند از نشستن آن ها در کنفرانس الغای بردگی در سال 1840 در لندن و هم چنین در سال 1848 در کنفرانس سنسفالز و نیویورک ممانعت شد. آن ها برای حقوق زنان کنفرانس خود را فراخوان دادند. یک سخنگوی مرد هم آن جا حضور داشت. او از رهبران الغای بردگی و یک برده و اسمش فردریک داگلاس بود. و زمانی که زنان جوان سفید پوست در اوائل دهه 60 این قرن {قرن بیستم} راننده اتوبوس ها شدند، کشف کردند که رفقای مردشان (سفید و سیاه) جای ویژه ای برای آن ها در سلسله مراتب مبارزه داشتند، همان گونه که سرمایه

در سلسله مراتب نیروی کار داشت، تقریباً تاریخ خود را تکرار کرد. در این زمان مبارزه برای رای دادن نبود بلکه برای هدفی بسیار متفاوت بود که آن ها جنبشی را بوجود آوردند. این لحظه ای برای آزادی بود. با هم مقایسه کردن جنبش های سیاهان و زنان می تواند همواره به 11-plus (شیوه آموزشی برای ادامه مدرسه ابتدائی به مدارس بعد آن که از 10 و 11 سالگی شروع می شد از دانش آموزان ابتدائی برای تعیین وضعیت تحصیلی بعدی امتحان گرفته می شد که انگلستان و چند کشور دیگر جریان یافت). تبدیل شود: چه کسی بیشتر استثمار شده است؟ قصد ما در این جا مقایسه نیست. ما در تکاپوی توضیح دادن پیچیدگی آمیزش نیروهای هستیم که در طبقه کارگر وجود دارند. ما در تکاپوی شکستن روابط قدرتی بین مان هستیم که بر مبنای فرمانروائی سلسله مراتبی سرمایه بین المللی استوار است. همانطوری که هیچ مردی نمی تواند صدای زنان باشد؛ هیچ مرد سفید پوستی هم نمی تواند صدای مرد سیاه باشد. نهایتاً آن ها با نیروی مان "مقاعد" خواهند شد. ما به آن ها چیزهایی را عرضه می کنیم که به زنانی با بیشترین امتیازات عرضه می کنیم؛ یعنی قدرتی بیش از قدرت دشمنانشان. جایزه اش هست پایان دادن به امتیازات آن ها بر ما.

استراتژی فمینیستی، مبارزه طبقاتی است؛ همان گونه که گفته ایم برپایه زنان بدون مزد در خانه. خواه در خارج از خانه هم برای دستمزد کار کند، کار او برای تولید و بازتولید طبقه کارگر گرانبار است و توانش را برای مبارزه کردن تقلیل می دهد. او دیگر وقتی برای این کار ندارد. موقعیت او در ساختار مزدی بطور ویژه پائین است اما نه فقط اگر او سیاه پوست است بلکه حتی اگر نسبتاً خوب در سلسله مراتب نیروی کار جا افتاده باشد (بندرت کافی!). او برای مرد بعنوان یک شی جنسی تعریف شده می ماند. چرا؟ بخاطر این که تا زمانی که اکثریت زنان خانه دار باشند، بخشی از کارشان در بازتولید نیروی کار، می شود شی جنسی بودن برای مردان، هیچ زنی نمی تواند از آن هویت خلاص شود. ما برای کاری که در خانه انجام می دهیم، تقاضای مزد داریم. و آن تقاضا برای مزد از دولت است، اولاً خواست مستقل بودن از مردانی که اکنون به آن ها وابسته ایم. دوماً ما بدون کار کردن در بیرون از خانه خواهان پول هستیم و برای اولین بار، امکان امتناع از کار اجباری در کارخانه ها و در خانه خود را آغاز می کنیم.

در این جا و در این استراتژی است که خط بین جنبش های سیاه پوست انقلابی و فمینیست انقلابی شروع به محو شدن می کند. این نظرگاه در بین کم قدرت ترین ها یعنی بدون مزدها پیدا شده است. با تقویت تقسیم بین المللی کار سرمایه، یک ارتش ذخیره از بیکاران ایجاد می شود که می تواند از

صنعت به صنعت و از کشور به کشور سوق داده شود. جهان سوم انبوه ترین منبع این ارتش ذخیره صنعتی است. (دومین منبع بسیار انبوه آشپزخانه در کلان شهر است.) بنادر اسپانیا، کالکوتا، الجزایر، شهرهای مکزیک، مرز جنوبی ایالات متحده منابع نیروی کار برای کارهای دون پایه در پاریس، لندن، فرانکفورت و مزارع کالیفرنیا و فلوریدا هستند. نقش اینان در انقلاب چیست؟ چگونه می توانند بی مزدها بدون اهرم مزد و کارخانه مبارزه کنند؟ ما جواب ها را مطرح نمی کنیم- ما نمی توانیم. اما سؤالات را به شیوه ای مطرح می کنیم که گوئی بیکاران برای خرابکاری در جامعه سرمایه داری به سر کار نرفته اند (یعنی این که وقتی کسی سر کار می رود این عقیده وجود دارد که نمی خواهد خرابکاری کند و این تنها تن لش ها هستند که نمی خواهند کار کنند).

زنان خانه دار بدون یک قرارداد کار با پرداخت در خانه کار می کنند، آن ها ممکن است همچنین شغلی هم خارج از خانه داشته باشند. تابعیت از مزد مرد در خانه و طبیعت تابعیت از آن کار، زنان را در جای دیگری که کار می کنند، بی توجه به نژاد تضعیف می کند. این جا اساسی است برای این که زنان سیاه و سفید باهم عمل کنند، "حمایت شده" یا "حمایت نشده" نه بخاطر این که بر تضاد نژادی غلبه شود بلکه بخاطر این که ما هردو به استقلالی نیاز داریم که مزد و مبارزه برای مزد می تواند ببار آورد. زنان سیاه پوست می خواهند بدانند در چه سازمان هایی (با مردان سیاه پوست، با زنان سفید پوست، نه با کس دیگری) باید آن مبارزه را انجام دهند. هیچ کس دیگری نمی داند.

ما با آویس موافق نیستیم که می گوید: "مبارزه سیاهان آمریکا در بکارگیری استعدادش بعنوان یک پیشتاز انقلابی ... شکست خورد، اگر منظور از کاربرد کلمه "پیشتاز" سوخت اساسی برای مبارزه طبقاتی در شرایط ویژه تاریخی باشد. عبارت "ویژگی تجربه اش" - بعنوان یک ملت و یک طبقه هردو باهم - برای تعریف طبقه و مبارزه طبقاتی بکار برده شده است. شاید {سیاهان} تنوریسین هائی نداشتند اما نباید هرگز از جنبش سرافکنده باشند. تنها بعنوان پیشتاز؛ تا جایی که ما حالا درک می کنیم و آن را تعریف می کنیم می توانست آن مبارزه، شروع به روشن ساختن مشکل مرکزی زمان ما، یعنی اتحاد سازمانی طبقه کارگر بین المللی نماید. وسیعا فرض شده است که حزب پیشتاز در مدل لنینی بیانگر آن اتحاد سازمانی است. نظر به این که مدل لنینی بیانگر پیشتاز نفع کل طبقه فرض می شود، با واقعی که ما توضیح دادیم، در جایی که هیچ بخشی از طبقه نمی تواند بیانگر تجربه و منافع و دنبال کننده مبارزه برای هر بخش دیگری باشد، ارتباطی ندارد. توضیح

رسمي سازمانی یک استراتژی عمومی طبقاتی اکنون در هیچ جایی وجود ندارد. اجازه دهید از یک نامه نوشته شده علیه یکی از سازمان های ایتالیایی فوق العاده پارلمنتاریستی چپ نقل کنم، که سال گذشته وقتی ما سمپوزیوم فمینیست ها را در رم داشتیم و ورود مردان به آن را ممنوع اعلام کردیم، ما را فاشیست ها خواند و بما حمله بدنی کرد. ... حمله سنتی به کارگران مهاجر، بویژه اما نه منحصرا اگر او سیاه باشد (یا از جنوب ایتالیا)، برای این است که {می گویند} منافع طبقه کارگر بومی را مورد تهدید قرار می دهد. دقیقا همین، در باره زنان در ارتباط با مردان گفته شده است. نقطه نظر ضد نژاد پرستی (همین طور ضد ملی گرا و ضد سکسیست) - نقطه نظری که از مبارزه می آید- عبارت است از پی بردن به ضعف های سازمانی که اجازه می دهد قوی ترین بخش های طبقه به بخش های کم قدرت تر تقسیم شوند و بدین وسیله به سرمایه اجازه می دهد تا با بازی کردن با این طبقه بندی، ما را شکست دهد. در حقیقت مساله این است، واز اساسی ترین مسائلی است که امروزه طبقه کارگرا آن مواجه است. جایی که لنین طبقه را بین پیشرفته و عقب مانده تقسیم کرد، یک تقسیم ذهنی، ما این تقسیم را در امتداد خطوط سازمان سرمایه داری، به قدرتمندتر و کم قدرت تر می بینیم. این تجربه کم قدرت تر است در زمانی که کارگرانی که در موقعیت قوی تر قرار دارند (که مردان با مزد در ارتباط با زنان بدون مزد، یا سفیدها با مزد بیشتر از سیاهان) پیروزی ای کسب می کنند، احتمالا این پیروزی، یک پیروزی برای کارگران ضعیف تر نمی تواند باشد و حتی شاید بیانگر یک شکست برای هردو است. نابرابری قدرت در درون طبقه دقیقا بمعنی قوت سرمایه است. 4)

این که نهایتا چگونه طبقه کارگر می خواهد متحد شود ما نمی دانیم. ما می دانیم که تاکنون به بسیاری از ماها گفته شده است که نیازهای خود را در برابر چند نفع گسترده تر که هرگز آنقدر گسترده نبوده که ما را در بر بگیرد، فراموش کنیم. ما هم چنین از تجربیات تلخ یاد گرفته ایم که تا زمانی که هربخش از استثمار شده ها قدرت مستقل خود را بپا نساخته است، هیچ چیز متحد و انقلابی شکل نخواهد گرفت. قدرت برای خواهران و در نتیجه برای طبقه.

این مقاله ابتدا در سال 1973 نوشته شد. بصورت یک جزوه در سال 1975 و بصورت جزوه یک زن خانه دار در دیالوگ در 1986، بعنوان بخشی از سری های centrepiece منتشر شد. رساله به بوورلی جونز، متولد

26 سپتامبر 1955، کشته شده 13 سپتامبر 1973، توسط گلوله های دولت حکومت ترینیداد، خواهر جنیفر و آلتنا و همه ما اهدا شد.

- (1) - "مستعمره استعمار: یادداشت هایی در باره نژاد، طبقه و جنس" از آویس براون، نژاد امروز، ژوئن 1973. نویسنده رجوع می کند به قدرت زنان و انهدام اجتماع از ماریاروزا دالا کوستا و سلما جیمز (انتشارات فالینگ وال، بریستول 1972)، بعنوان "درخشان". چاپ سوم بعنوان یک کتاب منتشر شد در سال 1974. بجز مواردی که اعلام می کند همه نقل قول ها از قدرت زنان، 1975 هستند. (ما بعدتر یاد فهمیدیم که آویس براون یک اسم مستعار برای آ. سیواناندان بود، یک مرد که اکنون رئیس اینستیتیوی روابط نژادی در لندن است.) جنس، نژاد و طبقه، پاسخ به "آویس براون" ابتدا منتشر شد در نژاد امروز، ژانویه 1947.
- (2) - برای یک تحلیل از ارتباط متضاد بین کارگران و اتحادیه ها نگاه کنید به سلما جیمز، زنان، اتحادیه ها و کار یا چه نباید انجام شده باشد، چاپ اول در 1972، چاپ مجدد با یک ضمیمه جدید، انتشارات فالینگ وال، بریستول، 1976
- (3) - برای بهترین رفع ابهام از فرهنگ چیزی را می شناسم که نشان دهد، برای مثال چگونه کریکت هند غربی در قلب خود درگیری های نژادی و طبقاتی را حمل کرده است، نگاه کنید به س. ال. ار. جیمز، فراسوی مرزها، هوشینسون، لندن 1963.
- (4) - از یک نامه بوسیله لوتا فمینیستا و کولکتیو فمینیست بین الملل، چاپ مجدد در لو اوفنسیوا، موسولینی، تورین، 1972 (صفحات 18-19). من یک پاراگراف از آن نقل قول کردم.

منبع- libcom.org بخش تاریخی

عدالت جنسیتی، نابرابری اجتماعی و فقر در اتحادیه اروپا

مقدمه مترجم:

ترجمه مقاله به مفهوم موافق بودن با کلیه نظراتی که توسط نویسنده مقاله بیان شده است نیست. مسلماً تمام اطلاعات ارائه شده در مورد وضعیت زنان در جوامع سرمایه داری و در این جا به ویژه اتحادیه اروپا به عنوان بخش پیشرفته سیستم جهانی سرمایه داری واقعیت دارد و تردیدی در باره آن نیست اما نگاه به آن ها می تواند متفاوت باشد.

امروزه بسیاری از نویسندگان به ویژه نویسندگان زن مناسبات جامعه سرمایه داری با کار زنان را تنها از دید جنسیت مورد مذاقه قرار می دهند اما برای من سرمایه یک رابطه اجتماعی است که کلیت زندگی اجتماعی را در حوزه

نفوذ خود يعني تمام دنياي حاضر، زير سلطه دارد براي سرمايه جنسيت و سن تنها در رابطه با مقدار ارزش افزايي و به قول خودشان مقدار سود معني پيدا مي‌کند وگرنه سرمايه نه عاشق جنس مرد است و نه با جنس زن در تضاد قرار دارد. سرمايه داري با ايجاد تحول دائمي در ابزار توليد مناسبات موجود را نيز تحول مي‌دهد. تحول مداوم در ابزار توليد کاربري ابزار را ساده مي‌کند به نحوي که ديگر نيازي آن چنان به نيروي بدني ندارد. کارگر ديگر با قدرت بازو پيش به ذهن متبادر نمي‌شود به دين سبب است که شاهد جاي گزيني زنان به جاي مردان و کودکان به جاي هردو هستيم، چيزي که در اولين روزهاي استفاده از ماشين در توليد سرمايه‌داري پيش آمد و سرمايه همه افراد خانواده را بدون تبعيض جنسي و سني به زيرپرچم فرمانروايي خود فراخواند و دست‌مزد کارگر را بين خانواده سرشکن کرد و همه را به ابزار توليد تبديل کرد. و اکنون که به ويژه در زمينه کار کودکان با مقاومت روبروست و در اين کشورها امکان اين کار براي ش به راحتي وجود ندارد حوزه عمل را به کشورهای فقير کشانده و در آنجاها بدون شرم حتي کودکان 4 ساله را به خدمت توليد ارزش اضافي مي‌گيرد؛ نمونه اش در پاکستان، هند، کشورهای امريکاي لاتين.

سرمايه داري حتي آن چه را که مخالف نرم اجتماعي بوده، نرم مي‌کند و در خدمت مي‌گيرد. ديرگاهي است که از صنعت سبس، تجارت سبس، صنعت پورنو، صنعت تفريحات و غيره مي‌شنويم همان گونه که از صنايع فلزي و غيره صحبت مي‌شود. سرمايه داري آن چه از سيستم‌هاي قديمي را که به انجام منافعش خدمت کند در خدمت مي‌گيرد، تغييرش مي‌دهد و شکل جديد به آن مي‌دهد. از آن جمله است خانواده و مناسبات پدرمرد سالارانه. اين سقوط اخلاقي شيوه توليدي را مي‌رساند که خود به عامل بازدارنده رشد تبديل شده است که در چشم‌اندازش تنها سود را مي‌بيند و بي‌شک با زنان آن خواهد کرد که مي‌بينيم.

مارس 2006

اعتراضات ده سال بعد از چهارمين کنفرانس جهاني زن در

پکينگ

پروژه بازرسي سازمان ملل ده سال بعد از چهارمين کنفرانس جهاني زن در پکنیک در رابطه با زنان و سياست جنسيتي پيشرفت‌ها و عقب‌گردهايي را نشان مي‌دهد. در ارتباط با موقعيت اجتماعي و اقتصادي زنان بيلانس هاي پکنیک+10 نشان مي‌دهد که جهاني سازي تئوليبرالي چگونه در سطح منطقه‌اي و ملي در ده سال گذشته بر برابري جنسيتي تاثير گذاشته است.

بیلاس‌ها، تفاوت‌های بزرگ منطقه‌ای و ناهمزمانی‌هایی را در ایجاد برابری اجتماعی و اقتصادی ارائه می‌دهد. همزمان پیشرفت‌هایی را در بعضی از مناطق. با وجود این به طور محلی و ملی خود را در محدوده متفاوت فرهنگی و سیاسی و هم چنین تمایلات جهانی تعین هویت می‌دهند.

وزرای ایجاد برابری در فوریه 2005 خلاصه کوتاهی تهیه کردند: پیشرفت-هایی حاصل می‌شوند، نابرابری‌ها باز هم وجود دارند، موانع برطرف نمی-شوند. بیش از همه موقعیت آموزشی بالاتر دختران و تعداد اشتغال به کار افزاینده زنان به عنوان علائم پیشرفت ارزشیابی می‌شوند. درست این دو شاخه - آموزش و اشتغال - معمولاً به عنوان راه به سوی برابری و به عنوان راه مطمئن خروج از فقر اعتبار می‌یابند.

آموزش: دختران در خط سبقت

موفقیت‌های دختران در بخش آموزشی چشمگیر است. در همه کشورهای اتحادیه اروپا (به استثنای لوکزامبورگ) دختران بیش‌تری نسبت به پسران با موفقیت دبیرستان را به پایان می‌رسانند. در آلمان 75,56% فارغ التحصیلان دبیرستان و بیش از نیمی از دانشجویان را دختران تشکیل می‌دهند. این بدین معنی است که مشکل رسوبات آموزشی در اروپا تقریباً از نظر جنسیتی مثبت است.

آموزش و کیفیت شغلی برای زنان ضروری‌اند اما پیش‌شرط‌های کافی برای غلبه بر فقر و نابرابری نیستند. نتیجه‌ی آموزش برای دختران به معنی شانس‌های یکسان شغلی و درآمدی نیست - روندی که در کاربیبیک، آمریکای لاتین، آسیای جنوب شرقی و مناطق دیگر هم دیده می‌شود که دختران پایان‌نامه‌های آموزشی بهتری از پسران دارند و زنان جوان حتی توانایی کیفی بهتری کسب کرده‌اند. اما با وجود این قابل مشاهده است که در آغاز به کار افراد با کیفیت بالا، بیکاری زنان بیش‌تر از مردان است. در آلمان دو سوم همه جوانان که هیچ شغلی پیدا نکرده‌اند دختران هستند. در کشورهای تازه وارد به اتحادیه زنان به دلیل داشتن استاندارد کیفی بالا در این فاصله زمانی 41% گیرندگان درجه دکتری را تشکیل می‌دهند اما فقط 14% استادان را.

یکی از علل اصلی برای اعتراض به موفقیت آموزشی و کمبودهای شغلی در این امر جستجو می‌شود که در چشم انداز کیفیت دهی دختران تغییرات کمی انجام یافته است. اکثر دختران به طور تیپیک تخصص‌های زنانه را در آموزش‌های شغلی و حرفه‌ای انتخاب می‌کنند، چیزی که توزیع بازار کار ویژه جنسیتی را به دنبال دارد. این امیدواری کنفرانس پکنینگ در مورد این

که تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات جدید بر تقسیم کار قدیمی براساس جنسیت غلبه کند و برای زنان کیفیت جدیدی در زمینه‌های شغلی ایجاد نماید، به عمل نرسید. حتی بیش‌تر در اغلب کشورها یک "کاهش" با ثباتی را نشان می‌دهد که با بازی‌های کودکان و جوانان شروع می‌شود و در مطالعات آماری بیان می‌گردد.

اشتغال در غرب: زنان بیش‌تری کار می‌کنند

توسعه اشتغال زنان کاملاً در نشانه فشارهای فزاینده جهانی‌شدن قرار دارد که بیان‌گر کاهش مخارج به عنوان موقعیت رقابت شدیدتر است. چون که تقدم اقتصادی در اتحادیه اروپا بر لیبرالی کردن بازار، بی‌قاعده کردن و خصوصی کردن قرار دارد، مدل دولت رفاه اروپایی با سیستم پیچیده‌ی تامین اجتماعی و خدمات عمومی مداوماً تخریب می‌شود. این تمایلات عدم اطمینانی را نشان می‌دهد که به طور فزاینده در قشرهای اجتماعی ایجاد می‌شود که اقتشار ضعیف اجتماعی به طوری بی‌واسطه و شدید با آن مواجه اند. در 15 کشور اتحادیه اروپا و همچنین در اغلب مناطق جهان زنانه کردن مشاغل ادامه دارد. اتحادیه اروپا با غرور گزارش می‌دهد که بر رکود اقتصادی غلبه کرده‌است، شمار زنان شاغل در اتحادیه در حال رشد است. در آلمان نرخ اشتغال زنان از سال 2000 با دو درجه تغییر به 9،58٪ افزایش یافته است در حالی‌که برای مردان کاهش یافته است. باز همزمان نشان می‌دهد که کل کار زنان کاهش یافته است، زیرا بسیاری از زنان به کارهای کوچک مشغولند- دوبرابر نسبت به مردان - گزارش پاییز سال 2004 انستیتو اقتصاد نشان می‌دهد که تازه ترین افزایش‌های مربوط به اشتغال زنان اکثر به مینی جاب، کار یک یورویی، گاه کاری و کار مستقل برمی‌گردد. اما به طور همزمان کار منظم به 4،1 میلیون سقوط کرده است. کشورهای اتحادیه اروپا یکی بعد دیگری و قدم به قدم بی نظم می‌شود. حمایت کارکنندگان در برابر فسخ قرارداد توسط کارفرما لغو می‌شود. حق قرار دادهای شغلی از بین می‌رود و شاخه‌های کاری با مزد ناچیز برپا می‌شود. تحت فشار اتحادیه اروپا سازمان جهانی کار در سال 2000 در قرارداد جدیدش در حمایت از مادران برای فسخ قرارداد کار توسط کارفرما، حمایت از زنان حامله را پس گرفت. انطباق پذیر کردن باید بازار کار، مشاغل و نیروی کار را در رقابت برای کاهش مخارج قابل رقابت سازد و با ضرورت بازار هماهنگ کند. نتیجه‌ی این بی‌ساختار ساختن برای زنان اکثراً دو جنبه‌ای است. آن‌ها مشاغل جدید بدست می‌آورند اما اکثریت شان مشاغل با مزد پایین و مشروط و از نظر اجتماعی کم اطمینان است - مشاغلی که از

طریق تقسیم مشاغل تمام وقت منظم در کارخانه‌ها و ادارات و فشار بر مزدها قرار دارد. انطباق پذیر ساختن مشاغل فعلا بیش از همه در رابطه با یکپارچه کردن زنان در بازارهای کار و نیر غیر رسمی کردن مناسبات کاری آغاز شده است.

... به سوی شرایط بد

در اتحادیه اروپا 83% همه گاه کارها زنان هستند؛ به بیان دیگر: یک سوم همه زنانی که کار می‌کنند گاه کارند اما فقط 6،6% مردان این گونه اند. این شکاف بین جنسیت‌ها باز هم بیش‌تر می‌شود. هلند بالاترین مقام را در گاه کاری زنان دارد. سه زن از هر چهار زنی که کار می‌کنند، گاه کارند. اشتغال به کار غیررسمی در اروپا تحت عنوان خود اشتغالی یا به نام Ich-AG در آلمان، بسیار کم موفق بوده است.

در حالی‌که در جهان و هم در اتحادیه اروپا، روند یکپارچه کردن زنان در بازارهای کار را ... شروع می‌شود، نمی‌تواند دیگر حرفی از برابری جنسیتی در میان باشد: بخش بخش کردن جنسیتی بازارهای کار قطع نشده است، و در هیچ جا نمی‌تواند تفاوت درآمدی ویژه جنسیتی به طور قطعی کاهش یابد. تفاوت مزد ساعتی بین شاغلین تمام وقت مرد و زن در اتحادیه اروپا 15% و در آلمان 23% است.

در کنفرانس پکنینگ+5 در نیویورک، کریستینه برگمان وزیر سابق زنان یک قانون ایجاد برابری برای اقتصاد خصوصی را اعلام کرد تا بتوان به طور سیستماتیک بر تبعیض زنان در شرکت‌ها غلبه کرد. اقتصاد خصوصی علیه قاعده مهندسی قانونی توفانی بپا کرد که حکومت قانون را پس گرفت و آن را منوط به حمایت داوطلبانه از ایجاد شانس برابر در شرکت‌ها کرد. این‌ها فقط پیشرفت‌هایی آهسته را نشان می‌دهد. به دین طریق آلمان نه تنها در رابطه با کاهش مزدی ویژه جنسیتی، بلکه هم در رابطه با شانس‌های ترقی زنان می‌لنگد. براساس داده‌های اتحادیه اروپا در سال 2003 در آلمان زنان 28% موقعیت رهبری در ادارات و شرکت‌ها را دارند. متوسط آن در اتحادیه اروپا 31% است. اشتغال کرسی‌های ریاست کنسرن‌ها در آلمان برای زنان تنها 5% است، متوسط اتحادیه اروپا در این مورد دوبرابر آلمان است.

تقسیم کار ویژه جنسیتی در خانواده، به ویژه موقعیت سمتی شده زنان برای مراقبت از کودکان، دلیل اصلی برای آن است که بازارها کاملاً توسط تصاویر ایده آلی هدایت شوند؛ که نقش‌های غالب مردان حفظ شود. مردان باز هم در بازار کار به عنوان "نان آور" خانه دیده می‌شوند، در حالی‌که

زنان با عنوان " درآمد داران جنبي " به حساب مي آيند که به صورت نيروي کار قابل انعطاف در مشاغل با مزد پايين و غير رسمي کاناليزه مي شوند.

...

برعکس کشورهاي اسکاندينوي و فرانسه، مراقبت از کودک براي زنان آلماني مانعي بزرگ براي اشتغال به کار است. تنها 3% کودکان در آلمان غربي جايي در مراکز نگهداري کودک دارند. اگرچه تعداد مادران شاغل در ده سال گذشته بيش از 60% افزايش يافته، باز هم اکثراً به طور قابل انعطاف، بخش کاري، کار کمي با مزد ناچيز کار مي کنند. . . . روند کتوني طولاني کردن زمان کار يک بار ديگر به مادران زيان مي رساند. همواره زنان امکان ترقي شغلي را به خاطر مراقبت از بچه از دست مي دهند، تنها 4،9 درصد پدران مرخصي مراقبت از بچه را مي گيرند زيرا آنها درآمد بيش تري از مادران دارند و ترس شان از اخراج و نزول شغلي مجاز است.

با کار پرداخت نشده مراقبتي، که اکثراً زنان آن را انجام مي دهند، براساس تغييرات جمعيتي، در همهي کشورهاي اتحاديه اروپا مراقبت از پيران به عنوان کار معين – و فاکتور زماني در نظر گرفته مي شود. در آلمان 70% آن هايي که به مراقبت نياز دارند در خانه نگهداري مي شوند، البته توسط وابستگان زن. خانواده هاي متوسط اين مشکل را معمولاً با کمک زني از يک کشور تازه وارد شده به اتحاديه اروپا يا از ماوراي درياها که به عنوان کمک خرج، نگهداري از کودکان يا مراقبت کننده پيران مشغول مي شود، حل مي کنند. معني اين کار اين است که مشکل از طريق يک تقسيم کار جديد بين مردان و زنان باز از طريق خدمات مراقبتي عمومي حل مي شود، به جاي اين که بر مبناي خصوصي به انجام برسد، چيزي که به عنوان تقسيم کار جديد بين المللي بين زنان کشورها مسلط مي شود، و بين آنها احساساتي از نزول رفاه را ايجاد مي کند.

زنان بار تغييرات را در شرق به دوش مي کشند

در کشورهاي جديد اتحاديه اروپا تفاوت هاي بزرگي ديده مي شود. در جمهوري چک، اسلواکي، مجارستان و لهستان وضعيت شغلي و درآمدي زنان بهبود يافته است. در اکثر کشورهاي اروپاي شرقي اما وضعيت زنان در رابطه با کار و تامين اجتماعي بدتر شده است. آنجا مشخص شده است که نقطه عطف طرح – به سمت اقتصاد بازار در بخش بزرگي بارش بر دوش زنان رفت و با جهت گيري به سمت بازار باز هم تفاوت هاي جنبيستي دوباره باز يافته و تقويت شدند. در مجموع يک تغيير مکان فعاليت هاي شغلي زنانه در زمينه مشاغل کيفي در کارخانه ها و قسمت هاي اداري به بخش خدمات و از کارهاي رسمي به غيررسمي شروع شد. بيکاري زنان به ويژه زنان

بالاي 40 سال از مردان بالاتر است. زنان دوباره در خدمات شخصي و مشاغل اجتماعي اي که مزدشان پايين است تمرکز داده مي‌شوند. در بلغارستان 76% مشاغل بهداشتي و 80% مشاغل آموزشي را زنان دارا هستند. براي گذران زندگي خانواده بسياري از زنان کارهاي خطرناک و بدون کيفيت را مي‌پذيرند؛ به طور مثال در صنايع ريسندگي بافندگي. شکاف درآمدي خود را بسيار سريع - بين فقير و غني و هم بين جنسيتها نشان مي‌دهد. در صربستان- مونتنگرو تفاوت‌هاي مزي ويژه جنسيتي بين 1996 و 2000 در بخش رسمي از 15% به 30% و در بخش غير رسمي از 20% به 40% رسيده است يعني دوبرابر شده است. اين نابرابري ويژه جنسيتي تازه، در مفهوم رشد يابنده نابرابري حقوقي و قطبي‌شدن‌ها در جوامع سابقا سوسياليستي قابل ديدن است.

بي‌شانسي و فقر گسترده به دنبال خود مهاجرتي در ابعاد بالا را سبب مي‌شود؛ اين گونه که زنان خود را سازمان‌دهي مي‌کنند و در همسايگي مي‌گردند و هربار براي چند ماه جهت کارخصوصي مراقبت از پيران و کودکان؛ به اروپاي غربي مي‌روند. زنان جوان بعد از پايان تحصيلات مدرسه به دنبال خوشبختي در غرب مي‌گردند يا بخش بزرگي در کارهاي خدماتي موقت مربوط به مهمان‌داري يا در صنعت تفريحات مشغول مي‌شوند. به طوري که تخمينن سالانه نيم ميليون از زنان اروپاي شرقي در کار خودفروشي مورد استثمارة قرار مي‌گيرند.

زنانۀ کردن فقر - هم چنين در اروپا

در تمام دنيا غناي درآمدي، مردانه و فقر زنانه است. تقريبا در همه کشورهاي اتحاديه اروپا خطر فقر زنان بالاتر از مردان است. در 15 کشور اتحاديه اروپا همان الگوي فقري وجود دارد که در کشورهاي فقير جنوب. کلا زنان به طور نسبي در خانواده فقير هستند. مثال افريقاي جنوبي: آنجا 68% خانواده‌هايي که زن سرپرست هستند، فقيرند اما نسبت در خانواده‌هاي مردسرپرست 31% است. در هلند تقريبا دو سوم خانواده‌هاي فقير زن سرپرست اند. براي زنان شاغل خطر فقر به گفته سازمان جهاني کار خيلي بزرگ است. زيرا آنان در مناسبات کاري غيررسمي و حاشيه‌اي گيرکرده اند. بنابراين زنان 60% طبقه‌ي جديد " فقراي کارکننده" را تشکيل مي‌دهند. از هر 7 سرپرست تنها در آلمان 6 نفرشان زن است که برابر با 2،5 ميليون نفر مي‌شوند که 3،26% شان با کمک‌هاي تامين اجتماعي زندگي مي‌کنند. نرخ فقر در اين گروه اجتماعي سه بار بالاتر از کل جمعيت آلمان است.

در اتحادیه اروپا سن تفاوت معنی داری ایجاد می‌کند. تنها سرپرست بودن زنان مسن با خطر بزرگ فقر همراه است. زیرا آن‌ها در غرب به دلیل عدم تداوم و کوتاهی زمان کار کردن، حق بازنشستگی ناچیزی نسبت به مردان دریافت می‌کنند، در ضمنی که سیستم اجتماعی قدیمی شرق هم درهم شکسته است.

اروپای شرقی منطقه‌ای از جهان با مقدار افزایش یابنده انسان‌های فقیر است، بخشی با تمایل به فقری بحرانی: به طور مثال در صربستان- مونته نگرو میزان فقر از 14% جمعیت در سال 1990 به 35% جمعیت در سال 2003 رسیده است. در مقdonیه فقر در همین محدوده زمانی پنج برابر شده است.

منبع: Social Watch Deutschland, Report 2005

فشار جهانی شدن بر زنان

عذرا طلعت سعید

در این گزارش من روی کشور خودم پاکستان متمرکز می‌شوم، چون آن را خوب می‌شناسم و می‌خواهم آن را به عنوان یک مطالعه موردی مطرح کنم.

من در این جا درباره زنان Root { منطقه ای در پاکستان } صحبت می‌کنم، اما این امر اساسا به عرصه‌ی سیاست گلوبالیزاسیون مربوط می‌شود، که در پاکستان در سه عرصه‌ی اصلی نمودار شده است:

- موافقت نامه بین المللی تعرفه و تجارت
- برنامه‌های تعدیل ساختاری، که حالا با PRSP ها؛ و
- نظامی کردن، جای‌گزین گردیده است.

این‌ها سه شاخه گلوبالیزاسیون هستند، که ما نیاز داریم، به خاطر درک آن چه که در آسیا، در رابطه با زنان رخ می‌دهد، به آن‌ها توجه کنیم. دولت پاکستان به طور مطلق، طرفدار دستورکار نئولیبرالی است که توسط انستیتیوی بین المللی مالی (IFI)، ایالات متحده و نیروهای گروه 8، پرورانده شده است. مدلی که خواسته شده تا ما با آن به پیش برویم، مدل رشد مرکز توسعه است، و تحت این مدل، آن چه که برای ما رخ می‌دهد، عبارت است از صنعتی شدن همراه با پدرسالاری.

در اقتصادهایی شبیه اقتصاد ما، که به طور بنیادی، اقتصادی معیشتی است، ما مشاهده گر مهاجرت وسیع زنان هستیم، و هم چنین، داد و ستد سکس. من وارد این بحث نمی‌شوم، چون توسط سخنگوی قبلی، مورد بحث قرار گرفته است، اما من می‌خواهم ذکر کنم که تقریباً در تمام کشورهای آسیا، چه

پاکستان، بنگلادش یا فلپین، داد و ستد وسیع سکس وجود دارد، و این می تواند مستقیماً به سناریوی تجارت بین المللی متصل شود.

آسیا، به ویژه آسیای جنوبی، وسیعاً روستایی است، و اقتصاد ما به آن چه که در تولید کشاورزی، رخ می دهد وابسته است. اکثریت مردم کشاورز اند و بیش از 50 درصد کشاورزان، تولید کننده های کوچک هستند. 125 میلیون متصرف (مالک) کوچک وجود دارد که 200 میلیون هکتار زمین را در اختیار دارند، میانگین اندازه زمین کشاورزی از 1،6 هکتار، بیشتر نمی شود. از این مزارع کوچک، 80 درصدشان کم تر از 6 دهم هکتار وسعت دارند، که یک سوم تمام زمین کشاورزی را در آسیای جنوبی شامل می گردد. برخی از نمودارهای ملی به ما می گوید که:

- در هند، به طور مطلق بی زمین ها و یا تقریباً بی زمین ها، 43 درصد خانوارهای روستایی را تشکیل می دهند؛

- واضح است که بیش از 400 میلیون نفر در هند، کشاورزان کوچک و حاشیه نشین هستند؛

- در پاکستان، تقریباً نیم خانوارهای روستایی ساکن دو استان بزرگ (پنجاب و سند)، بدون زمین هستند؛

- 93 درصد کشاورزان در پاکستان، کشاورزان کوچک اند؛

- در سری لانکا، 1،8 میلیون نفر، کشاورزان کوچک اند؛

- از طرف دیگر، دقیقاً 4 درصد خانوارهای روستایی در پاکستان، مالک 50 درصد زمین ها هستند؛

- 1،3 درصد زمین داران در پاکستان 33 درصد زمین ها را در مالکیت خود دارند و 2 درصد زمین داران، مالک 14 درصد زمین (بیش از 150 اکر در مزرعه) هستند.

بنا بر این ما درباره عدم شباهت های عظیم در مالکیت زمین حرف می زنیم. بخش بزرگی از جمعیت درگیر تولید کشاورزی است، اما کنترل اندکی بر زمین دارد. وضعیت زنان در این زمینه بسیار خراب است:

تنها حدود 4 دهم درصد زنان در آسیای جنوبی، مالک زمین اند، حتی در فیلیپین که در آن، یک رفرم ارضی صورت گرفته است، فقط 13 درصد زنان به زمین دست یافته اند.

در حقیقت وقتی ما از زنان و از حق بر زمین صحبت می کنیم، بنظر می آید که از یک رویای دور حرف می زنیم، باید بپرسیم که آیا زنان حتی حق حیات دارند. در پاکستان، تنها 48 درصد جمعیت را زنان تشکیل می دهند. نظریه این که تقریباً در همه نقاط جهان، زنان اکثریت جمعیت اند، در آسیای جنوبی تعداد زنان از مردان کم تر است. این به دین معنی است که – به طور

مستقیم یا غیرمستقیم- بچه دختر نسبت به پسر از نظر اجتماعی یا اقتصادی، ارزش مند در نظر گرفته نمی شود.

با توجه به نقش زنان در تولید، زنان 90 درصد برنج قاره را، غذای اصلی آسیا را تولید می کنند. بیش از 70 درصد زنان روستایی، در تولید کشاورزی کار می کنند، شباهتی که در کل جهان یافته می شود، اما به آن ها چه قدر پرداخت می گردد؟ همان طور که سخن گوی اصلی ما، صبح بیان کرد، وسیله معاش ایجاد شده است، اما تقریباً در حال کسب شدن است. این مربوط به داشتن یک زندگی با کیفیت است. در پاکستان، زنان برای 12 ساعت کار کشاورزی، 60 روپیه مزد می گیرند که کم تر از یک یورو است. برای چیدن سبزی جات، برای هر 60 کیلو 25 روپیه مزد می گیرند، 60 کیلوگرم مقدار خیلی زیادی است! برای چیدن پنبه، برای هر 40 کیلوگرم، 60 روپیه مزد می گیرند. همه این کارها بسیار سخت است، و مزد آن ها این قدر ناچیز- حتی نه یک دلار- این مزد فقط به کارگران امکان یک بار تغذیه در روز را می دهد.

وضع سواد چگونه است؟

در این جا من دوباره شما را به صحبت های سخنگوی صبح امروز برگشت می دهم، که گفت ما نیاز داریم به شرایط مردان هم توجه مبذول داریم. با نگاه به وضعیت کلی در کشورمان، می توانید ببینید، که میزان سواد برای مردان هم خیلی خوب نیست (56، 5 درصد مردان با سواد هستند، اما زنان فقط 32 درصد). بنابراین در رابطه با کشورهای دیگر آسیا، به ویژه در مناطق روستائی، میزان سواد در پاکستان خیلی بد است. در بلوچستان فقط 8، 8 درصد زنان می توانند بخوانند، در شمال پاکستان 15، 7 درصد، در پنجاب 13، 5 درصد. این امر به سرعت و مستقیماً به مساله حقوق بر می گردد. زنانی که تحصیل کرده نیستند، مهارت اندکی دارند و احساس ناامیدی می کنند و قادر نیستند، برای حقوق خود بجنگند.

اکنون می خواهم بعضی از چهره های قدرت منطقه ای و بین المللی را، که این وضعیت را ایجاد کرده اند به شما نشان دهم. پاکستان دکتربین بازار آزاد را پذیرفته است و تغییرات زیادی در تطابق با آن، در وضع قوانین ایجاد کرده است. این ها شامل تغییراتی در قوانین کنترل شرکت ها بر زمین های کشاورزی است، به خوبی یک ساختار بازار آزاد برای تولید کشاورزی، در واقعیت امر، پاکستان مایل است زمین را به تعاونی ها اجاره دهد اما مایل نیست با رفرم های ارضی، زمین را بین اکثریت بی زمین توزیع کند. هر چیزی در پاکستان در مالکیت زمین داران، تعاونی های کشاورزی یا ارتش است- ارتش تنها در یک منطقه، مالک 50 هزار اکر زمین است.

ساز و برگ مزرعه داري شرکتي

- کمپاني ها قادر اند، در بورس سهام پاکستان، زمین کشاورزي را اجاره کنند
- حداقل مقدار زمین براي اجاره : 1500 اکر
- زمین سقف دار به اجاره داده نمي شود
- مدت اجاره : 50 سال، با یک دوره تمديدي 49 ساله

نیروهاي ديگري هم وجود دارد:

- IFI به اضافه ي بانگ توسعه آسيا، که در پاکستان بسيار فعال است.
- تعاوني هاي فرامليتي
- کشورهاي قدرت مند گروه 8

اين ها قدرت هايي هستند، که ما با آن ها در حال مبارزه هستيم، نه فقط سرمايه داران محلي- مالکان زمین، صاحبان کارخانه ها و ارتش- بل که با اين چهره هاي بين المللي سرمايه داري هم درگير هستيم.

فشار IFI ها را مي توان با قيمت هاي انحصاري توليدات کشاورزي، روشن کرد. قيمت گازوئيل در فاصله 13 سال مابين 1990 و 2003 ، 117 درصد افزايش يافت (69 درصد افزايش در فاصله 2000- 1990 ، 28، 4 درصد افزايش در فاصله 2003- 2000). در دهه 1990- 2000 افزايش شديد در قيمت الکتريسيته رخ داد (42 درصد)، کود (مقدار خيلي عظيمي 173 درصد)، و تراکتور (66 درصد)، و یک ماليات عمومي 15 درصدي فروش توسط حکومت به مردم تحميل شد. همه اين چيزها با کاهش قيمت کالاهاي توليدي کشاورزي همراه بود. اين براي کشاورزان یک فاجعه است: آن ها براي راندن تراکتورها و در آوردن آب از چاه، به گازوئيل وابسته اند؛ به محض اين که قيمت گازوئيل بالا مي رود، قيمت همه چيزهاي مصرفي در کار کشاورزي بالا مي رود. و تنها راهي که در کشور ما، اکثر مردم مي توانند با آن امرار معاش کنند، توليدات کشاورزي است. وقتي قيمت مواد مصرفي براي توليدات کشاورزي اين چنين افزايش يابد، راه رقابتي، براي 93 درصد کشاورزان کوچک ما وجود ندارد. وقتي قيمت ها بالا مي رود،

مزردها پائين مي آيد، به نحوي که مردم، کم تر و کم تر براي کار رغبت دارند.

نشانه هاي قدرت شرکت ها

از 100 شرکت فراميلتي سطح بالا:

- امريکا 61 درصد
- اروپا 33 درصد
- ژاپن 2 درصد

درسال 2000، سود 100 شرکت سطح بالاي فراميلتي 6،6 تربيون دلار آمريکا بود

ازجمله قدرت هاي شرکت هاي فراميلتي، کنترل انحصاري آن هاست. نيروهاي فراميلتي، با داشتن حق انحصار، قيمت تقريبا اکثر توليدات کشاورزي را کنترل مي کنند. هم چنين آن ها، درتکنولوژي سطح بالا داراي 90 درصد حق انحصار هستند- اما اين جا ما درباره کامپيوتر يا محاسبه گر ها صحبت نمي کنيم، درباره غذا حرف مي زنيم. انحصارهاي کشاورزي قيمت مواد غذائي را بالا مي برند. اگر قيمت غذا افزايش يابد، مردم بي غذا مي مانند؛ و اين جامعه اي ايجاد مي کند که کارکردش بد است، جائي که مردم حاضرمي شوند براي غذا هرکاري بکنند.

شرکت ها چه کارديگري نسبت به زنان و کودکان انجام مي دهند؟ وقتي آن ها شروع به کاشتن محصولات، از قبيل پنبه يا گل آفتاب گردان مي نمايند، بسياري از مردم که در اين مناطق زندگي مي کنند، به مناطق ديگر مهاجرت مي کنند، به جائي مي روند که در آن جا محصولات غذائي کشت مي شود. درپاکستان غذاي اصلي مردم، گندم است، و اگر مردم دربرداشت گندم کارکنند، آن ها براي کار کودکان هم پول دريافت خواهند داشت، آن ها براي تضمين غذاي خود به اين امر نيازدارند. هزاران هزار نفر به مناطق رشد گندم مهاجرت مي کنند. سپس جمعيت زيادي براي دروي گندم وجود دارد، اما گندم کم تري وجود دارد { به دليل کشت محصولات صنعتي }، درنتيجه مردم، همواره، سهم هاي کوچک تر و کوچک تري به دست مي آورند. و اين تنها تضمين غذايي اي است، که آن ها دراختياردارند.

درضمن با چنين فشاربالائي در رابطه با غذاي قابل دست يابي و کار، از مردم، که در زمان خوشه چيني درمناطق رشد گندم زندگي کنند، کاسته مي شود.

45 سال تضمین غذایی و دستورکار سرمایه داری

• سناتور آمریکایی، هوبرت هامفری، 1957: من شنیده ام . . . که ممکن است مردم برای غذا به ما وابسته شوند. می دانم که انگاشته نشده بود که خبرهای خوبی باشد. برای من، اما خبر خوبی بود، چون که قبل از این که مردم بتوانند کاری بکنند، باید چیزی بخورند. و اگر شما در جستجوی راهی هستید که مردم به شما تکیه کنند و به شما، تحت عنوان همکاری وابسته شوند، به نظرم می آید که این، وابستگی فوق العاده ی غذایی خواهد بود.

• سکرتر کشاورزی آمریکا، جان بلوک، 1980: غذا یک اسلحه است، اما راه استفاده آن عبارت است از، وابسته کردن کشورها به ما. که اگر ما این راه را برویم، آن ها نمی آیند ما را ناراحت کنند.

• سکرتر کشاورزی آمریکا، آن. ام. ونه من، 2001: ما سخت کار می کنیم تا توانایی زارعان آمریکایی را برای رقابت در بازار جهانی، توسعه دهیم. به درستی، موفقیت آینده ی کشاورزی آمریکا وابسته به دست یابی به بازار جهانی است.

• ریاست جمهوری آمریکا، جرج. دبلیو. بوش: ما می خواهیم گوشت، غلات و حبوبات مان را به مردم سراسر جهان، به کسانی که به خوردن نیاز دارند، به فروشیم. توصیه ی من، سخت کار کردن برای باز کردن بازارها است.

چگونه این را تا سطح جنسیت پایین بیاوریم؟ این چیزی است که من می خواهم انجام دهم، چون که برای ما، درجنش زنان، وخیم است فهمیدن همه آن چه که درجنوب، و به طور غیرمستقیم درشمال، برای زنان درحال انجام یافتن است. نهایتاً، آن چه که دربالا شرح دادم، بارسنگینی بردوش زنان می شود.

(عکس در دسترس نیست)

این عکسی است که من زیاد آن را مورد استفاده قرار می دهم: زن مقداری زیادی رخت شسته را، درطشتی روی سرش حمل می کند، کودکی در بغل دارد و دست کودک دیگری را گرفته با خودش راه می برد. او باید مایل ها راه برود، تا لباس را بشوید و دوباره، همین راه را، تا به خانه برگردد. این است نتیجه رشد مدل مرکز توسعه، هم چنین درکشورما، با نام "انقلاب سبز" ترویج می کردند، و اکنون به عنوان نئولیبرالیسم ترویج می شود- این هر دو دقیقاً سرمایه داری است.

من می خواهم صحبت ام را به طور خلاصه درباره سازمان ملل پایان بدهم، چون که ما از حقوق صحبت می کنیم، و حقوق در دستورکار سازمان ملل

قرارداد. سازمان خواربارجهانی (FAO)، استفاده از محصولات گیاهی (اصلاح شده ی ژنتیکی) کشورهای گروه 8 را مجاز کرده است. این یعنی حذف مطلق حقوق زنان - و این تحت عنوان یک دستاورد، فروخته می شود. این مرگ زنان و کودکان است. ما باید به آن نه بگوئیم. الان وقتی است که مردم باید ببینند و محکم به سازمان ملل به چسبند تا به عواقب این خیراندیشی، بنگرد، تا ببیند که این واقعا چه ترویجی است.

FAO و امنیت غذایی

امنیت غذایی وقتی وجود دارد که؛ همه مردم در همه زمان ها، دست یابی فیزیکی، اجتماعی و اقتصادی، به غذای کافی سالم و مغذی داشته باشند. که احتیاجات مربوط به رژیم غذایی، آن ها را برآورد و ارزش غذایی برای یک زندگی فعال و سالم را داشته باشد.

- واژه " امنیت غذایی " اکنون به معنی دست یابی به غذا است، و این شامل تولید غذا نمی شود.
- تعریف به طور قابل ملاحظه ای، ستیزه جو است، چون که به جای کمک به تهیه وسایل، وارد کردن مواد غذایی بسیار ارزان را، در بازارهای جنوب، مجاز می کند.
- این امر تولید کننده های کوچک را آسیب پذیر می کند، به نحوی که قادر به رقابت با کالاهای دارای سوبسید های بالایی، فارم داران شمالی نیستند، که در واقع شرکت های فراملیتی امریکایی شمالی و اروپا هستند.
- مفهوم امنیت غذایی شکل گرفته براساس این تعریف، در ملاحظه با وضعیت دولت های شمالی است، به نحوی که به آن ها، اجازه می دهد که تولید کشاورزی سوبسید دار شان را به راحتی با تحت کنترل درآوردن بازارهای کشاورزی جنوب، حمایت کنند.
- گزارش FAO ، وضعیت غذا و کشاورزی 2004، در سرمایه گذاری های خصوصی و عمومی در زمینه ی تکنولوژی جدید ژنتیک برای بیشتر دانه های غذایی نامرغوب مثل برنج، گندم، ذرت، و غیره،

* - مقاله مذبورتوسط " عذرا طلعت سعید" از منطقه روتس پاکستان، در کنفرانس عمومی سالیانه ی انستیتو گوستاو- اشترس مان، بن ، 21-22 مای 2004 ارائه شده و ترجمه ی فارسی آن، از متن انگلیسی موجود در گزارش کنفرانس، تحت نام گلوبالیزه کردن حقوق زنان انجام گرفته است.

ترجمه مقاله به مفهوم قبول نقطه نظرهای نویسنده و یا هم نظر بودن با وی نیست. اما نویسنده سوا از تحلیل هایش و توسل اش به سازمان ملل و توهم به آن، توانسته شرایط موجود در بخش کشاورزی پاکستان را نشان دهد و همین مرا به ترجمه آن راغب کرد.

به مناسبت 8 مارس روز جهانی زن

مارس 2005

جنگ و زنان

مقدمه

جنگ ادامه سیاست است اما به شیوه ای دیگر! این زیباترین و حقیقی ترین تعریفی است که در باره جنگ آورده شده است. ماهها است که ما در کابوس تهدیدهای جنگ از طرف آمریکا قرار داریم. بهانه این تهدید ها کوشش جمهوری اسلامی در ایران برای دست یابی به فن آوری تهیه بمب هسته ای است.

ما کاري به این نداریم که آیا از نظر اصولي جمهوري اسلامي يا هر کشور ديگري چنین حقي را داراست يا نه. ما به این مي پردازیم که مخارج تولید این سلاح کشتار جمعي وحشتناک که نه فقط نسل حاضر بلکه گریبان نسل هاي آتي را نیز خواهد گرفت و نه تنها انسان بلکه باعث نابودي و تخریب محیط زیست و زیست سایر موجودات نیز خواهد شد و سر به میلیارد ها دلار مي زند، باید صرف تامین یک زندگي بهتر براي مردم شود. این فقط خاص ایران يا کره شمالي نخواهد بود. اگر به خاطر بیاورید، درست دو هفته قبل از فاجعه سونامي، آمریکا بمب جديدي به نام مادر بمب ها را آزمایش کرد. کسي نمي گوید اگر بمب اتمي خطرناک است که هست، پس چرا آمریکا دست به این کار مي زند. کسي نیز تاکنون از تاثیر آزمایش آن بمب در ایجاد سونامي و آن فاجعه دردناک انساني و محيطي چيزي نگفت و در این باره تحقيقي انجام نگرفت و يا اگر گرفت نتیجه آن به آگاهي عموم نرسید. در حالي در هفته گذشته آمریکا برنامه جديد اتمي خود را اعلام کرده است که بنا بر مدارک موثق نزدیک به 40 ميليون نفر يعني حدود 20% جمعيت آمریکا در فقر زندگي مي کنند و 16 ميليون از آن ها در فقر مفرط هستند. ميليون ها نفر به دليل فقر از بیمه هاي بهداشتي محرومند و همین طور ميليون ها نفر غذاي روزانه خود را از مراکز خيرييه دریافت مي کنند. براساس مقاله زیر بوجه جنگ آمریکا در عراق 100 بيليون دلار برآورد شده بود. 100 بيليوني که مي بایست براي این 40 ميليون فقير، کار و مسکن و بهداشت و براي کودکان و جوانان شان مدرسه و آموزش تهیه کند. يا در ایران که بنا بر آمارهاي دولتي در سال گذشته بیش از 600 هزار کودک و نوجوان به دليل فقر خانواده مجبور به ترک تحصیل شدند و 80 درصد مردم نزدیک خط فقر و بسياري زیر خط فقر زندگي مي کنند. ميلياردها دلار پول اختصاص یافته براي تاسيسات اتمي مي بایست و مي باید صرف بهبود زندگي اينان مي شد. کار براي بیش از 7 ميليون بیکار رسمي، مدرسه و امکانات تحصيلي براي همه کودکان در سن تحصیل و بالاخص براي آن سه ميليوني که به دليل فقر اصلا به مدرسه راه نيافته اند. اما این که چرا همواره جنگ و خطر جنگ وجود دارد و چرا ميليون ها انسان با آن از هستي ساقط مي شوند مردمي که به ویژه فقيرند؟ نمي شود آن را با اشتباه تصميم گيري این يا آن رهبر پاسخ داد. نمي شود جنگ را با جنگ طلب بودن این يا آن جناح و به سادگي پاسخ داد. و بالاخص نمي شود جنگ و عواقب آن را- مشخصا در مورد زنان - با ستيز مردان با زنان پاسخ داد. ريشه تمامي نابساماني هاي حاکم، تمام تبعيض ها، فقر و فاقه ميلياردي در جهان، در مناسبات مالکيت حاکم بر جوامع قائم است. این مناسبات يعني مناسبات سلطه و استثمار است

که برای حفظ و تداوم آن روش های وحشیانه به کار گرفته می شود؛ جنگ ها راه انداخته می شود. توان آن را توده های کارگر جهان و مردم زحمتکش می پردازند اما سود این تجارت کثیف - من آن را تجارت می نامم - را کنسرن های عظیم، به جیب می زنند. لازم نیست که حتما کنسرن اسلحه باشد. یادمان نرفته است که کنسرن شیرین "یونایتد فروت" چه کودتاهای خونین در جهان به راه انداخت و چگونه برای منافع خود گشتار کرد. مقاله ای که ترجمه آن را در پیش رو دارید حاوی اطلاعات بسیار ارزشمندی در باره عواقب جنگ در کشورهای درگیر درجنگ برای مردم غیرنظامی به ویژه زنان و کودکان است که البته نمی شود آن را در باره همه افراد کمک کننده تعمیم داد. اما همان گونه که خواهید دید متأسفانه در تحلیل چرایی جنگ به خطا می رود. البته این خطا در دیدی که با آن به جنگ می نگرد وجود دارد. دیدی که جنگ را نه در رابطه با سیستم حاکم یعنی مناسبات سیستم سرمایه داری بلکه با دیدگاه فمینیستی می نگرد. مقاله در مارس 2003 نوشته شده است اما جنگ ها کماکان ادامه دارند و جنگ های جدیدی در راهند.

مارس 2007

جنگ و زنان*

غیرنظامیانی که در جنگ دخالت ندارند، بیشترین تعداد تلفات جنگ مدرن را دارا می باشند. در میان آن ها، زنان و دختران به طور عمده هدف آسیب های شدید جنگ قرار دارند.

مرگ زنان غیرنظامی

در طی قرن بیستم، درصد افزایش یابنده ای کسانی که در جنگ کشته شدند، غیر نظامیان بودند. بمب ها و اسلحه ها در درگیری های نظامی، زنان غیر نظامی را هم چون مردان غیر نظامی، می کشند و دچار نقص عضو می کنند. در دهه 1990، نه نفر از هر ده نفری را که در اثر جنگ به طور مستقیم یا غیرمستقیم مردند، غیرنظامیان تشکیل می دادند. افزایش میزان مرگ و میر غیرنظامیان و به ویژه زنان و کودکان در جنگ های قرن بیستم نشان دهنده تغییرات در تکنولوژی و تاکتیک های جنگ است.

جنگ تکنیکی سطح بالایی هوایی، جایی جنگ نظامی میدانی را گرفته است. استراتژی نظامی، بمباران را برای تخریب بنیان های غیرنظامی از قبیل نیروگاه ها، منابع آب، بیمارستان ها، مراکز صنعتی و سیستم های ارتباطی، در خدمت می گیرد؛ همان کاری که ایالات متحده در عراق در سال 1991 انجام داد. بعلاوه درگیری ها دیگر در کشورها میدان جنگی معینی ندارند و

جنگنده‌های نظامی، غیرنظامیان را برای کشتن، تجاوز، ترور و به زور بیرون کردن از محل زندگی‌شان، هدف قرار می‌دهند.

از زمان جنگ جهانی دوم به این طرف، جهان شاهد شتاب‌گیری درگیری‌ها در کشورها و تصمیم به حذف کامل مردم بوده است "راه حل نهایی" نازی‌ها علیه یهودیان، در درگیری‌های داخلی کامبوج در رژیم پل پوت، مسلمانان در بوسنیایی، توتسیس در رواندا و کردها در عراق، به کار گرفته شده است. مردان، زنان و کودکان به تساوی قربانی کشتار جمعی هستند. علاوه بر این زنان، به خاطر تعلقات قومی خود مورد استثمار جنسی قرار می‌گیرند و شکنجه و کشته می‌شوند. در کشور آفریقای مرکزی رواندا، در سال 1994 حدود یک میلیون نفر در درگیری‌های قومی در یک دوره سه ماهه؛ در سریع‌ترین کشتار جمعی تاریخ، کشته شدند. به طور دقیق 40 تا 45 درصد این کشته‌ها را زنان تشکیل می‌دادند؛ و بیش از 500 هزار زن و دختر مورد شکنجه جنسی و تجاوز قرار گرفته بودند. بعد از جنگ بسیاری از این زنان و دخترانی که زنده مانده بودند از طرف جامعه ایزوله شدند، مورد سوء ظن قرار گرفتند و طرد شدند و در اثر آن به مرگ اجتماعی تسلیم گردیدند.

تجاوز، شکنجه و استثمار جنسی

یک آسیب بی‌همتای جنگ برای زنان، تحمیل شوک روحی است در زمانی که مردان آلت خود را به عنوان اسلحه برای خوار کردن، تجاوز و شکنجه، بکار می‌گیرند. فاحشه‌خانه‌های نظامی، کمپ‌های تجاوز به عنف و تجارت رشد یابنده‌ی سکس برای خودفروشی، با فرهنگ جنگ که به آن متکی هستند، فرهنگی که به تجاوز مردانه مجوز می‌دهد، و با میراث انهدام اجتماعی و اقتصادی که به دنبال جنگ می‌آید و به طور ویژه برای زنان و کودکان نابود کننده است، تغذیه می‌شوند. اگرچه که تجاوز و استثمار جنسی در جنگ، تا تحقیقات اخیر درباره تجاوزات مربوط به قتل عام زنان مسلمان در طی درگیری در بوسنیایی سابق و زنان توتسی در رواندا، بطور سیستماتیک مستند نشدند و شقاوت‌ها و جنایات جنگی نام گرفته بودند. اکنون تاریخ فاش می‌کند که مقامات بالایی جنگی و نظامی اشغال گر، همواره به استثمار جنسی زنان منطقه به وسیله مردان نظامی، مجوز و رسمیت داده‌اند. دولت‌ها در همه طرف‌های جنگ، فاحشه‌خانه‌های نظامی را تحت عنوان "استراحت و تفریح" برای سربازان شان، بنیاد نهادند، همساز کردند و هموار نمودند. با پذیرش محرمانه این که یک سیستم قانونی فاحشه‌خانه‌ای شامل تجاوز جنسی مردانه، بیماری‌های مقاربتی را در ارتش، محدود خواهد کرد و به سربازان در روحیه گرفتن برای جنگ، کمک خواهد نمود.

در فوریه 2002 کمیسیون عالی سازمان ملل برای پناهندگان (UNHCR) و نجات کودکان، گزارشی را در باره رسیدگی به ادعای سوء استفاده جنسی از کودکان پناهنده آفریقای غربی در گوئنا، لیبیا و سیرالئون، منتشر کرد. مصاحبه آن‌ها با 1500 زن، مرد و کودک پناهنده، آشکار نمود که دختران بین سنین 13 تا 18 ساله، بوسیله مردان کمک کننده استعمار جنسی می شدند. بسیاری از این مردان در استخدام سازمان‌های غیردولتی ملی و بین المللی (NGOs) و سازمان ملل UN و هم چنین از مردان حافظ صلح سازمان ملل و رهبران انجمن‌های فرهنگی بودند. " آن‌ها می‌گفتند ، سکس در ازای یک کیلو خواربار" این را زنی از گوئنا در باره‌ی اخاذی شایع از سکس برای غذا توسط کارگران کمکی که از موقعیت قدرتی خود در توزیع مواد غذایی و خدمات سوء استفاده می‌کنند، گزارش می‌کرد. یک مرد مصاحبه شونده بیان می‌کرد: بدون یک خواهر، همسر و یا دختر برای " پیشکش کردن به کارگران ان. جی. اوها " نمی‌شود در بدست آوردن روغن، چادر، دارو، وام، تعلیم و تربیت و آموزش مهارت، و کارت‌های سهمیه بندی، موفق شد. استعمار جنسی دختران، با تفاوت غالباً عظیم بین توانگری و قدرت نسبی نیروهای کمک کننده و حافظان صلح، و فقر و نیازمندی پناهندگان در کمپ‌ها، تغذیه می‌شود.

مرگ و مجروح شدن با مین

در جوامع کشاورزی و زیست زراعی، یعنی جاهایی که در آن‌ها، مین‌ها به طور عمد در مزارع کشاورزی و در طول مسیر منابع آب و بازارها، برای گرسنگی دادن مردم از طریق کشتن و از بین بردن مزارع شان، کارگذاری شدند، زنان و کودکان جزو تلفات متعارف هستند. مشخصاً بیش از 100 میلیون مین ضد نفر و مهمات منفجر نشده، به طور متفرق و نامعلوم در مزارع، جاده‌ها، چراگاه‌ها و نزدیک مرزهای 90 کشور جهان وجود دارد. سالانه از 15 هزار تا 20 هزار نفر، با این " اسلحه‌های انهدام جمعی"، که مین نامیده شده اند، کشته یا مجروح می‌شوند. بیش از 70% قربانیان گزارش شده، غیرنظامیان هستند. در باجار پاکستان، هزاران مین به وسیله ارتش شوروی در مرز پاکستان افغانستان در طی جنگ شان علیه افغانستان، پخش شده اند، ریخته شده اند. زنان و دختران به خاطر به چرا بردن حیوانات برای تغذیه، عبور از میان مزارع کشاورزی و انجام دادن فعالیت‌های روزانه شان، 35% قربانیان و مجروحین مین را تشکیل می‌دهند. اکنون آگاهی دادن فصلی در باره مین در جوامع محافظه کار قبیله‌ای در مساجد و مدارس برای پسران و مردان انجام می‌شود و به آن‌ها برای آموزش به زنان و دختران در خانه اعتماد می‌شود.

زنان در آسیا و آفریقا درصد بزرگ تری از کشاورزان را نسبت به مردان تشکیل می‌دهند. در بسیاری از مناطق آفریقا بیش از 80% مسئولیت تولید مواد غذایی با آن‌هاست. وقتی دچار نقص عضو شوند، توانایی زراعت کردن و تغذیه خانواده‌شان را از دست می‌دهند و همسران‌شان اغلب آن‌ها را رها می‌کنند، و لشان می‌کنند تا در خیابان‌ها گدایی کنند یا مورد استثمار جنسی قرار بگیرند. حدود نصف زمین‌های کامبوجیه که در آن جا یک نفر از هر 236 نفر به خاطر مجروح شدن با مین قطع عضو شده است، زمین برای زراعت و استفاده انسان غیرقابل استفاده است. محتمل است که حتی درصد بزرگی از کسانی که توسط انفجار مین زخمی می‌شوند و می‌میرند، زنان و کودکانی خواهند بود که به فعالیت‌های زیستی زمان صلح، یعنی جمع‌آوری هیزم و آوردن آب، مراقبت از حیوانات و زراعت کردن، برمی‌گردند. بیوه شدن ناشی از جنگ

در کامبوج 35% خانوارها توسط زنانی سرپرستی می‌شوند که بسیاری از آنان بیوه هستند. بسیاری از بیوه‌های جوان که کودکان خود را در فقر بزرگ می‌کنند، به عنوان استراتژی بقا، مجبور شدند به خودفروشی روآورند. در مناطقی از قبیل نپال و بنگلادش، جایی که دختران از آن جا به فاحشه‌خانه‌های هندوستان فرستاده می‌شوند، دختران بیوه‌ها اغلب برای کمک به مادران‌شان، از مدرسه بیرون کشیده می‌شوند و مخصوصا در خطر فحشا قرار دارند.

در کشورهای گرفتار موج جدید جنگ، کشورهای آنگولا، بوسنی و هرزگوین، کوسوو، موزامبیک و سومالی، اکثریت زنان بزرگ سال بیوه هستند. 70% کودکان رواندایی منحصرا به وسیله مادران، مادر بزرگ‌ها یا بزرگترین کودک دختر نگهداری می‌شوند. دختران در رواندا سرپرست 58.500 خانوار هستند. بعضی از بیوه‌شدگان جنگ در کمپ‌های پناهندگان در انزوا زندگی می‌کنند، زیرا آن‌ها هیچ منسوب مرد نداشته‌اند که در تعمیر خانه به آن‌ها کمک کند. در کوسوو جایی که تخمینا 10 هزار مرد مردند با ناپدید شدند، بیوه‌های بسیاری که از کمپ‌های پناهندگان برگشتند، هیچ شبکه حمایتی اجتماعی و هیچ سازمان‌های مدافع‌ای نداشتند و محتاج شدند و از نظر اجتماعی به حاشیه رانده شدند.

بررسی‌های سازمان ملل آشکار می‌سازد که آمار خانوار در کشورهای در حال توسعه، در مستند کردن بی عدالتی و فقر زنان بیوه در درون این مجموعه خانوار، قصور می‌ورزد و آن‌هایی را که بی‌خانمان هستند، یعنی بیوه‌هایی را که به حساب نیامده‌اند و بی‌هویت هستند و احتمال کمی وجود دارد که صدای‌شان شنیده شود، به طور کامل فراموش می‌کند.

پناه جویان جنگ

هشتاد درصد پناه جویان جهان و افراد پناه جوی داخلی، زنان و کودکان هستند. مقیاس و طبیعت جنگ در اواخر قرن بیستم، به شمار بی سابقه‌ای از مردم فرار کننده از درگیری، منتج شده است. چنان که ضربات جابجایی مردم توسط جنگ در دهه 1990 به بهداشت عمومی، در بعضی از حالات، شدیدتر از خود درگیری بود.

با وجود کمبود اطلاعات بر مبنای جنسیت، مشخص شده است که زنان و دختران در کمپ‌های پناهندگی، در مقایسه با مردان و پسران، بیش از خطر ناشی از منابع آب آلوده و بیماری‌های واگیر، در معرض خطر تجاوز، استثمار جنسی و در بسیاری از موارد به طور چند برابر در معرض خطر مین قرار دارند. زنان و دختران برای تامین نیازهای اساسی خانوار مسئولیت دارند، که شامل تهیه غذا، سوخت، خوراک دام، آوردن آب و تمیز کردن اصطبل و طویله است. آن‌ها به این خاطر در شرایط کمیابی ناشی از درگیری، به آسانی از طرف مردان، مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند. افشاگری‌های جدید در باره استثمار جنسی دختران و زنان توسط حافظان صلح سازمان ملل و نیروهای کمک کننده در کمپ‌های پناهندگی آفریقای غربی و نقل و انتقال زنان و دختران توسط پلیس بین‌المللی در مناطق تحت کنترل بوسنی، غارتگری حافظان صلح و نیروهای کمکی و پلیس را و به ویژه آسیب پذیری زنان و دختران پناهنده را در رابطه با غذا، شرایط اولیه زندگی و امنیت فیزیکی، به طور موثق روشن کرده است.

نرخ مرگ و میر (مانند اطلاعات در باره سایر ضربات و صدمات اجتماعی و محیطی) به دلیل این که بندرت با مشخصه جنسیتی همراه است، صدمات جابجایی زنان و دختران را پنهان می‌دارد. در یکی از چند سند مربوط به کمپ پناهندگان در بنگلادش، نرخ مرگ و میر دختران کمتر از یک سال نسبت به پسران دو برابر، و نرخ مرگ و میر دختران بالای 5 سال و زنان نسبت به مردان، 3.5 برابر است. در موارد دیگر، خانواده‌های پناهنده رواندی که توسط زنان سرپرستی می‌شوند، نسبت به آن‌هایی که توسط مردان سرپرستی می‌شوند در کمپ شرقی زئیر، از سوء تغذیه بیش‌تر در رنجند. علی‌رغم وجود اطلاعات ناچیز بر مبنای جنسیت، بسیاری از آنها بیانگر این واقعیت هستند که زنان و دختران پناهنده، به خاطر سیستم خدمات بهداشتی و شرایط غذایی در کمپ‌های پناهندگی که به مردان و پسران در برابر زنان و دختران امتیاز می‌دهد، دارای نرخ مرگ و میر بالایی نسبت به مردان و پسران هستند. زنان مجرد سرپرست خانوار، بیوه‌ها و کودکان دختر در کمپ‌های پناهندگی، در صف آخر برای غذا و خدمات دارویی،

قرار می‌گیرند، مگر این که تساوی جنسیتی تضمین شود. بدون حمایت و برابری، آن‌ها مطمئناً با اخاذی جنسی برای غذا و دارو مواجه‌اند. جنگ اواخر قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم، با اسلحه‌هایی بوده است که از دور هدایت می‌شوند، از فاصله‌هایی که جنگجویان را پوشش می‌دهند و از مرگ و صدمات قربانیان گواهی می‌دهند. حتی مین‌ها، اسباب بازی‌های سادیستی که در مسیر عبور غیرنظامیان کار گذاشته می‌شوند، توسط آنانی هدایت می‌شوند که آن‌ها را یا هوایی کاشته‌اند یا به طور دستی پخش کرده‌اند و رویارویی مردان با زنان در میدان جنگ بدن زنان هستند. از جمع همه کسانی که از شوک روحی جنگ رنج می‌برند، زنان و دختران بالاترین قیمت را برای فرهنگ نظامی‌ای می‌پردازند که مردان را برای کشتن بدون تبعیض انسان‌ها، تجهیز می‌کند - بدون اهمیت دادن به سن، جنسیت و غیرنظامی بودن، و تجاوز جنسی مردان بر علیه زنان و دختران دور و بر پایگاه‌های نظامی، در طی درگیری‌های نظامی و بعد از درگیری در مناطق تحت کنترل نیروهای محافظ صلح و مناطق اشغالی، نادیده گرفته و تحمل می‌شود.

موخره

جنگ هوایی هدایت شده ایالات متحده در عراق در سال 1991، همراه با تحریم اقتصادی، منافع اجتماعی-اقتصادی ایجاد شده در عراق در طول دهه 1980 (با وجود رژیم سرکوبگر و جنگ عراق با ایران)، را از بین برد. موانع بسیارکلان برای زنان ایجاد کرد. خشونت خانگی علیه زنان و طلاق افزایش یافت. بسیاری از مادران تنها و بیوه‌های اغلب تهیدست شده در اثر جنگ، برای زنده ماندن و تغذیه خانواده‌شان، به خود فروشی متوسل شدند. تحصیل سواد و آموزش میان دختران و زنان در جامعه عراق فرسایش یافت و ازدواج زود رس دختران نابالغ در مناطق روستایی دوباره تجدید حیات یافت.

بسیاری از پیش‌بینی‌ها رنج و مرگ عظیم تر حاصل از جنگ را در شرف وقوع می‌بینند.

در جنگ آمریکا با عراق نسبت به جنگ خلیج در 1991. آتشباری بر شهرها، به شدیدترین حالت در تاریخ بود، سیستم خدمات دارویی و اجتماعی تخریب، سیستم‌های تغذیه، آب، برق و پزشکی محو، و سبب مرگ بیش از 500 هزار نفر شد. در طی بمباران‌ها و بعد از آن، به یک تخمین دو میلیون نفر جابجا و پناهنده شدند. در عراق، جایی که اکثریت شهروندان زیر سن 15 سال هستند، بالاترین قیمت جنگ رهبری شده توسط ایالات متحده، توسط

زنان و کودکان‌شان و با زندگیشان، پرداخت خواهد شد. در ایالات متحده ، یعنی جایی که مخارج خانگی جنگ برنامه ریزی شده است که 100 بلیون دلار باشد، زنان فقیر و بچه های شان بهای آن را با زندگیشان، از قبل می-پردازند. هم چنین در سطح فدرال و سطوح ایالت، کمک برای خانه، غذا، آموزش و بیمه بهداشتی برای آن‌هایی که اکثراً محتاج هستند، قطع و حذف شده است.

بر اساس همه پرنسپ های جنگ عادلانه ، یک جنگ جلوگیری کننده به رهبری ایالات متحده علیه عراق (حتی اگر با اجازه شورای امنیت باشد) غیرعادلانه است و اشتباهی تاریخی از طرف کسانی است که جنگ را برپا می‌کنند.

*- منبع:

ZNet

نویسنده مقاله خانم پاتریسیا هینس استاد بهداشت محیط دانشگاه بوستون است.

شهر دختران*



آن‌ها از دهکده‌ها فرار کرده‌اند، دهکده‌هایی که در آن‌ها دختران به حساب نمی‌آیند. الان این دختران یخچال‌ها و دستگاه‌های کپی را می‌سازند و در برابر مزد ناچیزی که می‌گیرند مقاومتی نمی‌کنند. معجزه‌ی اقتصادی شنسن توسط زنان جوان ایجاد می‌شود - این استان { شنسن } مکانی برای رویاها نام دارد.

شنسن به آن‌ها تعلق دارد. آن‌ها جهش اقتصادی می‌کنند. آن‌ها شهر را می‌سازند. به طور متوسط 15 درصد رشد سالانه اقتصادی وجود دارد. بیست سال است که این ترازنامه، وجود دارد. بیش از همه این ترازنامه‌ی آن-هاس؛ ترازنامه‌ی زنان، ترازنامه‌ی دختران؛ آن‌ها کاملاً در پایین تاریخ‌شان را بازی می‌کنند و اگر خیلی شانس داشته باشند کاملاً در بالا و در این میان حقیقت ناروشن چین جدید قرار دارد.

دخترانی هستند مثل تانگ شوتسن، رنگ پریده با چشمانی مرده، که از کله سحر تا دیر وقت شب، 2000 بدنه‌ی کافه ماشین‌ها را می‌سازند، هفت روز هفته برای 500 ین که می‌شود ماهانه 45 یورو. شب او تنها جدالی برای یک تخت در خوابگاه کارخانه هست. اما تانگ می‌گوید: "همش تقصیر من است. من جایگاهم را در جهان هنوز پیدا نکرده‌ام".

دخترانی مثل شماره 109، که چو ونیل نام دارد و در یک قصر ماساژ در لو وو در مرز هنگ کنگ کار می‌کند. هفت روز هفته در شبفت صبح، از هشت صبح تا هشت شب، برای ساعتی 54 سنت و زندگیش با هیچ کس دیگری تعویض نشده، هیچگاه. استثنائاً شاید با دن لی پین، ملکه موزیک چین، که ترانه‌های شکرپنش، قلب‌های غمگین را گرم می‌کند.

شنسن را دختران می‌سازند. آن‌ها کله‌های پلاستیکی عروسک‌های پلاستیکی را وصل می‌کنند. آن‌ها از چرم دباغی شده، بند ساعت می‌سازند. برآمدگی

پاشنه‌ی کفش‌های ورزشی را منگنه می‌کنند، لاستیک را برای دور در یخچال‌ها می‌برند، شیشه‌ها را برای دستگاه‌های کپی جلا می‌دهند. DVD های غیرقانونی کپی شده را در پستوها می‌فروشند. و هم زمان وقتی که از زندگی شان سؤال می‌شود، می‌گویند: "من خوشبخت‌ام. من این‌جا هستم. من در شنسن هستم، در شنسن!"

در ماه مه 2003 روزنامه دیلی ورکر چین خبر داد، که در شنسن و کارخانه‌های اطراف آن 5،5 میلیون کارگران متحرک {فصلی} کار می‌کنند. 70 درصد آن‌ها را زنان تشکیل می‌دهند. در نانشان مرکز "های‌تک" در جنوب شهر، از 400 هزار کارگر متحرک، 80 درصدشان را زنان تشکیل می‌دهند. زنان کارگر دارای متوسط سنی 23 سال هستند. آن‌ها به جای مردان، فرستاده می‌شوند. آن‌ها خود را به خوبی در طولانی مدت متمرکز می‌کنند. آن‌ها زرنگ اند. آن‌ها اعتراض نمی‌کنند. در کل آن‌ها همه جا در حال کارند. کاری ستمگرانه: بنا به داده‌های شهر به طور متوسط 70 درصد کل تولید ماشین‌های فتوکپی، 80 درصد درخت‌های پلاستیکی کریسمس همه‌ی جهان، ساخت شنسن است. این شهر یک سوم کل یخچال‌های ساخت چین، یک دوم همه‌ی ویدیورکوردها، 80 درصد همه‌ی تلفن‌ها را تولید می‌کند. چنین است، این‌جا حرف از بزرگترین تولید پیچیده برای تولید کارخانه‌های جهان است. در شاخه‌هایی مانند کارخانه کیف سازی، در کارخانه‌های اسباب بازی سازی، در کارگاه‌های غول آسای جعل ساعت، لوازم زینتی، چمدان، کفش و الکترونیک، همه جا، سر کارهای مکانیکی ظریف و کارهای جزئی، در سالن‌های فابریک‌ها {کارخانه‌های ساده} چنین چیزی جریان دارد، نسبت کارگران زن به مرد می‌تواند 50 به یک بچرخد.

در شنسن در برابر هر 7 زن یک مرد کار می‌کند. این ارقام کاملاً قابل اعتماد نیستند. اما این امر با نگاهی به خیابان، در مراکز خرید، در پیاده روها، در سالن‌های کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، نشان داده می‌شود: آن‌ها همه جا هستند، و همه جا آن‌ها در ارقام بالا هستند. شنسن شهر زنان است.

آدم می‌بیند که آن‌ها غروب هنگام، به سیتیک سیتی پلازا و به دور مرکز خرید شیپو با مغازه‌های قهوه فروشی‌اش، روی پل‌های عابر پیاده بسیار طاقت فرسای ترمینال قطار لو وو، در مغازه‌های پاساژهای باریک گه ویر که حدود سال 1990 برای اولین بار، اولین مک دونالد در سرزمین چین شروع به کار کرد، می‌روند. آن‌ها خندان در گروه‌های 10 تا 20 نفره راه می‌روند و گاه‌گاهی واقعا در پیاده روهای خیابان‌های شهر، دقایقی هیچ مردی دیده نمی‌شود.

نقطه عطف مهاجرت دختران به شنسن زمانی است که دنگ شیائوپینگ در 1980 شنسن را به عنوان آزمایشگاه کوشش‌های سرمایه دارانه‌ی چین توضیح داد. بعداً در میانه‌ی سال‌های دهه 80 این خبر به دور افتاده‌ترین دهات کوه پایه‌ای رسید. از همه‌ی نقاط کشور، از هونان و شیمون، از هوپای، جیانگو و جیانگی، درست مثل افسانه‌های قدیمی، دختران روستایی در دلتای رودخانه‌ی مروارید، در بخش‌های جدید ویژه اقتصادی، برای یک زندگی بهتر، در جایی که اصلاً در آن: زندگی‌ای نیست، به راه افتادند.

آن‌ها از خانواده‌هایی به این جا فرستاده شدند که در آن‌ها دختران ارزش چندانی ندارند و پسران همواره همه چیز هستند. آن‌ها از دهکده‌هایی آمدند که به دنیا آمدن دختر تا به امروز فاجعه محسوب می‌شود، زیرا پسران باز هم چنان به عنوان عصای پیری والدین مقدس شمرده می‌شوند.

گزارشات بیشماري از اثرات وحشتناک سیاست یک بچه داشتن در دست است، در مناطق داخلی بی پایان چین، دختران بلافاصله بعد از تولد، مثل بچه گریه‌های مازاد غرق می‌شوند، نوزاد با جنسیت نامقبول تا مرگ زود هنگام مورد چشم پوشی قرار می‌گیرد. از حاملگی به این طرف زنان هم چنین زنان روستاها، هرچه بیش و بیش تر برای معاینات سونوگرافی می‌آیند و سقط جنین‌های هدف دار انبوه می‌شود. وقتی جنین دختر باشد به سقط آن اقدام می‌کنند. عمل‌های سقط جنین دختر چنان عظیم است که در چین نسبت جنسیت در موالید به طور خطرناکی به ازدیاد پسران تغییر کرده است. معمولاً در مقابل هر 104 پسر، 100 دختر به دنیا می‌آید. این نسبت در کل کشور در مقابل 100 نوزاد پسر فقط 85 نوزاد دختر است. در بسیاری از استان‌ها، این نسبت هنوز کم تر است. امروزه به خوبی معلوم است که در آینده کمبود مادر در چین وجود خواهد داشت.

رهبری دولت، در تابستان گذشته در پکینگ کارزاری را شروع کرده‌است، تا دختران ناخواسته را باز ارزش دهی کنند. مدتی است که زوج‌هایی که فرزند اول‌شان دختر می‌شود، حق داشتن بچه‌ی دوم را پیدا کرده‌اند، تا به این طریق دختران به دنیا آمده مورد حمایت قرار گیرند. اما رسوم روستایی و اعتقادات عوض نشده‌اند. هم چنان این گونه است که دختران ارزشی ندارند. که دختران دور انداخته می‌شوند، به عنوان معلول توضیح داده می‌شوند، توسط کارمندان فاسد مرده ثبت می‌شوند، به معامله گران انسان فروخته می‌شوند. دختران پیشکش می‌شوند.

دختران به شنسن می‌روند. این شهر برای دختران چینی مکان رویایی شده است، نوعی نیویورک در دریای جنوبی چین. در دهکده‌های دور از ساحل، نامش مثل بهشت موعود خوانده می‌شود. شنسن برای زنان جوان چینی،

جايي است که در آن، آن‌ها مورد استعمال پيدا مي‌کنند. جايي است که در آن شانساي دارند، جايي است که در آن غيرممکن، ممکن مي‌شود. دختر شماره 109 قصر ماساژ دعوت به شام را قبول کرده‌است. او براي اطمینان دختران شماره 28 و 71 را با خود مي‌آورد. راه به آن جا به ورودی خانه مي‌رسد که در آن جا زنان مسن‌تر با دندان‌هاي خراب و آلبوم‌هاي عکس ايستاده‌اند. آلبوم‌هاي عکس کارت ليست فاحشه‌هاي شان است. صفحه به صفحه عکس‌هاي پاسپورتي از صورت‌هاي پف کرده، که بيانگر روياهاي برباد رفته‌اند. فرهاي قديمي، آن‌ها کاتولوک‌هاي فاحشه‌هاي شان را ورق مي‌زنند، آن‌ها نجوا مي‌کنند: " دختران !"، " مستر!"، " خيلي جوان!"، "بدون ايدز!"

109، 28 و 71 واسطه‌هاي سکس را با صورت‌هاي عصباني از سر خود و مي‌کنند. بعد به خاطر اين صحنه بسيار عذرخواهي مي‌کنند. آن‌ها مي‌گویند، حتماً مي‌بايستي راه ديگري را انتخاب مي‌کردند. آن‌ها مي‌بايستي ملاقات کننده‌ها را از اين آشغال‌ها دور کرده بودند. آن‌ها با ترس مي‌پرسند، که آیا دعوت به شام هنوز هم سرجايش است.

واسطه‌هاي سکس نجوا مي‌کنند "دختران!"، "مستر!"، "خيلي جوان!"، و قول مي‌دهند به مشتري‌ها: " بدون ايدز!"

کنار ميز با بشقاب‌هايي با خرچنگ و صدف، تکه‌هاي گوشت و مارماهي-هاي کوچک، آن‌ها سرگذشت خود را تعريف مي‌کنند: از 12 ساعت روزشان که بدون زنگ تفريح، بدون مرخصي و بدون استراحت است. از یک روز تعطيلي در ماه، که اغلب عقب انداخته مي‌شود و سپس خط زده مي‌شود. از نگراني‌هاي شان، که خيلي زود طراوتشان را از دست مي‌دهند، از انرژی زندگي شان، و نيروي بدني شان که براي ماساژ خوب هدر مي‌رود.

شماره 109 چو ونلي، تازه 19 ساله شده‌است. او یک بچه‌ي لاغر است در مرز کم غذايي و در چهره خود رد پاهاي زنان بالغ را حمل مي‌کند. او در سن 16 سالگي به شنسن آمد. با قطار از دهکده دوردست‌شان در غرب در سفری که 37 ساعت طول کشيد. او در شهر زندگي مي‌کند و نمي‌خواهد که هرگز به دهکده برگردد. او فکر مي‌کند که اصولاً یک هفته مرخصي سالانه کافي است!

در قصر ماساژ، که در طبقه‌ي چهارم و پنجم یک ساختمان عظيم در همسايگي برج شانگري – لا – هتل قرار دارد، 300 دختر جوان در سه شيفت کار مي‌کنند. براي او یک مسکن کوچک با یک پنجره وجود دارد. بالاي در آن یک بلندگو قرار دارد که اگر مشتري بيايد، شماره او را صدا مي‌زند. دختران با حالي عصبی براي فراخوانده شدن از طريق بلندگو،

منتظرند. آن‌ها اگر فقط کار کنند مزد می‌گیرند، زمان انتظار از مزدشان کم می‌شود.

در این جا پرداخت برای سکس مطرح نیست. بلکه زنان خانه داری مطرح اند که بعد از خرید و کارهای اداری، می‌خواهند پاهایشان ماساژ داده شود، یا مسافرانی که می‌خواهند زمان انتظار تا حرکت‌شان را با ماساژ دست و سر، کوتاه کنند. سه ساعت ماساژ توسط دختر شماره 109، 90 یان درآمد کسب می‌کند که برابر 8 یورو است و از آن تنها 54 سنت نصیب او می‌شود! او می‌گوید کار خوبی است. کار پردگی؟ او به سئوال می‌خندد. او در رابطه با این ایده متعجب است. می‌گوید نه، تنها چیز بدش اونفورمی است که باید موقع کار به تن داشته باشد!!!

دو دست انفورم وجود دارد. یکی فیروزه‌ای است با آستر قرمز، یک صورتی با نوارهای سبز. در هر دوی این دو دست لباس دختر شماره 109، چو و نلی خود را بسیار زشت احساس می‌کند. او می‌خواهد مثل دختران رویایی تلویزیون‌های هنگ کنگ به نظر آید: ظریف، غنی، غمگین، همیشه عاشق. او می‌خواهد اتاق خصوصی داشته باشد و یک دوست پسر. الان او در یک خانه با 12 نفر زندگی می‌کند. یک خانه دو اتاقه‌ی کاملاً پوشیده شده با رختخواب‌ها.

اما زندگی می‌تواند زیبا باشد. مشتری‌هایی از هنگ کنگ وجود دارد که به عنوان انعام به آن‌ها، تلفن‌های همراه نو هدیه می‌دهند. یا خارجی‌هایی که به آن‌ها 10 دلار انعام می‌دهند. ده دلار امریکا! دختر شماره 109، 28 و 71 هیچ کدامشان بیش از 20 سال سن ندارند. آن‌ها شروع به راجی کردن می‌کنند؛ یکی بعد از دیگری. مترجم می‌گوید "آن‌ها با هم در باره‌ی این که پول مهم تر است یا عشق، مرافعه می‌کنند." صحبت به درازا می‌کشد. مترجم می‌گوید "آن‌ها مطمئن نیستند."

کاملاً در نزدیکی، در طبقه‌ی اول بانک HSBC در نزدیک مرز هنگ کنگ، زیر پنجره‌های دودی رنگ، رستوران "لاورل" قرار دارد. هم چنین در این ساختمان یک دیسکوتک مبله بسیار عالی وجود دارد با امکان بازی بولینگ و در آن بالاتر یک بار، جایی که به نظر می‌آید همه چی از یخ بریده شده است. مردانی از هنگ کنگ با زنان فرعی‌شان برای عذا خوردن به شنسن و به رستوران می‌آیند. دور میز زوج‌هایی می‌نشینند که یک تصویر غیر عادی برای چین است. رستوران "لاورل" یک جای خانوادگی نیست. جایی است برای خیانت. بین زنان و مردان به طور معمول یک تفاوت سنی حدود 30 ساله وجود دارد.

چینی‌های هنگ کنگی به راحتی به خاطر پوشش بهترشان، نوع اصلاح موی سر و به خاطر حرکات بدنی‌شان، قابل شناختن هستند. آن‌ها از دیگر چینی‌های ساکن مناطق روستایی متفاوت اند، درست مثل تفاوتی که زمان سقوط دیوار برلین و اندکی بعد آن بین آلمان غربی‌ها و آلمان شرقی‌ها وجود داشت. تفاوت‌های کوچک فرهنگی اما فاصله‌های بزرگی را ایجاد می‌کند. و مانند بعضی از غربی‌ها در آلمان آن زمان، امروزه بسیاری از هنگ کنگی‌ها در چین بر این باورند که آن‌ها می‌توانستند روز و شب عروسک‌ها را به رقصیدن وادارند.

در رستوران لارول آن‌ها شراب سرخ فرانسوی سفارش می‌دهند. آن‌ها از روی کارت لیست غذا " غذاهای غربی " سفارش می‌دهند و می‌خورند به امید پیشرفت. دختران شنسنی را تحت تأثیر قرار دادن راحت است. یک شام در رستوران لارول حدود 4 برابر در آمد ماهانه آن‌ها خرج برمی‌دارد، این امر، تصمیم‌گیری برای پاسخ‌گویی به سؤال عشق مهم‌تر است یا پول را، مشکل می‌کند. یافتن جایی در زندگی با عنوان " Dagongmei "، سخت است.

به زودی کارگران زن مهاجر، بعد از حرکت به سمت سرمایه‌داری فراخوانده شدند، و این فکری ویژه از روی مهربانی نبود. " Mei " به معنی خواهر یا دختر کوچک‌تر است. "Dagong" به معنی فروختن نیروی کارش است. خواهران کار. مستخدمین. این تیتز زنان شنسن است. ابتدائاً چنین معنی می‌دهد: که تو هیچ هستی و هر لحظه قابل تعویضی و دوما: شاید با وجود این از عهده کار برآیی.

بعد از پینگ هو درست تا رسیدن به مرکز شهر شنسن یک ساعت راه است. در پینگ هو، تانک چو سن خود را معرفی می‌کند، که معمولاً 2 هزار بدنه 2 هزار کافه ماشین را باید آماده کند، برای یک عکس در جلوی کارخانه او مردد و بدگمان است، به نظر ناراحت می‌آید. او برای این که بعد از ظهر را مرخصی بگیرد گفته است که یکی از فامیلانش مرده است، حالا می‌ترسد نکند که یکی از فامیلانش به خاطر دروغ او واقعا بمیرد. او می‌خواهد سرگذشت خود را تعریف کند، او باید این کار را بکند، او شهر زنان را دوست ندارد.

تانک چو سن در 12 فوریه 2000 به شنسن راه یافت. مانند همه زنان این جا، تاریخ دقیق ورود خود را می‌شناسد، هیچ کسی این روز بزرگ را فراموش نمی‌کند، روز شروع یک زندگی جدید را، زندگی سریع، سخت، واقعی، تازه و کلا آینده را. تانک چو سن با یک بقیه آمد که در آن فقط دو پیراهن داشت و آروزی‌های بزرگ و دیگر هیچ. او 18 ساله بود و اولین

کارش روی ماشین بسیار خطرناکی بود. گاه گاهی مفتول سیمی از جا در می‌رفت و مانند یک شلاق به آدم اصابت می‌کرد و زخم‌های عمیقی ایجاد می‌کرد. گاهی دختری موهایش در چرخ گیر می‌کرد و سخت مجروح می‌شد. تانک چو سن سالم ماند. او در یک اتاق تنگ و کوچک با کارگران دیگر روی زمین می‌خوابید. برای 100 نفر آدم در این جا فقط شش دستشویی وجود داشت. برای "کدوهای استانی"، نامی که رئیس کره‌ای با آن دختران را می‌نامید، همین کافی است.

اگر آن‌ها اشتباهی می‌کردند، از مزدشان کم می‌شد. برای غذا در کانتینر 2 یان در روز، 60 یان ماهانه، از مزد 500 یانی که برابر با 46 یورو بود کم می‌شد. تانک فکر می‌کرد که با وجود این چیزها می‌توانست برایش بدتر پیش بیاورد. او از دختران دیگر داستان‌هایی در باره‌ی بعضی از روسا که کارگران‌شان را برای جبران اشتباه، ساعت‌ها با زانو روی زمین نگه می‌داشتند، و این که به خاطر تفریح کتک‌شان می‌زدند، شنیده بود.

اما بعد تصادفات افزایش یافت. در سومین سال بودن او در شنسن، بدبختی‌هایی رو نمود، 35، 40 دختر در کارخانه‌اش یک انگشت شست، یک گوش یا یک چشم خود را از دست دادند. پزشکی در کارگاه وجود نداشت. فقط یک جعبه‌ی کمک‌های اولیه با پلاستر و باند وجود داشت. و بیمارستان بعدی 10 کیلومتر دورتر قرار داشت.

تانک چو سن کارخانه را بعد از این که یک کابل رها شده به دستش اصابت کرد و به طور عمیق شست او را برید، ترک نمود. حالا او می‌خواهد تحصیل کند. اما پولی برای این کار ندارد. او یکی از پسر عموهایش را که با عنوان مهندس در کارخانه‌ای کار می‌کند دوست دارد. او {پسر عمو} دختر را نصف سال پیش خود نگه داشت و بعد او را از خانه بیرون کرد.

تانک در شهر زنان، نفرت ورزیدن را آموخت. اما او نمی‌دانست به کجا نفرت دارد. او راجع به زندگی تعمق کرد. او در روزنامه خواند که چین کشوری کمونیستی است، کشور کارگران و دهقانان! اما او نفهمید که معنی این چیست. او آشفته است. او امروز جلوی در کارگاه کارخانه‌اش، می‌پرسد، که آیا این می‌تواند باشد که کمونیسم اصلاً در غرب مسلط باشد و نه در چین. پرسش کنایه آمیز نیست. تانک چو می‌گوید: در غرب هم چي خوب پیش می‌رود. آیا این هم کمونیسم است؟ یا این طور که می‌گویم نیست؟

13 سال از سال 1992 گذشته است که دنک شیائو پینگ به شنسن آمد، در کارگاه شماره 49 برج اداری به نام مرکز بین المللی تجارت خارجی ایستاد، برجی با 160 متر ارتفاع، اولین و برای مدتی طولانی بلندترین آسمان

خراش چین. لحظه‌ی غرور آمیزی در تاریخ شهر بود. دنک شیائو پینگ گفت: شنسن باید الگو برای آینده‌ی شکوفای چین باشد! مانا گرین می‌گوید: "مانو عظیم فکر کرده است." "وقتی به رویاهایم شک می‌کنم، او به من نیرو می‌دهد."

گفتننش سخت است که آیا دنک حدس می‌زد که شهر می‌تواند برای دختران مثل آهن‌ربا شود، که شهر می‌تواند این شود که بالاترین قیمت را برای رشد چین پرداخته باشد.

امروز نگاه از این جا به بالا، به همه‌ی جهات شهر بزرگ می‌رود. روی 190 برج و در میان آن‌ها برج دوطبقه با ارتفاع 384 متر متعلق به مرکز مالی دی وانگ، و فقط در جهت هنگ کنگ، بر فراز رودخانه شنسن. از این بالا شنسن می‌درخشد. از این بالا سرگذشت‌های دیگری شرح داده می‌شوند، سرگذشت زنانی که انزوای تسمه نقاله‌ها و کارخانه‌ها را بازی می‌کنند. زنانی از پائولی، که در مبارزه برای زنده ماندن درهم کوبیده می‌شوند و آن‌هایی که فقط در اتاق شماره 727 برج هیلتون جدید در جاده‌ی جیابین با 20 زیر دست کار فاحشه‌گری می‌کنند.

یا از نیکوله‌لی، که با یک لپ‌تاپ در کیف دستی‌اش برای شرکت اوپنت به عنوان کارگزار تجارت بزرگ اطلاع‌رسانی چین جنوبی و هنگ کنگ، عمل می‌کند.

هم چنین این سرگذشت‌ها هم در شهر زنان وجود دارد، سرگذشت لی توگ پین که از گارسونی در دیسکوتک‌های جاده نونگ لین، جایی که او امروزه درست در کنار برج درخشانده‌ی اداری قرار دارد، خود را به بالا کشیده و یکی از بزرگ‌ترین مغازه اتومبیل‌های دست دوم به او تعلق دارد. 80 اتومبیل کلاس ویژه از بنز، آئودی، فولکس واگن و علاوه بر آن دو خانم پذیرایی کننده و 4 فروشنده‌ی انیفورم پوش دارد.

و سرگذشت وایس که وقتی در سال 1984 به شنسن آمد، یک خدمت‌کار بود اما موفق شد ترقی کند و به پست مدیریتی برسد. الان یک کودکانستان سطح بالا را اداره می‌کند که در آن کودکان دو ساله، انگلیسی یاد می‌گیرند و با کامپیوتر کار می‌کنند. شهریه آن ماهانه 1500 ین است که سه برابر مزد یک کارگر است.

یا دای وای، که یک زن کامل 40 ساله است با چهره‌ای حساس که با تیغ ریش تراشی بریده شده است. او راهنمای دختران شنسن است: { برای داشتن خصوصیاتِی چون { سخت کاری، صبوری، رفتار خوب، بخشیدن و دوست داشتن.

او درست 12 کودکستان را اداره می‌کند، یک شعبه در شانگهای جدیداً افتتاح کرده‌است، بعدی‌ها بزودی به دنبالش می‌آیند. او به طور منظم برای خانواده-ها و مربیان، یک خبرنامه برای تقویت تفکر می‌فرستد، که تا خود را در رابطه با سلامتی کودکان تغییر دهند؛ به نحوی کاملاً فردگرایانه، سرمایه دارانه، مدنی و در مجموع کاملاً در جهت تفکر غربی.

البته دای وای هیچ‌گاه یک خواهر کار روستایی نبوده است. او دختر یک کارمند در کونینگ دائو، در جایی دوری در شمال شرقی دریای زرد بود، و دانشجوی ممتاز رشته ادبیات. او توسط استعداد جویان حزب، برای خدمات هتل‌داری انتخاب شد. هم او بود که وقتی به شنسن آمد یک دختر خدمت کار چینی با یک چند رویا و یک چند امیدواری‌ها بود. او در بخش شموکو در هتل نان‌هایی در بخش پذیرش در اداره ریاست کار می‌کرد. در ابتدای سال-های دهه 90، دنگ شیائو پینگ او را انتخاب کرد و اولین مهد کودک او را تأسیس نمود.

او می‌تواند همواره از شکسپیر و ویکتور هوگو نقل قول کند، او به رمان‌های بالزاک عشق می‌ورزد. او به همین خوبی هم می‌تواند با ارقام بزرگ کنار بیاید. او خودش حسابرسی می‌کند. همگی چینی‌ها بدون هراس در باره پول حرف می‌زنند. مزد خانم رئیس یک و نیم میلیون ین در سال است که معادل 139 هزار یورو می‌شود؛ یا به عبارتی دیگر مزد او 25 برابر بیشتر از در آمد یک زن کارگر کارخانه است. در اتاق کار دکوراسیون شده‌ی او روی دیوار، در زمینه‌ای آبی عکس مائو قرار دارد.

دای وای می‌پرسد "شما در باره مائو در تعجب هستید؟"، "من حس می‌کنم که او از من مراقبت می‌کند. او افکار بزرگی داشت. من هم می‌خواهم افکار بزرگ داشته باشم. من به حمایت او نیاز دارم. وقتی من در باره خودم و رویاهایم دچار تردید می‌شوم، او به من نیرو می‌دهد". موقع خداحافظی یک جاگوار قرمز شرابی جلوی در نگه می‌دارد. راننده او دخترش را برمی-گرداند. او نه ساله است و لباسی مثل پرنسس‌ها از جنس بسیار عالی به تن دارد، او هم دختری از شنسن است!!

دختری از چین جدید. او شنسن را آن گونه می‌شناسد که در کانال تلویزیونی محلی به نظر می‌آید. مثل افسانه‌ای از آتش بازی‌های و ضیافت‌ها، پر از آسمان خراش‌ها و بزرگ راه‌ها، برافروخته از نوشته‌های نئونی و لامپ‌های کاغذی. او چیز زیادی از دختران خارج از دنیای خود نمی‌داند. او بسیار به ندرت با آنان؛ با خواهران کار مواجه می‌شود. با داگون مای‌ها. و چیز زیادی هم نمی‌داند از رنج‌های دور از خانه بودن‌شان، از تنهایی‌های‌شان در شنسن، شهر دختران.

8 مارس 2007

* - منبع

DER SPIEGEL 6/2 - 2005. Februar 2005

د راشپیگل 6 فوریه 2005

از اولریش فیختنر Ullrich Fichtner

زنان در کارخانه فیات

مقدمه ي مترجم

مقاله زیر، در سال 1970 نوشته شده، و طبیعی است که دیدش به مسائل، با دید امروزی به آن ها قدری متفاوت باشد. امروز زنان نسبت به آن دوران، به طور نسبی، فرق کرده اند. سطح آموزش آن ها؛ چه عمومی و چه تخصصی، بالا رفته است. آگاهی شان، به شرایط جامعه، به توانایی و نقش خود، در کار و در جامعه، بالا رفته است. به طور نسبی دیگر جامعه نسبت به زنان، به عنوان ربایندگان کار مردان نگاه نمی کند. و زنان نیز دیگر فقط، بخاطر کمبود دستمزد پدران یا همسران، کار نمی کنند. زنان در کار بیرون از خانه، به استقلال و عدم وابستگی خود، فکر می کنند. برداشت های نسبت بکار نیز، باز هم بطور نسبی، تغییر کرده است. بخش های تازه ای، در دنیای کار، ایجاد شده است، که قبلا وجود نداشت مثل بخش اطلاعات و ارتباطات، یا وظیفه ویژه زنان محسوب می شد، نه کار؛ مثل خدمات مراقبتی و طبقه کارگر جهانی، ابعاد میلیاردي پیدا کرد، و به طور دائم نفوس بیشتری از جمعیت جهان را، بدون توجه به جنسیت و نژاد، در خود متراکم می کند. مساله زنان نیز، هرچه بیشتر به مساله جامعه تبدیل شده است؛ زیرا زنان به ویژه در مناطق دیگر جهان، گذشته از کشورهای صنعتی غرب که زود تر رخ داد، دیگر خود، به مسائل خود توجه نشان می دهند و سهم خود را، در زندگی، بدون تعریف شدن و هویت یافتن، با مردان یعنی پدر، برادر، همسر و پسران، طلب می کنند. این سهم خواهی، بسیاری از مسائل دیگر اجتماعی را، نیز در خود دارد. مساله کودکان و مراقبت از آن ها بعنوان وظیفه اجتماع، مساله مراقبت از بیماران و سالمندان، بعنوان وظیفه اجتماع، مساله برابری اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و قضائی به عنوان بخشی از عدالت اجتماعی. مساله زنان هم چنین، به مساله طبقه کارگر، تبدیل شده است، زیرا اکنون زنان، بخش قابل توجهی از طبقه کارگرند. بنابراین ستم بر آن ها، ستم بر طبقه کارگر است. چه آگاهانه توسط سرمایه داران انجام شود، چه ناآگاهانه توسط خود کارگران در خانواده کارگری، بر مبنای فرهنگ غالب جامعه. اما همه این کوشش ها، چه از طرف زنان و چه از طرف مردان کارگر، و فعالین کارگری، زمانی واقعا کارگشا، خواهد بود، که به کارزاری بر علیه، سرمایه داری حاکم، با فرهنگ و همه ي تاثیراتش، تبدیل شود. سپتامبر 2011

مقاله اي که در زیر مي آيد، توسط یک گروه که بطور جمعي در تورين در باره مسائل زنان شاغل در فيات، کار مي کردند، نوشته شده است. و در فوریه 1970، در لوتا کونتینوا Lotta Continua، بچاپ رسید.

اساسا ایده مقاله، این است که، اهمیت مبارزه یک بخش در یک کارخانه یا به طور مثال، اقشاري از درون طبقه کارگر، و در این جا، زنان کارگر، فقط مي تواند در ارتباط آن مساله ویژه با ساير مسايل، فهميده شود. اهمیت چنین تحلیلي به ویژه، در مورد شهري چون تورين، که در آن، هر جنبه اي از زندگي اجتماعي، با استراتژي فيات تعين مي شود، روشن است. این جا، اکثریت قریب به اتفاق نیروي کار، یا مستقيما در استخدام فيات هستند. یا دراستخدام شرکت هايي همچون آلفا رومئو هستند، که متعلق به فيات است. سیستم حمل و نقل عمومي با فيات است؛ املاک و مستغلات شهر اگر نه بیشترش، اما بخش قابل توجهي از آن، در دست این کمپاني است. بیمارستان هاي شهر، متعلق به فيات اند. روزنامه ها، زیر نفوذش هستند. اصلا تورين، فيات است! حتي مي توان گفت که شمال ایتالیا، بطور کامل تحت دیکتاتوري اتومبیل؛ با کارخانه ها و شرکت هاي عظیم، از قبیل Pirelli (تایر و لاستیک) که موکدا با صنعت اتومبیل همبسته اند، یا کارخانه هاي شیمیایی در پورتو مارگرا (نزدیک ونیز)، که توسط گروه فيات، کنترل مي شود، قرار دارد. با کنترل سطح مهاجرت به شمال "ثروتمند"، این دیکتاتوري، تا جنوب ایتالیا گسترده مي شود.

در این شرایط، که سرمایه مي تواند بکوشد، سلطه اش را بر کل زندگي، در کل یک منطقه هماهنگ سازد؛ درک و انتشار اطلاعات مربوط به ارتباط دروني، نه فقط بین بخش هاي مختلف تولید، بلکه حتي بین بخش هاي ظاهرا جدا، اما در واقع مربوط به محل کار، و مسائل "خصوصي" زندگي کارگران، به وضوح ضروري است. اما این ارتباط دروني، خود را در موقعیت هاي اجتماعي اقتصادي پیچیده تر تحمیل مي کند، یعنی شرایطی که در آن سرمایه داران کمتر قادر یا مایلند که کوشش هایشان را، برای ایجاد سود هماهنگ سازند. براین اساس، اهمیت اعتصاب غیرقانونی رانندگان کامیون- در ایالات متحده- نمی تواند بدون رجوع به ارتباط بین صنایع حمل و نقل متفاوت و رقابت کننده، درک شود. نقش حمل و نقل در اقتصاد زمان حاضر، به تنهایی- وضعیت عمومی اقتصاد آمریکا را بیان نمی کند. مبارزات سیاهان در شهرهاي شمالی، خواهان درک مکانیزه شدن کشاورزي در جنوب، و وسعت و نوع اشتغال سیاهان در شمال و غیره و غیره می باشد. سندی که در زیر می آید، کوششی است برای اقدام به چنین نوعی از تحلیل، برای مبارزات زنان کارگر، در تورین.

تحلیل شروع می شود، با نشان دادن این که، چگونه فیات از زنان استفاده می کند، تا مبارزه ای را که کارگران- اکثراً مرد- در کارخانه، به ویژه از سال 1961 به بعد به پیش می برند، در هم بشکنند. سپس اهمیت فزاینده زنان را، در جنگ طبقه کارگر، به طور کلی، هم در کار و هم در زندگی اجتماعی (خانوادگی، مسکن، بهداشت، حمل و نقل، مدرسه و غیره)، شرح می دهد. این شیوه نگاه به شرایط، به نقطه نظری قطعی، به شیوه ای که مبارزه گران لوتا کونتینوآ آرزو دارند، با آن به تکامل مبارزه کمک کنند، هدایت می شود. یعنی با نشان دادن این که، چگونه در منافع خاص مردان و زنان، پیر و جوان، ماهر و غیرماهر، شاغل و بیکار، می تواند منافع مشترک یافت شود و پایه ای برای اتحاد طبقاتی گردد. که مانع ایجاد نکند. بلکه بنا بر شرایط خاص گروه های متفاوت درون طبقه، بتواند درک و عمل شود.

استثمار دوگانه

زنان در حال حاضر، در شمار بالا، در کارخانه های فیات؛ در میرافوری، گیگوتا و ریولتا، شاغل اند. آن ها در کنار مردان، در خطوط تولید جمعی، در بخش آماده سازی، و اتاق های سهام، وظایفی را انجام می دهند، که قبلاً، توسط مردان، انجام می شده است. این زنان، توسط فیات، بعنوان ارتش ذخیره کار، در زمان هایی که، نیاز مفرط به کار، وجود دارد، مورد استفاده قرار می گیرند. مانند زمانی که کارگرانی که، از جنوب می آیند، شروع به امتناع از کار کردن با فیات می کنند. از ژانویه 1969، 11 هزار مرد، کار در فیات را، ترک گفته اند. و عرضه نیروی کار، از جنوب به طور قابل ملاحظه ای، کاهش یافته است.

علاوه بر این، مالک فیات، نمی خواهد که خطر اشتباهات بهار 1969 را تکرار کند؛ یعنی زمانی که او روی انفعال مفروض کارگران جنوبی، حساب می کرد. اکنون، او می داند که این کارگران که تجربه ای از مبارزات در جنوب را کسب کرده اند، دیگر بیش از این تحت سلطه او نخواهند ایستاد. آن ها در مبارزات کارخانه، بیشتر مصمم و مایل به جنگند. علاوه بر این، واردات نیروی کار جدید جنوبی، تناقضات اجتماعی، در تورین را تشدید کرد. تناقضاتی از قبیل؛ مساله مسکن و مدارس که کاراکتر انفجاری شان، به درجه بالائی به کارگران فیات، در درک این مساله که آن ها بعنوان کارگران، هم در داخل و هم در خارج کارخانه، مورد استثمار، قرار می گیرند، کمک کرد.

در شرایط این زمان، مالکان و دولت، نمی توانند از عهده، انجام، رفرم های اجتماعی که شدیداً مورد نیاز می باشد، برآیند. هرچند که آن ها باید هرچه زودتر تا آن جا که امکانش باشد، باز سازی تکنیکی دستگاه تولید را، انجام

دهند. زناني که در فيات کار مي کنند، از ديدگاه صاحبان فيات، از نظر تکنیکی و جسمي، کارآئي کم تري نسبت به کارگران مرد دارند. اما آن ها انتظار حداکثر بازده توليدي را، از زنان کارگر ندارند. آن چه که امروزه مالکان به آن توجه دارند، یک نيروي کار مطيع محض است، که به طور شدیدی نیاز به کار دارد. و بنابراین مستعد است، استثمار شديد جسمي و اقتصادي را، بدون شورش، تحمل کند. یک نيروي کار مطمئن و وفادار که اتحاد و همبستگي طبقه کارگر فيات را، که با تجربه مبارزه مستقل در ماه مه و ژوئيه 1969، مستحکم، شده بود، در هم بشکند.

آيا زنان مطيع ترند؟

دلایل زيادي وجود دارد، که سبب مي شود مالک فکر کند که مي تواند زنان را، براي اين منظور ها، مورد استفاده قرار دهد. اکثريت زنان، اخيرا استخدام شده اند و بسياري از آن ها، هنوز در دوره آموزشي هستند. و مثل همه مردمي که تازه استخدام شده اند، مي ترسند که کارشان را از دست بدهند و اخراج شوند. آن ها حس مي کنند که در شرايط بسيار متزلزلي قرار دارند. فقط، اقليت محدودی از بين آن ها، در مبارزه تابستان و پائيز 1969، شرکت کردند. در نتيجه آن ها عموماً، فاقد تجربه اتحاد و سازمان، در تقابل با مدیریت، هستند. اما، دلایلي که آن ها را کمتر به جنگیدن متمایل مي کند، از وضعیت شان، بعنوان زن مشتق مي شود.

زناني که، در فيات، کار مي کنند، شماری کوچک، از میان بسيار زناني هستند، که مایلند، در آن جا کار کنند. آن هائي، که مي خواهند، در کارخانه هاي فيات کار کنند، نه فقط، شامل زناني اند که فعلاً در ديگر کارخانه هاي کوچکتر، کار مي کنند، يعني جاهايي که در موقعيت هائي، حتي بدتر از آن چه، که در فيات وجود دارد، و جاهائي که اغلب، بدون داشتن قرار داد کار، مشغول بکار شده اند، بلکه هم چنين شامل زنان خانه دار و همسران کارگران (فيات) نیز مي باشد، که براي قبول، یک کار دوگانه، در کارخانه و هم در خانه، براي تکميل کردن، دستمزد ناکافي همسران شان، مستعد هستند.

آن زناني که موفق مي شوند کاري را بدست آورند، خود را ممتاز در نظر مي گیرند، و از جنگیدن بخاطر تعداد بيشمار زناني که مي خواهند شغل آن ها را در صورت اخراج شان، بدست آورند، مي ترسند. درک اين ترس، بسيار راحت است؛ زیرا زنان، آن چنان که روسا وانمود مي کنند و از فرضيه در کل متناقض با واقعيتي آغاز مي کنند، به اين صورت که زنان، نه بخاطر نیاز مطلق، بلکه فقط براي رهايي از روزمرگي زندگي، با وجود دستمزد قبلاً کافي همسران شان، بکار کردن رو مي آورند، کار نمي کنند تا چيزهاي اضافي براي خود و خانواده شان، بدست آورند. براي مثال کارخانه

پیرللی، یک کار چهارساعت در روز را، ارائه داد - اما برای چهار ساعت دستمزد- از این رو که " زنان برای کار خانگی، وقت داشته باشند". بدین طریق آن ها می خواهند به کار پرداخت نشده زنان در خانه، رسمیت بدهند. تا زنان کارگر را، تا آخرین حد انرژی شان، از طریق سرعت کار فوق العاده بالا، در کارخانه، مورد استثمار قرار دهند. سپس از زیر بار مسئولیت های اجتماعی، از قبیل مهد کودک، بیمارستان و غیره، شانه خالی کنند، و آن را بر دوش زنان، در ساعات باقیمانده بعد از کار، بگذارند. در واقع، زنان کار می کنند، زیرا دستمزد همسر و پدر، برای برآوردن حتی، نیازهای اولیه و اساسی خانواده، کافی نیست.

در کل، در کنار فشارهای عینی، سرمایه داران فیات، بیش از همه، به تسلیم ذهنی زنان نسبت به کار، متکی هستند. تسلیمی که در اصل از آموزش شان، و نقشی که در خانواده دارند، می آید. زنان همچنان در باره خود به جای کارگر بودن، با عنوان دختران، نامزدان، همسران و مادران، فکر می کنند. آن ها احساس می کنند، مقدر بود (سرنوشت) خودشان را تأیید کنند و چیزی را، نه در محل کار، بلکه در خانواده تکامل می دهند، که ممکن است اهداف مادرزادی، نامیده شود. چارچوب موکد خانوادگی ای که در آن، زنان خود را می بینند؛ آن ها را برای قبول هر وضعیتی از استثمار، پذیرا می کند. یعنی کار در کارخانه، در پرانتز، خشونت و استثمارش روی قربانی ای که باید بخاطر حل مشکلات خانوادگی، تسلیم شود. زنان به این امید ادامه می دهند که هرچه زودتر که امکانش باشد، قادر خواهند بود که به کارکردن خاتمه دهند؛ آرزویی که با واقعیت دستمزدهای ناکافی مردانشان، در تضاد است. بعلاوه آن ها از کودکی، در درون ساختار خانوادگی زندگی کرده اند که در آن به جای تجربه جمعی کارخانه، بر مبنای فردگرایی پرورش یافته اند. زمانی که آن ها به کارخانه می آیند، در ارتباط با همکاران کارگیشان- مردان و زنان- تردید و گرایش بسته ای که آن ها فکر می کردند نسبت به دنیای بیرون دارند، می گریزد. برای آن ها، اتحاد با دیگر کارگران و احساس همبستگی کردن با آن ها، نسبت به مردان که از کودکی، با ارتباط گسترده تر با جهان بیرون از خانواده، بار آمده اند، بسیار مشکل تر است.

زنان در مبارزات کارخانه

زن در چارچوب خانوادگی، مستقیماً، اثر مبارزاتی را که همسرش در کارخانه با آن درگیر است، احساس می کند. در خانه، زمانی که پول کم و کم تر است، این او هست که در پایان، با آن مواجه می شود.

اما به او آموخته شده بود، فکر کند که؛ مبارزه در کارخانه، مبارزه مستقیم علیه کارفرما است. و تصمیم گیری در باره این که، کی و چگونه، این

مبارزات، به پیش برده شود، کار مرد است. طی مبارزه فراتر از قراردادهای، در پائیز 1969، زنان کارگر فیات عموماً، از مسئولیت این که همبستگی کارگران را، نشکنند خیلی آگاه بودند و متقاعد شده بودند که آن ها، برای منافع شان می جنگند. اما تصمیمات در باره مبارزات، همواره، توسط مردان، گرفته می شود. این عمل، خیلی از این توهم حاصل نمی شود که سیاست یک فعالیت مردانه است؛ اما بیش از همه از موقعیت مادی زن می آید. برای مثال، همسران (مردان) می توانند همدیگر را ملاقات کنند، بحث کنند، مبارزه را سازماندهی کنند. اما زنان، بخاطر نقشی که در آن محصورند، باید کار مراقبت از خانه و کودکان را انجام دهند. در حقیقت یک مانع قوی برابری سیاسی زن، در تقسیم کار مرسوم در خود خانواده پرولتاری است. یک جنبه دیگر وجه تمایزگرایش سیاسی و عملی زنان از مردان کارگر، ارتباط آن ها، با اتحادیه است. آن ها ابتدا با اتحادیه به عنوان یک واقعیت سیاسی و سازمانی، کاری برای انجام دادن ندارند. اتحادیه برای آن ها، چیزی کاملاً بیگانه است؛ نهادی که شبیه حکومت و احزاب سیاسی، کاملاً پیچیده است. و این هردو بخاطر این که زنان عموماً تجربه ای از کار، در درون اتحادیه ها ندارند و بخاطر تمایل مداوم احزاب و اتحادیه ها، در خارج نگهداشتن زنان از وظایف سازمان دهی و رهبری سیاسی است. طی مبارزات گذشته در فیات، اتحادیه، نشستی را برای زنانی که در بخش مته فشاری کار می کردند، فراخوان داد، و از آن ها دعوت کرد که اتحادیه ها را، بعنوان نماینده شان، درحضور با کارفرما برای حل برخی از مشکلات ویژه زنان؛ از قبیل طبقه بندی مشاغل، و سرعت بیش از حد (یعنی چیزهایی که اتحادیه ها دیگر نمی توانند از مردان دورشان نگهدارند)، بپذیرند. با این وجود، در چند روز اخیر، در جایی که قسمت های داخل اتومبیل، در کارخانه فیولتا ساخته می شود، در بخشی که، اکثریت کارگرانش را زنان تشکیل می دهند؛ زنان کار را، بعنوان اعتراض به سرعت بالا، متوقف کردند. و این توان کاملشان را برای جنگیدن بنام خود، نشان می دهد. هدف سیاسی کارفرماها در استخدام زنان، قسمت قسمت کردن کارگران است. با این دید، کارگران مرد، زنان کارگر را سرزنش می کنند که مشاغل آن ها را، ربوده اند. در حقیقت تصادفی نیست که کارفرما، در بسیاری از مشاغل، زنان را جایگزین مردان می کند. و زنان را در مشاغلی که بازهم از مشاغل قبلی شان مشکل تر است، قرار می دهد. برای مثال؛ انتقال زنان کارگر از دستگاه های پرس اندازه کوچک و متوسط، به نوع بزرگ آن، یا از کارخانه میرافوری (که در داخل شهر قرار دارد) به کارخانه هایی که در خارج از تورین قرار دارند، مشکلات حمل و نقل بزرگتری را برای آنان

پیش می آورد. اما همه کارگران، زنان را سرزنش می کنند که در مقابله کردن با کارفرماهایشان، خیلی مردد هستند و توانایی کمتری برای جنگیدن دارند. در جایی که زنان با مردان مخلوط هستند، در موارد متعددی، این رخ داده است که آن ها اتحاد کارگران را، از طریق گردن نهادن به ریتم و شرایط کار، بدون مشارکت در مبارزات علیه این شرایط که توسط برادران شان آغاز شده بود، می شکنند.

شرایط حاضر بین مردان و زنان کارگر، می تواند به شیوه ای که به ضرر کارفرما باشد، حل شود.

زنان در کارخانه، از کنترل پدران و همسران شان، رها می شوند. و برای جنگیدن با مشکلات شرایط کارشان، بنام خودشان، و در تساهلی با برادران کارگرشان، توانا می شوند. برای زنان، کارخانه می تواند، اولین مکان اجتماعی شدن، باشد. مکانی که آنان به مشکلات دیگران، بعنوان مشکلات خودشان، هویت می دهند. و دانش ضروری جنگیدن، در کنار برادران شان را، برای همان موضوعات، کسب می کنند.

زنان کاری را انجام می دهند که هرچه بیشتر با کاری که مردان انجام می داده اند، یکسان است. اکنون مردان و زنان کارگر، تشخیص می دهند، نامعقول است که بتوان به زنان دستمزد کمتری برای انجام کار مشابه، نسبت به مردان پرداخته شود. مردان کارگر می دانند که زنان در انجام انواع خاصی از کار، توانایی کمتری دارند. با وجود این می بینند که این زنان، تا سر حد توان جسمانی شان، کار می کنند. بنابراین آن ها می فهمند که هردو جنس، به تساهلی مورد استثمار قرار می گیرند. بحثی که اکنون بین کارگران، در باره مشکل دستمزدهای پائین برای زنان، تکامل می یابد، ضرورت جنگیدن، برای جلوگیری از هرنوع طبقه بندی مشاغل را، پیش می آورد.

بالاخره زنان دقیقاً بخاطر این که بار مشکلات کودکان، کارخانگی و غیره روی دوششان است، هنوز بیش از مردان، موضوع های مربوط به شرایط اجتماعی پروتاریا، در بحث های سیاسی، هستند.

منبع: بخش تاریخی:

Libcom.org

مساله زنان: زن و سوسیالیسم

مطلبي که مي خوانيد برگردان بخش هايي از کتاب " زن و سوسیالیسم" اثر آگوست ببل (August Bebel)، است. اين مطلب از بخش هاي مختلف اين کتاب انتخاب گرديده ، اما سعي شده ارتباط بين آن ها برقرار باشد. سه موضوع " زن به عنوان هستي جنسي"، " ازدواج به مثابه شغل" و " ازدواج پرولتري"، از فصل دوم کتاب به نام " زن در زمان حال" و موضوع " زن در آینده" از فصل چهارم تحت عنوان " سوسیالیستي کردن جامعه"، انتخاب شده است. اين کتاب در سال 1974 در هانوفر، آلمان به چاپ رسيده است. در مقدمه ي کتاب، مونیکا زایفرت، که به چاپ جديد کتاب همت گماشته، مي نويسد: " زن و سوسیالیسم حدود صدسال پيش براي اولين بار انتشار يافت. ببل کتابش را با جمله ي زير به پايان برد: آینده به سوسیالیسم تعلق دارد. اين بدین معني است، که در خط اول کارگر و زن قرار دارند."

زن به عنوان هستي جنسي

ميل جنسي

در دنياي بورژوايي، زن به عنوان جنس دوم درجه بندي شده است. اول مرد و بعد اوست. اين درجه بندي یک رابطه ي سلسله مراتبي تقريبا غير قابل تغيير را با خود به هم راه دارد، مثل آن چه که در زمان قديم در رابطه با تيره ي مادي شاهد بوديم. روايتي که با تکامل کمونيسم اوليه دچار تغيير شد و در اولين گام از تغيير خود به سلطه ي مالکيت خصوصي منجر گرديد. (1)

افلاطون از خدايان به خاطر هشت عمل نيکي که به او ارزاني کرده بودند، تشکر مي کرد. اولين عمل نيکي که افلاطون بدان توجه مي کند، اين است که آن ها او را آزاد و نه برده آفريند. اما دومين عمل نيک اين است، که او را مرد و نه زن به دنيا آورند. شبيه چنين طر فکري در نيايش صبح گاهي مردان يهود نيز مشاهده مي شود: «خدايا پرستش مي کنيم تو را. آقاي ما و آقاي همه ي جهان را، که مرا زن نيافردي.» در نيايش زنان يهود، عبارت

آخر با مضموني متفاوت به صورت بيان مي شود: «... که مرا بر پایه ي
علايقت ايجاد کرده اي.»

درک تبعيض آميز از مساله ي جنسيت، شديد تر از آن چه در بيان افلاطون و
نيايش يهوديان منعکس است، قابل تصور نيست. بر اساس آن چه که به طور
مکرر در انجيل تصريح شده است، فقط مرد، انسان واقعي است. درزيان
هاي انگليسي و فرانسوي، براي انسان و مرد از کلمه ي واحدي استفاده مي
شود. اگر از مردم صحبت مي کنيم، قاعدتا تنها به مردان مي انديشيم. زن تا
حدي قابل چشم پوشي است و درپيش تر موارد، اين مرد است که فرمانده ي
اوست.

دنياي مردانه، قاعدتا چنين درکي دارد و اکثريت جهان زنانه نيز تاکنون اين
وضعيت را به عنوان سرنوشت مقدر خویش پذيرا شده است. در اين منظر
فکري، فرو دست بودن زنان حتا بدون توجه به اين مساله که: «ستم کشي
زن به خاطر کارگر بودن او است»، موضوعي مفروض تلقی شده است.
هستي زن در جهان مالکيت خصوصي، به عنوان هستي جنیستی مطرح
است. براي او درهر گام و هر گذر، موانعي وجود دارد که مرد آن ها را
نمي شناسد و يا با آن ها مواجه نيست. بسياري از حقوقي که براي مرد مجاز
هستند، براي زنان منع شده اند. اين ها عبارتند از: حقوق اجتماعي و آزادي
هاي متعددي که مرد از آن ها لذت مي برد، اما اگر از جانب زن مورد
استفاده قرار بگيرد، خطا و جنايت محسوب مي شود.

زن از هستي اجتماعي و جنسي خود در رنج است. گفتنش مشکل است، اما
درهر دو زمينه، و در اغلب موارد، او رنج مي کشد. بدین خاطر، اين
آرزوي بسياري از زنان که آرزو مي کنند کاش مرد به دنيا مي آمدند، قابل
فهم است.

در ميان همه اميال طبيعي انسان، ميل به خوردن و زنده ماندن در درجه ي
اول اهميت قرار قرار دارد. ميل جنسيب اما قوي ترين ميل است، کشش است
که نژاد را توليد و تکثير مي کند، ساده ترين «بيان نيازهاي زيندگي» است.
اين کشش درهر انسان به گونه اي زيباعي و عمقي موجود است و ارضاي آن
پس از رسيدن به سن بلوغ، شرط اساسي براي سلامت جسمي و رواني
است. لوتر حق دارد اگر مي گوید:

«آن کس که مي خواهد مانع ارضاي ميل زيباعي و به آن چه که زيبعت مي
خواهد و بايد باشد، اجازه ي عمل ندهد، بازگونه عمل مي کند؛ زيرا که او
هستي طبيعي را نفي مي کند، مي خواهد که آتش نسوزاند، آب تر نکند،
انسان نخورد، نياشامد و نخوابد.» اين کلمات بايد بر سنگ بناي کليساهاي ما
حک گردد. در آن جاهايي که چنين سرسختانه عليه گوشت گناه آلوده و عظم

می شود، هیچ پزشک و روان شناسی نمی تواند نیاز دوست داشتن را در انسان این چنین خوب و گویا توصیف کند.

این کشش، منشور طبیعت آدمی است. فرمانی است پیرامون وظیفه ای که باید انجام دهد، تا خود را به شیوه ای طبیعی و سالم رشد دهد؛ تا هیچ بخشی از ارگانیسم حیاتی خود را ضایع نسازد؛ تا از پاسخ به تمایلات طبیعی خویش خودداری نکند؛ و هر عضوی از اندام، نقشی را که طبیعت برایش مقرر کرده است انجام دهد. انسان با جریمه کردن ارگانیسم خویش آسیب می بیند. قوانین رشد جسمی انسان باید مانند قوانین رشد روانی مورد مطالعه قرار گیرد و پیگیری شود. اعمال روانی روزمره ی انسان به وضعیت ارگانیسم جسمی اش بستگی دارد و سلامت کامل هر دو به طور مرتبط به هم دیگر وابسته است؛ آن سان که اشکال در یکی، دیگری را متأثر می سازد و تولید اشکال می نماید. نیازهای موسوم به حیوانی، از آن چه که یازبهای روحی نامیده می شوند، جدا نیستند. این هر دو حاصل فعالیت طبیعی ارگانیسم بدن انسانند و از هم متأثرند. این امر برای زن به همان گونه است که برای مرد.

نتیجه آن که، شناخت ویژگی های اندام جنسی هم مثل اندام های دیگر ضروری است و انسان در مراقبت جسم خود همان توجه را باید اعمال کند) مانند سایر اندام ها). اندام ها و امیالی که درآدمی موجودند و بخش اساسی طبیعت اش را تشکیل می دهند، دوره هایی از زندگی وی را زیر سیطره ی نفوذ خویش می گیرند. این کشش ها نباید اموری مرموز، خطاهایی شرم آور و یا تمایلاتی جاهلانه به حساب آیند. دانش روان شناسی، فیزیولوژی انسانی و کارکرد بخش های مختلف ارگانیسم بدن – چه درمورد مردان و چه در رابطه با زنان – باید به عنوان یکی از شعبات دانش انسانی نقشی مهم و فراگیر احراز نمایند. در آن صورت است، که انسان با شناخت دقیق از طبیعت جسمی اش، بسیاری از روابط زندگی را به نحوی متفاوت با حال می بیند. در جامعه کنونی، تقریباً در درون همه ی خانواده ها، وضعیت نامطلوبی قابل مشاهده است، که با ترسب مقدس به سکوت سپرده می شود. دانش در تمامی قلمرو به عنوان فضیلت، به عنوان مطلوب ترین و زیباترین هدف انسانی مورد اعتبار و ارج است؛ اما در باره ی آن مواردی که با هستی و سلامت و امنیت ویژه ی ما و با اساس تکامل اجتماعی ما در رابطه ی تنگاتنگ قرار می گیرد، مساله بازگونه دیده می شود! کانت می گوید:

« مرد و زن در آغاز با نهم، همگان یا کل بشریت را تکوین می کنند. یک جنس، جنس دیگر را تکمیل می کند.»

شوپنهاور اظهار می‌دارد: «میل جنسی، کامل‌ترین بیان امیال زندگی و نقطه‌ی تکامل همه‌ی امیال انسان است.»

بودا نیز خیلی پیش‌تر از این‌ها تصریح کرده است که: «میل جنسی از قلابی که انسان با آن فیل‌های وحشی را رام می‌کند، قوی‌تر است، از شعله‌ی داغ‌تر است، تیرگی است که در روح بشر خلیده می‌شود.»

وقتی که عواطف و امیال جنسی از چنین نقش و مکانی برخوردار است، جای تعجبی نیست که عدم ارضای آن در سنین بلوغ، غالباً بر زندگی عصبی و برکل ارگانیزم هر دو جنس تأثیر بگذارد؛ به نحوی که آن‌ها را به سمت اختلالات شدید، انحراف و احتمالاً حتا به جنون و خودکشی براند. البته میل جنسی خود را در همه‌ی موجودات یا همه‌ی انسان‌ها به یک سان نشان نمی‌دهد. علاوه بر این، می‌توان آن را از طریق پرورش و تسلط بر خویشتن _ به خصوص اجتناب از تحریکات ناشی از سرگرمی‌ها، خواندن متون سکسی و الکلیسم _ به مهار درآورد. در مجموع، تحریک پذیری در زنان کمتر از مردان قابل مشاهده است. حتا بعضاً در زنان تنفیری نسبت به عمل جنسی ایجاد می‌شود، اما نمود آن چندان نیست و باید درکنار توانایی‌های جسمی و روانی هدایت گردد.

با کند و کاو این نکات می‌توان فهمید، که چگونه در مجموع امیال و نشانه‌های زندگی خورد را با جنسیت سکه می‌زنند و چگونه این امیال و عواطف هم در پرورش بدنی، هم در شکل اندام، و هم در شخصیت انسانی ظاهر می‌شوند. تا آن جا که از انسان سالم صحبت می‌کنیم، با مرد بودن و به همان گونه با زن بودن سر و کار داریم. در هر یک از این دو حالت، جنسیت به نیرومندترین شکل خود ظاهر شده است. کلنکه (Kelenke) در اثرش «زن به عنوان همسر»، چنین اظهار می‌دارد: «زندگی زناشویی نزد انسان‌های پای بند اخلاق، آمیخته با اجبار است و زیر سلطه‌ی تعقل و اصول اخلاقی دیکته می‌شود یا پی‌ریزی می‌گردد؛ اما بالاترین حد آزادی هم امکان پذیر نیست.» هشدارهای اکید برای حفظ نوع بشر، آن چه را که طبیعت در هر دو جنس به عنوان امری عادی به ودیعه گذاشته است، کاملاً مسکوت می‌گذارد. این هشدارها فراموش می‌کنند، که سرکوب غرایز طبیعی توسط زنان و مردان تندرست، نشانه‌ی عزم آزادانه‌ی مقاومت نیست. فراموش می‌کنند، که خودفریبی نمی‌تواند به عنوان آزادی اراده توصیف شود. واقعیت امر این گونه است، که در این گونه موارد زیر فشار مانع یا موانع اجتماعی، یک حق طبیعی یا یک غریزه‌ی عادی انسانی به تنگنا کشیده می‌شود؛ سلامت اندام مختل می‌گردد؛ به کل ارگانیزم آسیب می‌رسد؛ به رشد طبیعی لطمه زده می‌شود؛ و لذا، موجب بروز ناهنجاری‌های جنسی می‌شود. همه به شکل و

هم به محتوای وجود آذنی فشار وارد می‌گردد و با درهم شکستن اعصاب، موجب حالت های بیمارگونه در روح و جسم می‌شود. به گونه‌ای که در شکل و شخصیت، مرد، زنانه و زن، مردانه می‌شود. و چون تضاد جنسی در مسیر طبیعی قرار نگرفته است، انسان یک سویه باقی می‌ماند و به تکمیل خود، به نقطه‌ای اوج هستی‌اش دست نمی‌یابد.»

دکتر الیزابت بلک ول در اثرش «آموزش اخلاقی جوانان در رابطه با سکس» می‌گوید: «میل جنسی، شرط ضروری برای زندگی و برای ساختن جامعه است. قوی‌ترین نیرو در طبیعت بشری است. . . این غریزه رشد نیافته است و این امر به هیچ وجه معقول و منطقی نیست؛ اما با وجود همه‌ی این‌ها؛ تمایلات مذکور اجتناب ناپذیر و محافظی طبیعی در برابر هر امکان نابودی‌ی است. (2)

در این میان لوتر عمل گرا سریعاً با اندرزهای مثبت سر می‌رسد و توصیه می‌کند:

«کسی که زهد نورزد، سعی می‌کند که به آن دست یابد و موفق به انجام آن می‌شود و با توکل به خداوند به سوی زناشویی دست می‌یازد. وقتی پسری حداکثر 20 ساله و دوشیزه‌ای 15 یا 18 ساله می‌شود، این‌ها هم سالم و هم زرنگ هستند و خداوند از آن‌ها مراقبت می‌کند. به آن‌ها و کودکان‌شان روزی می‌دهد. خداوند بچه‌ها را می‌آفریند، خودش هم روزی‌شان را می‌دهد.» (3)

پیروی از پندهای خوب لوتر، متأسفانه برای روابط اجتماعی ما غیر ممکن است. نه دولت مسیحی و نه جامعه‌ی مسیحی، هیچ کدام هیچ رغبتی به فهم اثرات اعتماد به خدا در باره‌ی روزی کودکان ندارند. دانش انسانی هم با نظرات فیلسوفانه‌ی لوتر مبني بر این که انسان باید بتواند امیالش را – امیالی که با علایق درونی‌شان گره خورده است – به شیوه‌های طبیعی ارضا کند، موافق است. بلکه این منطبق بر هستی‌آدمی است؛ اما ارضای این علایق طبیعی توسط شرایط اجتماعی و یا پیش‌داوری‌های مبتنی بر آن غیر ممکن می‌گردد و در این‌گذر، آدمی از تکامل آزاد خستی خود باز داشته می‌شود. در باره‌ی چگونگی پیامدهای آن، پزشکان ما اطلاع دارند. آن‌ها می‌توانند وجود این پیامدها را از روی اسناد کار بیمارستان‌ها، مراکز بیماران روانی، و زندان‌ها توضیح دهند. می‌توانند از هزاران زندگی خانوادگی منهدم شده صحبت کنند. در یک متن منتشر شده در لایپزیک، نویسنده‌ای بیان می‌دارد:

«میل جنسی، نه اخلاقی است و نه غیر اخلاقی، فقط امری طبیعی است، مثل گرسنگی و تشنگی و این که طبیعت چیزی از اخلاق نمی‌داند؛ اما جامعه‌ی ما از درک این جملات، بسیار دور است.» (4)

ازدواج به مثابه شغل

« ازدواج و خانواده در زمره‌ی ارکان دولت هستند. بدین جهت، کسی که ازدواج و خانواده را مورد حمله قرار دهد، هم به جامعه و هم به دولت حمله کرده است. » این جملات را مدافعان نظم موجود فریاد می‌زنند. همان گونه که صریحا نشان داده شد، خانواده‌ی یکتا همسری، راه برون رفتی برای تنسيق ارث و مالکیت بورژوايي است. این شکل خانواده به طور انکارناپذيري، يکي از مهم‌ترین ارکان جامعه‌ی بورژوايي است؛ اما این که آیا با نیازهای طبیعی و تکامل سالم یک جامعه‌ی انسانی هماهنگ است یا نه، سؤال دیگری است. ما می‌خواهیم نشان دهیم که ازدواج متکی بر محتوای مالکیت بورژوايي، بیش و کم اجباري است و ناروشني‌های زیادی را با خود به هم راه دارد. در این نوع ازدواج، هدف‌ها صعب الحصول و یا اصلا غیرقابل حصول هستند. علاوه بر این، ما می‌خواهیم نشان دهیم این ازدواج ریر فشار یک نظم اجتماعي است. امري است، که برای میلیون‌ها نفر غیر قابل حصول است. می‌خواهیم نشان دهیم ازدواج کنونی به هیچ وجه متکی بر آزادي انتخاب، عشق یا شاخص‌هایی که تحسین کننده‌هایش ادعا می‌کنند، نیست و برخلاف آن چه که جنجال می‌شود، همگن با طبیعت انسان نمی‌باشد. در رابطه با ازدواج امروزي، جان استوات میل می‌گوید: « ازدواج یک عمل واقعا جسماني است. قانون آن را این گونه می‌شناسد. » به نظر کانت، مرد و زن قبل از هرچیز موجد نسل و پدید آورنده‌ی نوع بشرند. تکامل سالم جنسیت بشري، بر ارتباط طبیعی جنس ها متکی است. ارضاي غریزه‌ی جنسي برای تکامل جسماني و روعي مرد و هم چنین زن ضروري است. اما انسان، حیوان نیست و بنابراین برای او ارضاي کامل قوي‌ترین غریزه‌اش تنها به معنی ارضاي جسمي نمی‌باشد. او مایل است تمایلات روعي‌اش در هماهنگی با هستی انسانی‌اش، دراین ارتباط تامین و ارضا شود. از آن جا که شرایط لازم برای این ارضا موجود نیست، بنابراین اختلاط جنسي مکانیکی جایگزین ارتباط طبیعی و آزاد انسانی می‌گردد؛ پدیده‌ای که فاقد بار اخلاقی است. انسان‌های کامل و بالغ مشتاق‌اند، که کشش‌های دوسویه عاطفی و انسانی زن و مرد در روابط جنسي نیز اعمال شود و نتایج آن به صورت رابطه‌ای شکوفنده و حیات آفرین گسترش یابد. 5) معضل اساسي این است، که مکان تحقق چنین خواست‌هایی در جامعه‌ی امروزي برای جفت‌های بی شمار موجود نیست و فقدان همین امکان است که وارنهایگ و انس (Varnhagen. V. Ens) را واداشت تا بنویسد:

» آن چه در جلوي چشمان ما مي‌گذرد، خواه به عنوان عقد ازدواج و خواه به

صورت فسخ و لغو آن، به هيچ وجه تصوير يک رابطه‌ي پاک انساني را منعکس نمي‌کند. ازدواجي که بايد بر پيمايه‌ي عشق و کشش و علايق عاطفي استوار باشد، در زير سيطره‌ي نفوذ عوامل و معيارها و تنظيمات ديگري که پيش‌تر بدان اشاره شد، براي ما مبتذل و تحقير آميز شده است. به گونه‌اي که تعمق در چند و چون آن، ما را با گفتار مشعشع فريدریش شگل در قطعه‌ي معروف Atehnauks هم صدا مي‌کند: تقريبا همه‌ي ازدواج‌ها، با هم زندگي کردن يک جفت است. با همه‌ي اين‌ها ازدواج‌ها در پاره‌اي موارد کوششي موقتي يا وصلت‌هايي به خاطر دست يابي به يک ازدواج واقعي است. ازدواجي منطبق بر هستي طبيعي انساني و در پاسخ به ملزومات روحي و اجتماعي نوع بشر، که بايد از وراي آن انسان‌هاي هر چه بيش‌تري با هم يکي شوند.»

اين درست همان مفهومي است، که کانت فکر مي‌کرد. شادي ناشي از داشتن اولاد و وظيفه مند بودن در مقابل آن‌ها، ارتباط عشقي دو انسان را تداوم مي‌بخشد. دو انساني که آماده‌ي ورود به اين رابطه‌اند بايد براي خودشان دقيقا روشن سازند که آيا پيش شرط‌هاي لازم چنين رابطه‌اي را دارا هستند؟ جواب اين پرسش بايد بدون تاثيرپذيري از ملاک‌هاي منافي اختيار و از اراده‌ي آزاد داده شود؛ اما اين امر تنها مي‌تواند با عدم مداخله‌ي علايق ديگر انجام پذيرد. منظور علايقي است که اهداف ويژه‌ي اين رابطه، يعني ارضاي غرايز طبيعي و توليد نسل، را زير فشار قرار مي‌دهند. اين شرايط در جامعه‌ي امروزي عموما موجود نيست. اين برداشت که ازدواج‌هاي جاري، از تحقق اهداف واقعي خود خيلي دورند و به همين خاطر منصفانه نيستند، به ما هشدار مي‌دهد که بايد شکل مطلوب و انساني ازدواج را بيش‌تر مودد تعمق قرار دهيم. اين که چه تعداد ازدواج‌ها در مجموع براساس ضوابطي که گفتم صورت پذيرفته‌اند معلوم نيست. ازدواج کننده‌ها مایل‌اند ازدواج‌شان در برابر دنيا به نحوي ديگر غير از آن چه که در واقعيت است، نماينده شود. در اين جا حالي از چاپلوسي برقرار مي‌شود که مانند آن را در هيچ دوره‌ي تاريخي ماقبل نمي‌توان بازشناخت. دولت نماينده‌ي سياسي اين جامعه هم علاقه‌اي به تحقيق در اين باره ندارد. پيامد همه‌ي اين‌ها، آنست که جامعه در يک ناروشي قابل تامل فرونشسته است. حداکثر چيزي که دولت در رابطه با ازدواج کارمندان و کارکنانش دنبال مي‌کند، باز هم بر هيچ معيار پيرامون اين که ازدواج چگونه بايد باشد مبتني نيست.*

ازدواج باید چنان رابطه‌ای باشد، که دو انسان با عشقی متقابل را به هم مربوط سازد. تا به هدف طبیعی شان دست یابند. اما در حال حاضر، این انگیزه تنها در موارد نادری موجود است. تعداد زیادی از زنان، ازدواج را به مثابه یک نهاد تأمینی که باید به هر قیمتی در آن وارد شد، می‌بینند. برعکس، بخش بزرگی از جهان مردان، ازدواج را به مثابه معامله نگاه می‌کنند؛ از نقطه نظر مادی، سود و زیان‌هایش را برای خود می‌سنجند و محاسبه می‌کنند. برایشان محرک‌های کوچک و خودخواهانه هیچ تعیین‌کننده نیست. اما واقعیت مادی زندگی، مزاحمت‌ها و مشکلات زیادی را پدید می‌آورد که ازدواج‌کنندگان فقط در موارد نادری می‌توانند به تحقق انتظاراتی که شور و شوقش را دارند، امیدوار باشند. طبیعی است که باید ازدواج به هر دو زوج، یک زندگی مشترک رضایت بخش ارزانی کند. ازدواج چنین اقتضا می‌کند، که در کنار عشق متقابل و هم‌دلی، باید اطمینان به تأمین زندگی و وجود معیارهایی برای ضمانت زندگی مناسب خود و فرزندان شان نیز موجود باشد. نگرانی زیاد و مبارزه‌ی سخت در رابطه با این واقعیت، اولین منخ بر تابوت رضامندی و خوش‌بختی زندگی زناشویی است. نگرانی اما هر چه بزرگ‌تر می‌شود، زندگی مشترک را بیش‌تر متأثر می‌سازد. دهقان از هر گوساله‌ای که گاوش برایش می‌زاید، لذت می‌برد. او با خشنودی، تعداد نرهایی را که خوک مادر به او می‌دهد، می‌شمارد و با رضایت نتیجه را برای همسایگانش گزارش می‌کند. در همان حال اما غمگین می‌شود، اگر زنش برای او به رقم بچه‌هایش، بچه‌هایی که او فکر می‌کند بدون نگرانی زیاد بتواند پرورش دهد – و اجازه نیست بیش از این باشد – بیفزاید. دردبارتر آنست، اگر نوزاد بدبختی بیاورد و دختر به دنیا بیاید.

ازدواج پرولتري**

در طبقات پائینی، ازدواج به خاطر پول، تقریباً ناشناخته است. اصولاً کارگر به خاطر تمایش ازدواج می‌کند؛ اما در این جا نیز ازدواج نمی‌تواند فاقد عوامل مخل و مخرب نباشد. ثروت‌مندان پر بچه در مراقبت‌ها و زحمات پرورش بچه‌های‌شان موفق هستند و اغلب خطرات سلامتی بچه‌های‌شان را رفع می‌کنند. بیماری‌ها و مرگ و میرها اما، میهمان اغلب حاضر خانواده‌های کارگری است. بیکاری، فقر را به منتها درجه می‌رساند و به مقدار زیادی درآمد کارگران را کاهش می‌دهد، یا حتی برای مدتی او را کاملاً غارت می‌کند. بخش‌های تجاری و صنعتی او را بیکار می‌کنند، به کارگیری ماشین‌های جدید و یا متدهای جدید کار، او را به عنوان مازاد به خیابان پرت می‌کند. جنگ‌ها با قراردادهای نامناسب تجاری و گمرکی، اعمال مالیات‌های

غیرمستقیم جدید، و مقررات جمعی از طرف کارفرما، اعتماد او به کار و تمامی هستی‌اش را نابود می‌سازد و یا بشدت آسیب می‌رساند. این حوادث، عنقریب یکی بعد از دیگری، رخ می‌دهند و در زمانی کم و بیش طولانی‌تر یا کوتاه‌تر او را به ورطه‌ی بیکاری می‌اندازند. و کارگر در این راستا به انسانی گرسنه تبدیل می‌شود. او زیر فشار این شرایط، همواره موجودیتی ناامن دارد. چنین سرنوشتی احساس امنیت و رضایت را از او تاراج می‌کند. این وضعیت، مقدم بر همه، زندگی و درون خانه کارگر را درهم می‌پیچد. همواره نیاز به چیزهای ضروری احساس می‌شود، که استطاعت ارضایی-شان وجود ندارد؛ پس لاجرم، دعوا و مرافعه به دنبال می‌آید. پیامد این روند، از هم پاشیدن ازدواج و خانواده است. در بسیاری از خانواده‌ها، مرد و زن هر دو سر کار می‌روند و کودکان یا به حال خود رها می‌شوند و یا به دست خواهر و برادر بزرگتری که آنان نیز به نوبه‌ی خود نیازمند پرورش و مراقبت هستند، سپرده می‌شوند. موقع نهار، اگر والدین وقتی داشته باشند و بتوانند به خانه سریزند، به طور بسیار شتابناک غذای غالباً فقیرانه‌ای را به شکم خود و بچه‌هایشان فرو می‌کنند؛ چیزی که در هزاران مورد به خاطر دوری محل کار از خانه و کوتاه بودن وقت نهار، امکان پذیر نیست. عصر هم هر دو خسته و فرسوده به خانه برمی‌گردند.

برخلاف آن چه که لازمه‌ی یک زندگی خانوادگی دوستانه و شیرین است، در این جا با یک خانه‌ی تنگ و ناسالم، غالباً فاقد هوا و نور لازم، فاقد امکانات آرامش و آسایش، جایی برای حلاوت زندگی و ابراز عواطف و عشق‌ورزی باقی نمی‌ماند. نیاز فزاینده‌ی مسکن با وضعیت رعب آور رشد یابنده‌اش، یکی از سیاه ترین صفحات نظم اجتماعی ماست، که به نوبه‌ی خود موجد بدبختی‌های بی شمار، عادت‌های ناشایسته و وقوع جنایت‌هاست. مشکل مسکن با وجود همه‌ی کوششی که در جهت حل آن صورت می‌پذیرد، هر سال در شهرها و مناطق صنعتی، عظیم‌تر می‌گردد. همواره اقشار بیش-تری آن را لمس می‌کنند: کارکنان حرف کوچک، کارمندان، معلمان، دکان داران کوچک و غیره.

زن کارگر، عصر هنگام، خسته و با عجله به خانه می‌آید. او باید کارهای زیادی را انجام دهد. بچه‌ها با عجله به تخت برده می‌شوند. سپس، زن می-نشیند و تا پاسی از شب خیاطی و وصله‌کاری می‌کند. او فرصت هر نوع مصاحبت ضروری و یک رنگی را از دست می‌دهد. مرد اغلب چیزی نمی-داند و زن از او هم کمتر می‌داند. و در نتیجه، به سرعت چیزهای کمی که برای گفتن به هم دارند، ته می‌کشند. مرد به قمارخانه می‌رود، تا در آن جا آرامشی را که در خانه فاقد است، بیابد. او می‌نوشد؛ اما این خیلی کم است و

او براي سرحال آمدن، نياز به نوشيدن خيلي بيش تري دارد. تحت اين شرايط روحي، او بازي را مي بازد و دردي بر دردهايش اضافه مي شود. (اين مساله در ميان افشار بالاتر جامعه هم قربانيان زيادي مي گيرد.) او هرچه كه بيش تر مي نوشد، باز بيش تر از دست مي دهد. اما در اين وضعيت، زن در خانه نشسته است و كينه مي ورزد. او بايد مثل حيوان باركش كار كند. برايش هيچ وقت استراحت و بهبودي وجود ندارد. مرد خيلي خوب عمل مي كند، او مي تواند از نوعي آزادي كه به طور اتفاقي - به دليل اين كه مرد به دنيا آمده - استفاده كند. اين گونه است كه ناهماهنگي پديدار مي گردد و زن عنان تحمل را از دست مي دهد. او عصر خسته و كوفته از كار روزانه به خانه برگشته است، دنبال نوعي شادي و روزبهي است، آن هم در حالي كه وضعيت مالي خانواده دائما سقوط مي كند و فقر و بدبختي دو برابر بزرگتر مي شود. با وجود همهي اين ها، گفته مي شود كه ما در «بهترين دنيا» زندگي مي كنيم!

بدين طريق، خانواده هاي كارگري به طور دائم ويران تر مي شوند. حنا زمان كار، تاثير پاشنده اش را روي ازدواج هاي كارگري مي آزمايد. كارگر را به كار در يكشنبه ها و اضافه كاري ها مجبور مي كند، اوقات فراغت را از وي به غارت مي برند، و ساعتی را كه وي به خانواده ي خويش اختصاص داده، ضايع مي سازند. در موارد بي شمار، كارگر تمام ساعات روز را در محل كار مي ماند و وقت استراحت نهار يا رفتن به خانه برايش امري غير ممكن مي گردد. او صبح زود برمي خيزد، زماني كه بچه ها در خوابي عميق هستند، و عصر دير وقت به خانه برمي گردد. اگر كودكان در همان وضعيت صبح (در خواب) باشند، به كنار اجاق برمي گردد. هزاران كارگر، به ويژه كارگران ساختماني، در شهرهاي بزرگتر در مناطق دور از خانه ي خود كار مي كنند و تمام هفته را دور از خانواده به سر مي برند. آنان فقط در پايان هفته به خانه باز مي گردند. در چنين وضعيتي، زندگي خانوادگي بيش از هميشه از دست مي رود؛ به ويژه در كارخانه هاي پارچه بافي، يعني جاهاي كه هزاران دستگاه بافندگي بخاري و ماشين هاي ريسندگي با دست هاي ارزان زنان و كودكان به كار مي افتند.

اين جا، آن چه در بالا پيرامون مردان گفتيم، به سرزنان مي آيد. زن و كودك به كارخانه مي روند و چه بسا مرد - ببيكار و نان بريده شده - در خانه مي ماند و كارهاي خانه را انجام مي دهد. در منطقه ي كميتز، زنان زيادي را با اين وضعيت مي توان مشاهده كرد. زناني كه فقط در زمستان كار مي كنند؛ زيرا مردان شان به عنوان كارگران يدي، بنا، نجار و غيره، در زمستان اغلب با درآمد كمي دارند و يا اصلا هيچ درآمدي ندارند. در ساير مناطق، زنان

کارگران ساختمانی، زمستان‌ها در کارخانه‌ها در جستجوی کار هستند. اغلب پیش می‌آید، که به خاطر غیبت زن، مرد خانه را اداره می‌کند. (7)

"در امریکای شمالی، جایی که توسعه‌ی سریع سرمایه‌داری، تمامی شرارت‌های ممالک صنعتی اروپایی را یک جا در ابعادی بسیار وسیع بازتولید می‌کند، محل سکونت این کارگران به اسم و رسم خاصی شهرت یافته‌است. در آن جا، این مکان‌های صنعتی - سهرهایی که در آن‌ها فقط زنان کار می‌کنند - را به خاطر این که مردان در خانه می‌مانند، شهرهای زنان می‌نامند." (8)

امروزه، پذیرش زنان در همه مشاغل حرفه‌ای در همه‌ی جهات در حال گسترش است. جامعه‌ی بوزروایی بالاترین شناخت را از قوانین کسب سود دارد. در این جا، زن سوژه‌ای برای استثمار هرچه عمیق‌تر است؛ زیرا در مقایسه با مردان خود را مطیع‌تر، منضبط‌تر و قانع‌تر تسلیم شرایط کار و رابطه‌ی تولید سود می‌کند. (9) این گونه است، که تعداد مشاغل و انواع حرفه‌های مرتبط با کارگران هر ساله افزایش می‌یابد. توسعه و بهبود ماشین‌ها، ساده شدن پروسه‌ی کار از طریق توسعه‌ی بیش‌تر و بیش‌تر تقسیم کار، رقابت فزاینده‌ی سرمایه‌داران در بین خودشان و در بازار جهانی، رقابت جاری بین کشورهای صنعتی، زمینه‌هایی به کارگیری نیروی کار زنان را همواره نگسترش می‌دهد. این پدیده‌ی است که برای همه‌ی جوامع صنعتی مشترک است. هر قدر شمار کارگران زن افزایش می‌یابد، آنان بیش‌تر در نقش رقباتی کارگران مرد ظاهر می‌گردند. اظهارات بی‌شماری در گزارش‌های بازرسان کارخانه و همین‌طور در داده‌های آماری در باره‌ی اشتغال به کار زنان، این مساله را تایید می‌کند.

بدترین موقعیت کاری دامن گیر زنان در قلمروهایی از کار و تولید قابل مشاهده‌است، که در آن‌ها زنان دارای اکثریت هستند؛ برای مثال، صنایع پوشاک و لباس به ویژه در آن شاخه‌های شغلی که زنان، کار را نه در کارگاه، بل که در درون خانه‌ی خویش برای کارفرما انجام می‌دهند. تحقیقات انجام شده در باره‌ی وضعیت زنان کارگر در کارخانه‌های پوشاک و در شعبه‌های لباس آماده‌است، که در آن‌ها زنان دارای اکثریت هستند؛ برای مثال، صنایع پوشاک و لباس به ویژه در آن شاخه‌های شغلی که زنان، کار را نه در کارگاه، بل که در درون خانه‌ی خویش برای کارفرما انجام می‌دهند. تحقیقات انجام شده در باره‌ی وضعیت زنان کارگر در کارخانه‌های پوشاک و در شعبه‌های لباس آماده، که در سال 1886 توسط مجلس سناي آلمان تهیه گردید، وضعین مزدی تاسف‌بار زنان را آشکار می‌سازد. این تحقیقات مبین آن است، که زنان مجبور می‌شوند برای درآمد جانبی، بدن خود را نیز واگذار کنند و دست به خودفروشی بزنند.

دولت مسیحي، بسیار بیهوده در جستجوی آزمون لازم و زائد بودن مسیحیت خویش است. این دولت مثل بورژوازی مسیحی عمل می‌کند، امری که مایه‌ی هیچ گونه تعجبی نمی‌تواند باشد. همه می‌دانند، که دولت مسیحی فقط ارتش بورژوازی مسیحی است. دولت به سختی در باره‌ی قوانین تصمیم می‌گیرد، منظور قوانینی است که بتواند زمان کار زنان را در یک سطح قابل تحمل محدود کند و با کار کودکان را ممنوع نماید؛ به همان گونه که قادر نیست به بسیاری از کارمندانش، آرامش روز یک شنبه یا حتی یک روز کار عادی را ارزانی دارد و لاجرم به زندگی خانوادگی آن‌ها آسیب می‌رساند. کارمندان پست، راه آهن، زندان و غیره، می‌بایست اغلب بیش‌تر از مقدار زمان کار مجاز در محل خدمت خود حاضر باشند و کار کنند؛ اما مزدی در یک راطه-ی معکوس بگیرند. علاوه بر این، اجاره‌ی خانه‌ی آن‌ها در مقایسه با درآمد کارگر و کارمندان دودپایه بسیار بالاست. آن‌ها باید هم چنین سخت صرفه-جویی کنند، با دیگران هم‌خانه شوند، اجاره دهنده‌ی اتاق باشند و یا حتی به هر دو حالت رضایت دهند. (10) پیر و جوان در یک اتاق کوچک، بدون جدایی جنسیتی، به طور بهم فشرده با هم زندگی می‌کنند و اغلت نیز با وقوع حوادث نامطلوبی مواجه می‌شوند، که قبح اخلاقی و احساس شرم را یک جا در وجود آدم‌ها جاری می‌سازد. در این باره، واقعیت‌های خوفناکی وجود دارد. بحث‌های بسیار گسترده در باره‌ی وحشی بودن و بی‌ادب بودن جوانان در شهرها و روستاها جریان دارد. باید دید که این حوادث چه تأثیرات شومی برای کودکان و به طور خاص کودکانی که شاغل‌اند، در بردارد؟ بدترین چیزی که می‌شود تصور کرد، تأثیرات وخیم توأمان جسمی و روحی است. اشتغال صنعتی به ویژه برای زنان ازدواج کرده و از آن بدتر برای زنان باردار، زانو و داری نوزاد شیرخوار، شوم‌ترین عواقب را در پی دارد. چنین اشتغالی در دوران حاملگی، بیماری‌هایی ایجاد می‌کند که هم بر جنین و هم بر جسم زن تأثیرات مخربی به جا می‌گذارد و سبب تولدهای پیش از موعد، سقط جنین، یا مرده به دنیا آمدن کودک می‌شود. مادر مجبور است هرچه سریع‌تر به کارخانه برگردد، تا جایش توسط یک رقیب اشغال نشود. نتایج بدیهی این امر برای کودکان بیچاره عبارت از کمبود مراقبت، غذای ناکافی و . . . است. پیداست که این کودکان با وجود همه‌ی این بلایا نمی‌توانند آرامشی داشته باشند و در نتیجه، برای تخفیف بیماری‌ها و ناراحتی‌هایی که دارند به آن‌ها مواد خواب آور خورانده می‌شود. عواقب بد این امر عبارت-است از: مرگ و میر بالا، بیماری و از رشدافتادگی، و در یک کلمه: انحطاط نژادی. بسیاری از کودکان بزرگ می‌شوند، بدون این که از عشق مادری و پدری لذتی برده باشند و محبت واقعی والدین خود را درک کنند.

آنان این گونه به دنیا می‌آیند، زندگی می‌کنند و می‌میرند. پرولتاریا و کلیت جامعه می‌بیند، که جنایت و فساد است که تلمبار می‌گردد.

در آغاز سال‌های دهه‌ی 60 قرن گذشته، در مناطق انگیزی کشت پنبه که در نتیجه‌ی جنگ آزادی بخش بردگان آمریکای شمالی هزاران زن کارگر مجبور به تعطیل کار شدند، پزشکان به کشف جالبی رسیدند: این خطر بزرگ، یعنی مرگ و میر کودکان کاهش یافته‌است. مساله اصلی این بود که کودکان {در این حالت} از شیر مادر لذت می‌بردند و از مراقبتی بهتر از گذشته برخوردار می‌شدند.

در حدود سال‌های دهه‌ی 70، در آمریکای شمالی به ویژه در نیویورک و ماساچوست، پزشکان باز هم به همین نتایج رسیدند. بیکاری، زنان را مجبور می‌کرد کار را تعطیل کنند و این امر به آن‌ها اجازه می‌داد از کودکان خود مراقبت نمایند. تحقیقات مشابهی نشان داده‌است، که به خاطر اعتصابات عمومی در سوند، در آگوست 1909، رقم مرگ و میر در استکهلم و هم چنین در دیگر شهرهای بزرگ این کشور به شدت کاهش یافت. امری که پیش از این تاریخ، نظیر آن در جامعه‌ی مذکور رخ نداده بود. یکی از معتبرترین پزشکان استکهلم عقیده‌ی خود را در این باره چنین بیان کرده- است: تا آن جا که معلوم شده‌است، کاهش این مرگ و میر غیر عادی و همین طور اساس سلامتی مردم یقیناً و بی تردید با این اعتصابات ربط داشته است. بدون تردید مهم ترین شاخص وضعیت، آن است که دسته‌های بزرگ " ارتش بیکاران" به خاطر هفته‌های اعتصاب فرصت آن را یافته‌اند که دور هم جمع گردند و خود را زیر آسمان آزاد و در هوای آزاد قرار دهند. چیزی که طبیعتاً برای سلامتی جسمانی بی نهایت سودمند است. این امر هم در مورد مقررات بهداشتی اتاق‌های کار صدق می‌کند و هم امکان پذیر است. محیط- های کار باید همواره به گونه‌ای باشد که سلامتی بیش‌تر و مخاطرات کم‌تر را برای شاغلان تضمین نماید. اهمیت ممنوعیت مشروبات الکلی هم نباید دست کم گرفته شود.

در صنایع خانگی، که ناسیونال رمانتیست‌های اقتصادی آن را امن نشان می‌دهند، نییز وضعیت هیچ بهتر نیست. این جا، زنان از صبح زود تا شب در کنار مردان به کار زنجیر شده‌اند و کودکان از سنین پایین به طور اجباری به کار گرفته می‌شوند. مرد، زن، کل خانواده و افراد کمکی به طور به هم فشرده در کوچک ترین اتاق، در میان تفاله‌های کار با بوهایی متعفن و بخارهای نامطبوع زندگی می‌کنند. محل‌های کار و زندگی با اتاق‌های خواب به هم مربوطاند. این اتاق‌ها در اصل حفره‌های تاریک و بدون تهویه هستند، که برای سلامتی خطرناک می‌باشند.

شرایط کاملاً دشوار دائماً در حال دشوارتر شدن کار و زندگی، هم چنین زنان و مردان را مجبور به اعمالی می‌کند که تحت شرایط دیگر از آنها نفرت دارند. امری که برای مثال در سال 1877 در مونیخ اتفاق افتاد. از میان تن فروشان رسمی زیر کنترل پلیس، تعدادی نه کمتر از 203 تن را همسران کارگران و بیشتر کارگران یدی تشکیل می‌دادند. تعداد زیادی از زنان ازدواج کرده هم بدون این که تحت کنترل پلیس باشند، زیر فشار اضطرار دست به خودفروشی می‌زدند. احساس حیا و ارزش انسان بودن به شدیدترین وجهی صدمه دیده‌است.

زن در آینده

زن در جامعه‌ی آینده از نظر اقتصادی کاملاً مستقل است و در معرض هیچ گونه سلطه و استثمار و اطاعت پذیری نیست. او در برابر مرد، به مثابه یک هستی آزاده و هم تراز قرار دارد و بر سرنوشت خویش مسلط است. پرورش او، به استثنای اختلافاتی که ناشی از تفاوت جنسیتی و کارکردهای جنسی‌اش است، مثل پرورش مرد است. تحت شرایط طبیعی زندگی، می‌تواند نیروهای روانی و فکری و استعدادهایش را بر اساس نیازش رشد دهد و به کار اندارد. برای فعالیت، هر زمینه‌ای را که با خواسته‌ها و علایق و استعدادهایش مطابق باشد، برمی‌گزیند و از نظر کاری در شرایط مشابه با مردان قرار دارد. وضعیت زنان کارگر در کارهای عملی و حرفه‌ای هم به همین گونه است. زن در بخشی دیگر از روز، مربی، معلم و پرستار است. در بخش سوم، هنر را تجربه می‌کند و یا به کار علمی می‌پردازد. در چهارمین بخش روز خود، مدیریت می‌کند، تحقیق می‌کند، از عهده‌ی کارها برمی‌آید، از شادی‌ها لذت می‌برد و با هم جنسان و یا با مردان – به همان گونه که خودش دوست دارد و امکاناتش اجازه می‌دهد – تفریح می‌کند. در انتخاب عشق، مثل مرد آزاد است و مانعی برایش وجود ندارد. یا خودش پیشنهاد ازدواج می‌دهد و یا پیشنهاد ازدواج را بدون توجه به هیچ قید و محظوری سواي تمایل، می‌پذیرد. این پیمان، یک قرارداد شخصی و بی‌نیاز به میانجی‌گری است. مثل زناشویی مرسوم تا قرون وسطی، که یک قرارداد خصوصی بود. در این زمینه سوسیالیسم چیز جدیدی ایجاد نمی‌کند، بل که بر بستر یک مرحله‌ی فرهنگی بالاتر و اشکال اجتماعی جدیدتر، چیزی را که تا قبل از مالکیت خصوصی بر جامعه مسلط بود و اعتبار داشت، بازتولید می‌نماید.

انسان باید با این پیش شرط که ارضای تمایلاتش کس دیگری را نیازارد یا به کسی آسیبی نرساند، نسبت به خویش داور می‌کند. ارضای میل جنسی، مثل هر میل طبیعی دیگر، یک مساله خصوصی است و هیچ کس در رابطه با آن

حق دخالت ندارد. هیچ احدي حق ندارد خود را قاطبي مسالهي ديگري کند. اين که من چه گونه مي‌خورم، چه گونه مي‌آشام، چه گونه مي‌خوابم و لباس مي‌پوشم، امر شخصي من است. روابط من با افراد ديگر هم به همين گونه است.

شعور، آموزش، استقلال کامل و همهي خصوصيات پرورشي فرد در جامعه‌ي آینده، مانع مي‌شوند که فرد دست به عملي بزند که به ضررش تمام شود. خودسازي و آگاهي به هستي خاص خود در مردان و زنان جامعه‌ي آینده، نسبت به جامعه‌ي کنوني در سطحي بسيار بالاتر قرار خواهد گرفت. يک مسالهي اساسي اين است، که در جامعه‌ي آینده هر گونه ترس احمقانه و محفي گري مزخرف از صحبت در باره‌ي مسايل جنسي منحو مي‌شود و رابطه‌ي جنسي بسيار طبيعي تر از آن چه که امروز وجود دارد، شکل مي‌گيرد. امروز بين دو انسان که پيوند زناشويي مي‌بندند، سرخوردگي، ناسازگاري و به دنبالش بي‌ميلي جنسي جلوه گر مي‌شود. اخلاق مي‌خواهد چنين ارتباط غير طبيعي و بدین خاطر، غيراخلاقي شده را حل کند. از آن جايي که ساير روابط نادیده گرفته مي‌شوند، بسياري از زنان به خاطر رابطه‌ي خارج از ازدواج و يا به خاطر فروش جسم شان محکوم مي‌گردند. دنياي مردانه بيش از اين نمي‌تواند اعتباري داشته باشد. اما تغيير شرايط اجتماعي، امکان مقابله با بسياري از ممنوعيت‌ها و مزاحمت‌هاي زندگي زناشويي يا عوامل مانع شکوفايي آن را براي آینده فراهم مي‌آورد.

همواره طيف وسيع تري از موانع، تناقض‌ها و روابط غيرطبيعي موجود در وضعيت امروزي زنان، مورد شناسايي قرار مي‌گيرند. اين امر در مسايل اجتماعي و در ادبيات داستاني، نمود زنده‌اي يافته‌است؛ اما اغلب به شکل نامناسب بازگو مي‌شود، به نحوي که ازدواج امروزي بسيار کم به اهدافش دست مي‌يابد. هیچ انسان فکوري اين امر را انکار نمي‌کند و با اين حساب، جاي تعجب نيست که حتا افرادي که آزادي انتخاب عشق و آزادي خاتمه دادن به روابط ناشي از آن را امري طبيعي مي‌يابند، تمايلي ندارند که براي تغيير وضعيت اجتماعي موجود کمر همت ببندند. آن‌ها معتقدند که تنها طبقات ممتاز بايد داراي آزادي روابط جنسي باشند. به عنوان مثال، ماتيلده رایشهارد اشترومبرگ در پلمیکي(11) عليه فعاليت‌هاي خانم نويسنده‌اي به نام فاني لوالد (Fanny Lewald) در رابطه با امر تساوي حقوق اظهار مي‌دارد:

"اگر شما (F. L.) امر تساوي حقوقي زنان را با مردان در زندگي اجتماعي و سياسي مطالبه مي‌کنيد، بنابر اين گئورگه سند هم بايد ضرورتاً در تلاش براي رهايي خود محق باشد. تلاشي که براي چيز ديگري جز آن چه که مرد از دير باز به طور غير قابل انکار آن را دارا بوده‌است، نمي‌باشد؛ زيرا

مطلقاً دلیل عاقلانه‌ای موجود نیست، که چرا فقط سر زن باید هم چون مرد در تساوی حقوق سهیم باشد، اما قلبش نباشد. برعکس، بهتر است زن بر اساس طبیعت‌اش محق باشد و سپس موظف شود که به مغز خود برای در افتادن با غول‌های فکری جنس دیگر فشار بیاورد. کاملاً باید حق داشته باشد هر طور که درست می‌داند، گردش خون قلب خود را برای حفظ تعادل شتاب دهد؛ زیرا به طور مثال، هم‌هی ما بدون این که از نظر اخلاقی خشمگین شویم از گوته می‌خوانیم – فقط برای این که مثال ما راجع به بزرگ‌ترین آدم‌ها باشد – که او غالباً و در هر زمان چگونه گرمای قلبش را به پای زنی جدید می‌ریخت. انسان عاقل این را و همین طور راه‌های ارضای روح بزرگش را امری طبیعی می‌بیند. فقط اخلاق گرای تنگ نظر او را ملامت می‌کند، که چرا شما می‌خواهید "روان‌های بزرگ" را به خاطر زنان مسخره کنید! ... فرض کنیم کل جنسیت زنانه، بدون استثنا از جنس روح بزرگ گئورگه سند باشد، هر زنی بتواند یک *Lukretia Florian* باشد، بچه‌های شان همه بچه‌های عشق باشند، هم‌هی این بچه‌ها با عشق حقیقی مادرانه و از خودگذشتگی ملازم با درک و شعور پرورش یابند، جهان تحت لوای این شرایط چه می‌شد؟ بی تردید جهان می‌توانست همراه آن به موجودیت‌اش ادامه بدهد و مثل امروز پیش‌رفت کند و فوق‌العاده خشنود باشد."

اما چرا فقط "روان‌های بزرگ" چنین حقی را داشته باشند و دیگرانی که صاحب روان‌های بزرگ نیستند، فاقد این حق باشند؟ آیا فقط یک گوته یا یک گئورگه سند، دو تا از خیلی‌ها که مثل آن‌ها عمل می‌کردند و می‌کنند، می‌توانستند طبق تمایلات قلبی‌شان زندگی کنند؟ ماجراهای عشقی گوته، نصف یک کتابخانه می‌شود؛ اما هواداران گوته بی اعتنا از آن می‌گذرند. چرا چیزی که برای یک گوته و یک گئورگه سند به عنوان امری تحسین شده پذیرفته می‌شود، برای دیگران ممنوع می‌گردد؟

در دنیای آزادی بورژوایی، اعتبار بخشیدن به آزادی انتخاب عشق، امری غیر ممکن است. بله در این مورد، استدلال ما به اوج خود می‌رسد. اما در مجموع انسان در شرایط اجتماعی مشابهی قرار داده شده‌است. شرایطی که امروز فقط در مورد مقوله‌های مادی و فکری تحمل می‌شوند، در مجموع امکان آزادی‌های مشابه را دارد. در نوشته‌ی Jacques، گئورگه سند مرد همسر‌داری را توصیف می‌کند، که رابطه‌ی خیانت آمیز زنش با مردی دیگر را مورد داور قرار می‌دهد: "هیچ انسانی نمی‌تواند در باره‌ی عشق امر کند. اگر مرد از زن خوشش می‌آید یا به او نیاز دارد، کسی مقصر نیست. آن چه که زن را کوچک می‌کند، دروغ است. آن چه که باعث طلاق می‌شود،

ساعت‌هایی نیست که او با معشوق بسر برده‌است، بلکه شب بعد از آن است که با مردش گذرانده‌است."

Jacques خود را موظف می‌داند، که با توجه به دیدگاه خود، جایش را به رقیب بسپارد و در این باره فلسفه بافی کند: "بورل اگر جایی من باشد به راحتی زنش را کتک می‌زند و خجلت زده هم نیست، که بعد او را بغل بگیرد و ببوسد. مردانی وجود دارند که بی ملاحظه، به شیوه‌های شرعی، زنان بی-وفای شان را به قصد کشت کتک می‌زنند، چون که او را در شمار دارایی قانونی خود می‌بینند. مرد دیگری فاسق زنش را کتک می‌زند، می‌کشد یا از خانه بیرون می‌اندازد. سپس زنش را طلب می‌کند و ادعا می‌کند، که ققدر او را برای بوسه‌ها و نوازش‌هایش دوست دارد. یا خود را وحشت‌زده کنار می‌کشد و یا در شک و تردید، از خود گذشتگی می‌کند. این است شیوه‌ی مرسوم در عشق زناشویی، به نظرم می‌آید که انگار عشق خوک‌ها کمتر از عشق چنین انسان‌هایی پست و خشن نیست."

براندس توجه را به این جملات نقل‌شده جلب می‌کند

"این حقایق که برای جهان فرهیخته امروزی ما به عنوان مقدمات به شمار می‌آیند، 50 سال پیش بدون شک بی جواب بودند." (12)

اما همین امروز هم "جهان فرهیخته و دارا" جرات نمی‌کند در برابر جملات مدلل گئورگه سند، صادقانه اعتراف کند؛ با وجودی که اساساً بعد از زندگی می‌کند. او به همان گونه که در مذهب و اخلاق ریاکاری می‌کند در ازدواج هم ریاکاری می‌کند.

آن چه را که گوته و گئورگه سند انجام می‌دادند، امروزه هزاران نفر دیگری که خود را نمی‌توانند با آن‌ها مقایسه کنند و بدون این که حداقل رابطه با جامعه را از دست بدهند، انجام می‌دهند. انسان باید فقط حالت تماشاچی داشته باشد. همه چیز خود پیش می‌آید، که آزادی‌های یک گوته و یک گئورگه سند از نقطه نظر اخلاق بورژوایی به غیراخلاقی تبدیل شود؛ زیرا آن‌ها از قوانین اخلاقی منبعث از جامعه تخلف می‌کنند و با طبیعت شرایط اجتماعی ما در تضاد قرار می‌گیرند. ازدواج اجباری برای جامعه‌ی بورژوایی یک زناشویی نرمال است، یعنی تنها شکل ارتباط جنسی "اخلاقی" است و هر نوع ارتباط جنسی دیگر غیراخلاقی است. زناشویی بورژوایی که ما به دلایل غیر قابل رد ثابت کرده‌ایم، نتیجه‌ی روابط مالکیت بورژوایی است، در ارتباط تنگاتنگ با مالکیت خصوصی و حقوق توارث قرار دارد و نتیجه‌ی آن، اختصاص حق ارث به کودکان "شرعی" است. مقوله‌ای که تحت فشار شرایط اجتماعی برای کسانی که حتا ارثیه‌ای ندارند نیز لازم‌الاجرا می‌شود. (13) ازدواج در این جا یک قانون اجتماعی است و سرپیچی از آن، توسط

دولت جرمه می‌شود؛ به طوری که مردان و زنانی که خیانت می‌کنند و جدا می‌شوند، متهم قانون شناخته می‌شوند و برای مدتی زندانی می‌گردند.

در جامعه‌ی سوسیالیستی چیزی برای ازیث گذاشتن وجود ندارد، غیر از این که انسان بخواهد وسایل منزل و موجودی شخصی خود را به عنوان ارث در نظر بگیرد. بنابراین، شکل امروزی ازدواج مردنی است و هم راه با خود بر همه‌ی مسایلی که در رابطه با ارث مطرح است نیز نقطه‌ی پایان می‌گذارد.

بر همین اساس، سوسیالیسم ضرورتی ندیده‌است که پیرامون لغو ارث سخن گوید. اموال خصوصی‌ی، که برحسب آن حق ارث مقرر می‌شود، وجود ندارد. زن آزاد است و بچه‌هایش آزادی او را محدود نمی‌کنند. آن‌ها می‌توانند تنها شادی زندگی‌اش را افزون سازند. زنان پرستار و مربی، زنانی که دوست پسر دارند، زنان جوان در سن بلوغ، در این زمره قرار می‌گیرند و در مواردی که به کمک نیازی داشته باشند، مورد حمایت قرار می‌گیرند.

در آینده ممکن است مردانی وجود داشته باشند، که هم چون آ. هامبولت بگویند: "من برای پدر خانواده بودن ساخته نشده‌ام. به علاوه، به نظر ازواج کردن گناه و بچه‌دار شدن جنایت است." این یعنی چه؟ قدرت غرایز طبیعی، این قبیل استنباطات را تعدیل می‌کند. ما را دشمنی کسی مثل آ. هامبولت، شک فلسفی کسی مثل شوپنهاور، مین لندر و یا هارتمن؛ کسانی که در "جامعه‌ی ایده‌آل" نابودی انسانیت را می‌بینند، مضطرب نمی‌کند. ما به اف. ار. راتسل توجه می‌کنیم، که به حق می‌نویسد:

"انسان اجازه ندارد بیش از این خود را به عنوان استثنایی بر قوانین طبیعی در نظر بگیرد، بلکه باید در اعمال و تفکرات خود شروع به پیروی از این قانونیت بنماید و زندگی خود را با تکیه بر قوانین طبیعی هدایت کند. زمانی خواهد آمد که انسان، زندگی با همگانش را که خانواده و دولت نامیده می‌شوند،

نه براساس قوانین صدها سال قبل، بلکه بر پایه‌ی اصول عقلی و شناختی منطبق با طبیعت پی‌ریزی خواهد نمود. سیاست، اخلاق، قوانین حقوقی و مسائل مشابهی که امروز از همه‌ی منابع ممکن تغذیه می‌شوند، فقط بر اساس قوانین طبیعی تنظیم خواهند شد. هستی شایسته‌ی انسان، که از هزاران سال پیش در باره‌اش افسانه‌پرداز شده، بالاخره به واقعیت می‌پیوندد." (14)

این زمان با گام‌هایی هیولایی نزدیک می‌شود. جامعه‌ی انسانی، هزاران سال همه‌ی فازهای پیش‌رفت را پیموده است، تا سرانجام به جایی برسد که از آن جا بیرون آمده‌است، یعنی به سوی مالکیت کمونیستی و تساوی کامل و برادری؛ اما نه فقط برای شرکای وارث، بلکه برای همه‌ی انسان‌ها. این است

پیشرفت بزرگی، که انسان بدان دست می‌یابد. آن چه را که جامعه‌ی بورژوایی بیهوده برایش تلاش کرد و عملی نشد، یعنی برقراری آزادی، تساوی و برابری همه‌ی انسان‌ها، در سوسیالیسم به حقیقت خواهد پیوست. جامعه‌ی بورژوایی فقط می‌تواند تئوری درست کند، مثل خیلی چیزهای دیگر. در این مورد هم تئوری‌هایشان با عمل در تناقض قرار دارد؛ اما در سوسیالیسم، تئوری و عمل به یگانگی می‌رسند؛ هنگامی که انسانیت به نقطه‌ی آغازین توسعه‌ی خود بر می‌گردد، اما در مرحله‌ی بی‌نهایت بالاتر از چیزی که قبلاً وجود داشته و او از آن گذر کرده‌است. جامعه‌ی بدوی در طایفه‌ی مادری، در کلان و در مالکیت جمعی این گونه زیسته‌است، تنها در شکلی خشن‌تر و در مرحله‌ای غیرپیش‌رفته. حرکت توسعه، که از آن زمان آغاز شد، مالکیت جمعی - سواي بقایای کوچک و بی‌اهمیتی از آن - را فسخ کرد، طایفه‌ی مادری را ویران نمود و بالاخره کل جامعه را اتمیزه کرد؛ اما این حرکت در فازهای مختلف خود، نیروهای تولیدی جامعه و چند جانبگی نیازها را به شدت افزایش داد. از درون اقوام و قبایل، اینک ملت‌ها و دولت‌های بزرگی سر برآورده‌اند. و ما شاهد پیدایش وضعیتی هستیم، که نیازهای جامعه با آن در تناقض قرار دارد. وظیفه‌ی آینده‌است، که این تناقض را از میان بردارد و در گسترده‌ترین سطح، در باره‌ی تبدیل مالکیت بر ابزار کار به مالکیت جمعی تصمیم بگیرد. جامعه به چیزی که زمانی مجذوبش بود و خود آن را ایجاد کرده‌بود، برگشت می‌کند. جامعه همه چیز را مطابق شرایط جدید زندگی و مرحله‌ی پیش‌رفته‌تر فرهنگی امکان‌پذیر می‌کند. بدین معنی که همه‌ی آن چیزهایی را که تحت روابط ابتدایی، امتیازی برای افراد یا طبقه‌ای خاص می‌توانست باشد، به همه ارزانی می‌دارد. و اکنون زن دوباره نقش فعالی را که زمانی در جامعه‌ی بدوی دارا بوده‌است، کسب می‌کند؛ اما نه به عنوان زن قدرت‌مند، بلکه به عنوان دارنده‌ی حقوق برابر.

باخ اوفن در اثرش "حق مادری" می‌نویسد:

"پایان تکامل دولتی هم‌زمان است با شروع هستی انسانی. بالاخره دوباره برابری واقعی برمیگردد، هستی رضایت‌آمیز مادری آغاز می‌شود و به گردش شییی بودن انسانی پایان می‌دهد."

مورگان نیز اظهار می‌دارد:

"از زمان پیدایش تمدن، رشد ثروت چنان عظیم، شکل آن چنان متنوع، کاربرد آن چنان جامع و اداره‌ی آن چنان به خواست دارندگان آن وابسته شده- است، که این ثروت در مقابل تولید کنندگانش به صورت یک قدرت غیرقابل مهار در آمده‌است. جوهر انسانی در جلوی چیزی که خود آفریده، ناتوان و جادو شده ایستاده است. اما زمانی می‌آید که در آن شعور انسانی برای غلبه

بر ثروت قوی‌تر می‌شود؛ زمانی که رابطه‌ی دولت با مالکیت، مالکیتی که از آن محافظت می‌کند، و هم چنین حد و مرزهای حقوق دارندگان مالکیت معلوم می‌گردد. مصالح جامعه به طور مطلق بر علایق فردی پیشی می‌گیرد، به نحوی که هر دو باید در یک رابطه‌ی عادلانه و متوازن مورد استفاده قرار گیرند. اگر گونه‌ی دیگری از پیش‌رفت – مانند آن چه که در گذشته وجود داشت – قانون آینده شود، دیگر تنها کسب ثروت، حکم نهایی انسانیت نمی‌شود. فاصله‌ی زمانی میان شروع تمدن تا حال، تنها بخش کوچکی از کل حیات انسانی و جزء کوچکی از آینده است. تجزیه‌ی جامعه به نحو تهدید آمیزی در مقابل ما به عنوان محصول یک روند جریان دارد؛ جریانی که هدف نهایی‌اش تنها کسب ثروت است، چنین جریانی عناصر انهدامش را در خود دارد. دموکراسی در اداره کردن برادری در جامعه، و تساوی در حقوق و آموزش عمومی در مرحله‌ای بالاتر، برای اولین بار در جهت کاربرد مداوم تجربه، عقل و دانش مورد استفاده قرار می‌گیرند. این می‌تواند تکرار، اما در شکلی بالاتر از آزادی، تساوی و برادری اقوام باشد. (15)

به این طریق، مردانی با نقطه نظرات متفاوت بر اساس تحقیقات علمی‌شان به نتایج یکسان می‌رسند:

تساوی کامل حقوق زن و هم سانی‌اش با مرد، یکی از اهداف پیش‌رفت فرهنگی ماست و هیچ قدرتی در روی زمین نمی‌تواند مانع آن گردد. اما این امر، تنها بر اساس یک تغییر شکل امکان پذیر است. تغییر شکلی که تسلط انسان بر انسان، و هم چنین تسلط سرمایه داران بر کارگران، را ملغی می‌کند. انسانیت در آن زمان به بالاترین سطح شکوفایی می‌رسد. این "زمان طلایی" که از هزاران سال به این طرف رویاروی انسان بوده و انسان مشتاقش بوده‌است، بالاخره خواهد آمد. و هم راه با آن سلطه‌ی طبقاتی برای همیشه به پایان خواهد رسید و همین طور تسلط مرد بر زن!

زیر نویس ها :

- 1- در این زمینه به دو فصل اولیه، صفحات 83 و 129 توجه شود؛
- 2- الیزابت بلکول، مقاله‌ی "جامعه‌شناسی پزشکی"، ص 177، لندن 1906،
- 3- مجموعه‌ی آثار لوتر، جلد 10، ص 742؛
- 4- "فاحشگی در برابر قانون" لایپزیک 1893؛
- 5- وضعیتی که تحت آن دو زوج به هم نزدیک می‌شوند، بدون تردید تأثیر قاطعی روی کارکردهای جنسی به جا می‌گذارد و ویژگی‌های شخصیتی معینی به بچه‌ی آن‌ها انتقال می‌دهد. "تعلیم و تربیت منطقی جوان در رابطه با سکس"، دکتر الیزابت بلکول. هم چنین نگاه کنید به "انتخاب‌های خویشاوندی" از گوته. در این

جا به وضوح تشریح می‌شود، که احساس‌ها در رابطه‌ی نزدیک دو انسان چه اثری به جا می‌گذارند؛

6- شایستگی‌های فکری. جلد 1. ص 239. لایبزیگ. F.A. Brochoud

7- "تکنیک و اقتصاد"، آگوست 1909، ص 377؛

8- در این باره در یادداشت Levest Journ بحث می‌شود که: یکی از عجایب دهکده‌های کارخانه‌ای، وجود طبقه‌ای از مردان است که می‌شود آن‌ها را به عنوان خانه‌دار توصیف کرد. تقریباً در هر شهری که در آن کارخانه‌های زیادی وجود دارد، این مردان به تعداد زیاد یافت می‌شوند. زمان کوتاهی بعد از نهار، می‌شود آن‌ها را پیش بند بسته در حال شستن ظرف‌ها یافت. این مردان به دلایل بسیار ساده‌ای خانه را می‌گردانند، زیرا زنان‌شان بهتر از آن‌ها می‌توانند در کارخانه‌ها پول در بیاورند؛

9- آقای E، یک کارخانه‌دار به من درس می‌دهد، که او منحصرأ زنان را برای کار با دستگاه‌های بافندگی پارچه به کار می‌گمارد. او زنان ازدواج کرده را ترجیح می‌دهد، به ویژه زنانی را که خانواده برای مایحتاج زندگی خود به آن‌ها وابسته‌اند. این زنان نسبت به زنان ازدواج نکرده، مراقب‌تر و در یادگیری سریع‌الانتقال‌تر هستند و با تلاش فوق‌العاده و با تمام نیروی خود مجبورند کار کنند، تا ضروریات زندگی را فراهم سازند. این گونه فضیلت‌ها، فضیلت‌های خصوصی شخصیت زنانه، در جهت آسیب رساندن به آن‌ها عمل می‌کند. چنین می‌شود، که همه‌ی چیزهای اخلاقی و آزدنش می‌شود. "صحبت‌های لرد اشلی در باره‌ی die Zehnstudentenbill، 1844، کارل مارکس، "کاپیتال"، چاپ دوم؛

10- بعد از انتشار نتایج سرشماری جمعیت پروس، در 1900، تعداد 3467388 نفر پیدا شدند که با اهالی خانه نسبت فامیلی نداشتند. در مجموع به طور متوسط برای پروس‌ی‌ها این عناصر غریبه‌ی داخل خانوار حدود یک به چهار بودند، که در خانه زندگی می‌کردند یا برای خوابیدن به آن جا می‌آمدند (378388 نفر اطلاق در اجاره داشتند و 378348 نفر خوابنده بودند)، در روستاها تنها حدود یک هفتم و در شهرها برعکس یک سوم و در برلین، عظیم‌تر و بیش از یک دوم بود (57180 نفر اجاره دار اتاق و 99795 نفر خوابنده). گ. و. مایر، "آمار و آموزش جمعیت"، جلد سوم، ص 89، توپینگن 1909

11- "حقوق زن و وظیفه‌ی زن" پاسخی به نامه‌های فانی لوالد "برای و بر علیه زنان"، چاپ دوم، بن 1871؛

12- جرج براندس، "ادبیات قرن نوزدهم"، جلد پنجم لایبزیگ 1883، فایت و شرکا؛

13- دکتر شفه در اثرش "ساختمان و زندگی پیکر اجتماعی" می‌گوید: تزلزل در رابطه‌ی زناشویی با آسان کردن امر جدایی البته آرزومندانه نیست. این امر ضد وظایف اخلاقی و حفظ نوع بشر است و برای بقای نسل و پرورش کودکان مضر می‌شود؛

14- هانکلز، "تاریخ آفرینش" چاپ چهارم؛

* براي مثال، افسران به یک اجازه نامه ازدواج نیاز داشتند، که با مدرک کتبی تضمین مادي داده شود؛ زیرا حقوق یک ستوان براي اداري یک زندگي مطابق رتبه‌اش کفایت نمی‌کرد.

توضیح مترجم:

** شاید مسایلي که در این بخش از کتاب در باره‌ي وضعیت طبقه کارگر نوشته شده، امروزه در باره‌ي کارگران برخي کشورها چندان صدق نکند؛ اما بي گمان در باره‌ي بسياري از جوامع کاملاً صادق است. نمونه‌ي گوياي آن، وضعیت اسفناک کودکان خردسال در پاکستان و هندوستان است که با مزد روزانه کمتر از یک دلار چرخ صنعت توپ سازي آدیداس را می‌گردانند و یا کودکان شاغل در کوزه پز خانه‌هاي ایران که – از زمانی که توان حمل آجر را پیدا می‌کنند – همراه با پدر و مادر و کل خانوار آغاز به کار می‌نمایند. در مورد کار زنان و مسایل مربوط به آن نیز قابل ذکر است که در آن زمان هنوز مسالهي مراکز نگهداري کودکان مانند مهد کودک‌ها و کودکستان‌ها مطرح نشده بود و زنان به عنوان حق خود آن را طلب نمی‌کردند.